



نشر راسخون

منشور سعادت: اخلاق از منظر امیر المومنین علیه السلام به همراه شرح نامه اخلاقی به حارث همدانی

آیت الله العظمی علی کریمی جهرمی مدظله العالی

چاپ اول: بهار ۱۴۰۴

شمارگان: ۵۰۰ عدد

ویراستار: زهرا احمدی فیروزجایی

حروفچینی و صفحه آرایی: سید محمد هاشمی

طرح جلد: محمد جواد زهادت

بهاء: ۱۵۰۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۷۷۹۵-۱-۵

آدرس: قم، خیابان ۱۹ دی کوچه هفدهم پلاک پانزدهم

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۹۰۹۵

آدرس الکترونیکی: rasekhun@yahoo.com

همه حقوق محفوظ است.

منشور سعادت

اخلاق از منظر امیر المومنین علیه السلام
به همراه شرح نامه اخلاقی به حارث همدانی

آیت الله العظمی علی کریمی جهرمی مدظله العالی

طلیعه

اخلاق اسلامی، ستون اصلی سعادت فرد و جامعه است؛ و تعریف و تبیین ابعاد این گوهر گرانسنگ جز با بهره‌گیری از تعالیم معصومین علیهم السلام به خصوص آموزه‌های امیرالمؤمنین علی علیه السلام به کمال نمی‌رسد. بی‌شک، امتداد حیات معنوی مسلمانان و رهیابی به حیات طیبه، در گرو الگوگیری از سیره و مکارم اخلاق پیشوایان دین به‌ویژه شخصیت نورانی امام علی علیه السلام است که خود، آینه تمام‌نمای اخلاق نبوی و اسوه فضائل انسانی می‌باشد.

کتاب «منشور سعادت» که به قلم مرجع عالیقدر جهان تشیع، حضرت آیت‌الله العظمی علی کریمی جهرمی مدظله العالی نگارش یافته است، تلاش سترگی برای تبیین نظری و عملی اخلاق علوی به حساب می‌آید. این اثر نفیس در سه بخش مهم، ابتدا به تبیین نظریات اخلاقی امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته، سپس نقش و کارکرد اخلاق در زیست فردی و اجتماعی مومنان و الگوپذیری عملی ایشان از اهل بیت علیه السلام را بررسی نموده و در نهایت با شرح جامع و آموزنده نامه حضرت به حارث اعور همدانی، نمونه عینی و روشنی از اخلاق نبوی و علوی را به مخاطب عرضه می‌کند.

لازم به تذکر است که نظریات اخلاقی امیرالمؤمنین در قالب کتابی با عنوان «چشمه سار تربیت علوی» در سال ۱۳۸۵ توسط انتشارات راسخون مرکز نشر آثار معظم له به زیور طبع آراسته شده بود. همچنین شرح نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث اعور همدانی با عنوان «صبح سعادت» در سال ۱۳۹۸ توسط مجتمع

آموزش عالی امام خمینی رحمه الله وابسته به جامعة المصطفی العالمیة به چاپ رسیده است.

با توجه به درخواست مؤمنین نسبت به تجدید چاپ این دو اثر دفتر حفظ و نشر آثار برآن شد پس از تجدید نظر معظم له در برخی از متون کتاب در قالب جدید با عنوان «منشور سعادت» این اثر ارزشمند را برای مؤمنین آماده سازد.

امیدواریم این گنجینه ارزشمند که با دقت، دلسوزی و استناد به متون اصیل اسلامی نگاشته شده است، چراغ راه مؤمنان و سالکان حقیقی راه الهی از مسیر معارف اهل بیت علیهم السلام باشد و ضمن اعتلای فرهنگ اخلاق اسلامی، گامی مؤثر در تعالی روح و اصلاح جامعه بردارد.

برای تمامی خوانندگان گرامی توفیق مطالعه و بهره‌گیری از این کتاب فاخر را می‌نماید و از درگاه خداوند متعال دوام توفیقات آن مرجع عظیم‌الشان و تعالی روزافزون جامعه اسلامی را طلب می‌کند.

دفتر حفظ و نشر آثار

حضرت آیت‌الله العظمی کریمی جهرمی مدظله العالی

فهرست مطالب

.....	طلیعه	۴
.....	پیش گفتار	۱۳
.....	گفت وگویی پیامبر با دختر حاتم طائی	۱۵
.....	فراگیری اخلاق از نخستین مؤمن بالله	۱۶
.....	نظریات اخلاقی از دیدگاه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام	۱۸
.....	۱. مباحثات امام به فراگیری اخلاق از پیامبر صلوات الله علیه	۱۸
.....	۲. اخلاق تحول آفرین امام علی علیه السلام	۲۰
.....	۳. نظر امام در مورد صاحب اخلاق کریمه	۲۳
.....	۴. پایگاه اخلاق فاضله از نظر امام علیه السلام	۲۶
.....	نتایج ردائل اخلاقی از نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام	۳۰
.....	ریاکاری و آسیب های آن	۳۱
.....	هم نشینی با اهل هوا و هوس	۳۲
.....	مذمت دروغ و جایگاه صداقت	۳۳
.....	حسد و آثار مخرب آن	۳۴
.....	اثر وضعی کینه و دشمنی	۳۵
.....	آرزو های بی حد و غفلت از یاد خدا	۳۷
.....	ویژگی های اخلاقی ویرانگر از منظر امیرالمؤمنین (ع)	۳۸
.....	شراکت غیر خدا در عبادت	۳۹
.....	خشونت و قتل مظلومان؛ زنگ خطری برای جامعه	۴۰
.....	نسبت دادن عمل زشت به دیگران	۴۰
.....	سوءاستفاده از دین برای رسیدن به ثروت	۴۱
.....	بدی دو رویی و نفاق	۴۱
.....	الگوهای اخلاق از دیدگاه امام علی علیه السلام	۴۴
.....	عمل به قرآن و دعوت مردم به الگو پذیری از اهل بیتعلیهم السلام	۴۶
.....	اهل بیت علیهم السلام الگوی اخلاقی بشر	۴۸
.....	نمونه ای از کرامت های اخلاقی امام علی علیه السلام	۵۰
.....	تواضع و ادب اجتماعی در سلام کردن	۵۰

۵۱	اوج فروتنی در پذیرایی
۵۳	حمایت از مظلوم و اصلاح اختلاف خانوادگی
۵۵	مسئولیت‌پذیری در تأمین نیاز خانواده
۵۵	کمال انسان در خدمت به خانواده
۵۶	بی ادعایی و خدمت
۵۶	گذشت و متانت علوی در برابر رفتار دشمن
۵۷	عفو و گذشت امام علیه السلام در برابر جسارت دشمن
۵۷	عدالت و جوانمردی امام علیه السلام
۵۸	تفاوت رفتار علوی و اموی
۶۰	دادگری و تواضع امام علیه السلام در برابر همگان
۶۱	محبت و کرامت امام علیه السلام در نگاه کودکان یتیم
۶۴	ساده زیستی و انصاف علوی
۶۵	حفظ کرامت انسانی و تکریم نیازمندان
۶۸	شمول اخلاق عالیّه امیرالمؤمنین علیه السلام
۷۳	توصیه اخلاقی امام به فرزندان
۷۴	مروّت و مردانگی از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام
۷۵	اهمیت خودسازی و عمل برای عالمان
۷۷	خطر فخر و مدح طلبی برای حاکمان
۸۰	مسئولیت اخلاقی ثروتمندان در مکتب علوی
۸۵	شرح نامه اخلاقی امیرالمؤمنین به حارث همدانی
۸۷	حارث همدانی کیست؟
۸۹	شماره این نامه مبارک در مصادر مختلف
۹۱	متن نامه مبارک امیرالمؤمنین
۹۵	چنگ زدن به دامن قرآن
۹۵	نخستین ارشاد و رهنمود امام در مورد قرآن
۹۶	ارشاد و رهنمود دوم امام در مورد قرآن
۹۶	«و استتصحّه»:
۹۷	نمونه هایی از خیرخواهی های قرآن
۹۸	ارشاد و توصیه قرآن به همه امتها

۹۹.....	ارشاد و رهنمود سوم امام در مورد قرآن
۹۹	« وأحل حلاله و حرم حرامه »؛
۱۰۱	۱. پاسخ مأمون به شکایت دخترش از امام جواد
۱۰۱	داستانی از ابن سیرین
۱۰۲	سخن جلودان امیرمؤمنان
۱۰۳	نامه طاووس یمانی
۱۰۴	چهارمین رهنمود امام در مورد قرآن
۱۰۴	« وصدق بما سلف من الحق »
۱۰۵	درس گرفتن از گذشته برای آینده
۱۰۶	۱. داستان‌هایی عبرت انگیز
۱۰۹	۲. اشعار تکان دهنده ابوالعاهیه در مجلس هارون
۱۱۱	۳. بهترین بیان در عبرت و درس گرفتن از روزگار
۱۱۱	۴. عبور امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر مدائن
۱۱۲	۵. اشعاری عبرت انگیز
۱۱۳	۶. نامه عبرت انگیز حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هارون
۱۱۴	بزرگداشت اسم مبارک خداوند
۱۱۴	«وعظم اسم الله أن تذكره إلا على حق»؛
۱۱۶	۱. امام سجاده علیه السلام و تعظیم اسم خداوند
۱۱۷	۲. سوء استفاده از اسم خداوند و اولیای الهی
۱۱۸	۳. رمز لزوم تعظیم در برابر اسم خداوند متعال
۱۱۹	زیاد یاد مرگ کردن
۱۱۹	«و أكثر ذكر الموت و ما بعد الموت»
۱۲۰	۱. زیرک ترین تمام مردم
۱۲۰	۲. فواید و آثار و برکات یاد مرگ
۱۲۲	۳. آنجا که پیامبر مردی را شایسته ستایش نمی بیند
۱۲۳	شرایط تمنای خردمندانه مرگ

- «ولا تتمن الموت الا بشرط وثيق» ۱۲۳
۱. حضرت موسی و مردی که آرزوی مرگ می‌کرد... ۱۲۴
۲. آمرزش رمز راحتی پس از مرگ... ۱۲۴
۳. چیهستی آمادگی مرگ..... ۱۲۵
- بهترین معیار در زندگی انسانی و اعمال آدمی..... ۱۲۶**
۱. گزینش یک جمله از همه کتاب تورات.. ۱۲۹
۲. وصایای پیامبر بزرگوار.. ۱۲۹
۳. توصیه‌های حذیفه در حال مرگ به فرزندش.. ۱۳۰
۴. وصف امام علی علیه السلام به زبان احنف بن قیس برای معاویه..... ۱۳۲
- آبرومندی و حفظ آبرو ۱۳۳**
- «ولا تجعل عرضك عرضاً لنبال القول»؛ ۱۳۳
۱. داستان مرد فاضل مصری و یک شاعر پرگو..... ۱۳۴
- توصیه همیشگی امام امیرالمؤمنین علیه السلام.... ۱۳۵
- طرق سعادت در نگاه امام علی علیه السلام..... ۱۳۶
- عامل دروغ گویی انسان..... ۱۳۹**
- «ولا تحدث الناس بكل ما سمعت به فكفى بذلك كذباً»؛ ۱۳۹
- رد کلام مردم، نشانه‌ای از جهل ۱۳۹
- «ولا ترد على الناس كل ما حدثوك به فكفى بذلك جهلاً»؛ ۱۳۹
- فضیلت بردباری و بخشش در لحظات خشم و قدرت..... ۱۴۱
- «واكظم الغيظ و تجاوز عند المقدرة واحلم عند الغضب و اصفح مع الدولة ۱۴۱
- تكن لك العافية»؛ ۱۴۱
۱. چرایی نام گذاری امام هفتم به کاظم علیه السلام.. ۱۴۳
۲. نمونه ای از کظم غیظ امام کاظم علیه السلام.. ۱۴۳
۳. نمونه هایی از عفو و اغماض و بزرگواری حضرت علی علیه السلام.. ۱۴۶
۴. اوج آقایی و بزرگواری امیرالمؤمنین علیه السلام.. ۱۴۶

۵. عزت گذشت کننده و ذلت ظالم..... ۱۴۸
۶. عزیزترین بندگان نزد خدا..... ۱۴۸
- وظایف انسان در قبال نعمت های الهی ۱۴۹
۱. اسراف کاران برادران شیطان اند..... ۱۵۱
۲. ظهور آثار نعمت های الهی در زندگی انسان..... ۱۵۲
۳. ملاقات هارون با اصرعی ۱۵۳
- انفاق برترین عمل مؤمن ۱۵۵
۱. سخنی بس زیبا و سازنده از امام علی علیه السلام..... ۱۵۵
۲. رفتار امام با شوهر ظالم..... ۱۵۶
۳. شهادت حسنین علیهما السلام به زهد امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۱۵۸
- دوری از مجالست با افراد دون شأن..... ۱۵۹
- «وأحذر صحابة من یقیل رأیه وینکر عمله فإنَّ الصاحب معتبر بصاحبه»؛ ۱۵۹
۱. نهی از مجالست با بدعت گزاران..... ۱۶۱
۲. رهنمودی از حضرت سلیمان علیه السلام..... ۱۶۲
۳. قطع رابطه دوستی... ۱۶۲
- سکونت در شهرهای بزرگ که مجمع مسلمانان است..... ۱۶۳
۱. آن جا که حمران بن اعین مجلس را ترک کرد..... ۱۶۹
۲. سید حمیری از مجلس دوستان برخاست و رفت..... ۱۶۹
۳. بانویی که مکه را ترک کرد و به حبشه مهاجرت نمود..... ۱۷۰
- به کار انداختن فکر و اندیشه تنها در امور مهم و نافع..... ۱۷۱
۱. بحثی در باب سخنان بی ارزش..... ۱۷۱
۲. امیرالمؤمنین علیه السلام و مردی که سخنان بیهوده می گفت..... ۱۷۲
- پرهیز از نشستن در مراکز عمومی مثل بازار ۱۷۳
- بهترین راه برای پیدایش حالت شکر در انسان..... ۱۷۷
- « وأکثر أن تنظر إلی من فضلت علیه فإنَّ ذلک من أبواب الشکر»؛ ۱۷۷

۱. سفارش های پیامبر صلی الله علیه وآله به ابوذر.. ۱۷۸
۲. سخنی از امام صادق علیه السلام..... ۱۷۸
- مسافرت در روز جمعه به لحاظ وظایف آن، مطلوب نیست ۱۷۹
- برنامه امام باقر علیه السلام در جمعه ها به ویژه جمعهای ماه رمضان..... ۱۸۱
- اطاعت و فرمانبرداری خداوند در همه امور ۱۸۱
- « وَأَطِيعِ اللَّهَ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا » ۱۸۱
- ملاک کلی در تقرب به خدا ۱۸۳
- چاره جویی ظریفانه در وادار کردن نفس به عبادت ۱۸۳
- « وَخَادِعَ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ »؛ ۱۸۳
- مدارا کردن با نفس و حفظ نشاط در عبادت ۱۸۴
- « وَارْزُقْ بِهَا، وَلَا تَقْهَرْهَا وَخُذْ عَفْوَهَا وَتَسَاطُهَا »؛ ۱۸۴
۱. ریاضت بی رویه..... ۱۸۴
۲. ابوذر و استراحت برای عبادت... ۱۸۵
- دقت در انجام واجبات الهی ۱۸۷
- « فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهُذِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا »؛ ۱۸۷
- امام عسکری علیه السلام و فرارسیدن وقت نماز ۱۸۸
- ناگهان مرگ فرا می رسد ۱۸۹
- « وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزَلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ أَبَقَ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا »؛ ۱۸۹
- تحدیر از مصاحبت نا اهلان ۱۹۰
- « وَ إِيَّاكَ وَ مَصَاحِبَةَ الْفَسَاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالْشَّرِّ مُلْحَقٌ »؛ ۱۹۰
- حفظ وقار و جایگاه خداوند و دوستی دوستان خدا ۱۹۱
- « وَ وَقَرَّ اللَّهُ وَ أَحَبَّ أَحْبَائِهِ »؛ ۱۹۱
۱. یک آزمایش دقیق..... ۱۹۲
۲. داستان خواندنی محمد بن ابی حذیفه..... ۱۹۲
- غضب لشکری عظیم از لشکریان شیطان ۱۹۵

.....	۱۹۵	« وَأَخْذِرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ وَ السَّلَامِ »
.....	۱۹۶	۱. وصیت و سفارش پیامبر صلی الله علیه وآله
.....	۱۹۷	۲. شجاع و قهرمان واقعی ..
.....	۱۹۹	منابع
.....	۲۰۳	فهرست آثار علمی چاپ شده آیت الله العظمی کریمی جهرمی ^{مدظله العالی}
.....	۲۰۳	الف) فقه
.....	۲۰۴	ب) تفسیر و معارف قرآن کریم
.....	۲۰۵	ج) شرح حدیث و دعا
.....	۲۰۶	د) سیره اهل بیت علیهم السلام
.....	۲۰۷	ه) مهدویت
.....	۲۰۸	و) تراجم و سیره علما
.....	۲۰۹	ز) اخلاق و معارف دین

پیش گفتار

یکی از مباحث مربوط به اخلاق، اهمیت و موقعیت بی بدیل آن در حیات انسانی است. برای درک این مطلب چند نکته را ذکر می کنیم که هر کدام در ترسیم جایگاه اخلاق اثری ویژه دارند.

۱. مکرمتهای اخلاقی از مزایا و نقاط درخشان حیات انبیا و شخصیت برجسته و با عظمت آنان است؛ چنان که در روایات شریفه آمده: «ان الله خص الانبیا بمکارم الاخلاق»؛^۱ یقیناً خداوند انبیا {رسولان خود} را به مکرمات های اخلاقی اختصاص داد.

بنابراین مکارم اخلاق و خلق و خویهای پسندیده وجه امتیاز انبیای الهی و رسولان آسمانی و هادیان میلیونها نفوس انسانی به شمار می رود.

۲. هدف از بعثت پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله تکمیل اخلاق فاضله و بالا بردن خویهای انسانی در میان جامعه بوده است و این مطلب در کلام شریف آن بزرگوار و فرزندانش با بیانات گوناگون آمده است:

(الف) «انما بعثت لإتمم مکارم الاخلاق»؛^۲ من از طرف خداوند برانگیخته شدم که مکرمات های اخلاقی را کامل نمایم.

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۵۶؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۷۱؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱ ماده خلق.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۰۰؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۲.

ب) از حضرت امام زین العابدین علیه السلام ناله نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بعثت بکمکم الاخلاق و محاسنها؛^۱ من برای ترویج مکرمت های اخلاق و زیبایی های آن مبعوث شدم.

ج) از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله یه فرمود: «علیکم بکمکم الاخلاق فإن الله عزوجل بعثنی بها».^۲

بر شما باد مکرمت های اخلاقی را پیشه کنید که خداوند عزیز و ذلیل مرا بدان مبعوث داشت.

فرق میان نقل اول و دوم این است که در نقل اول کلمه «انما» که دال بر حصر است در صدر و آغاز کلام آمده است و در نقل دوم این لفظ نیست و از آن طرف مکارم اخلاق با کلمه «ومحاسنها» مؤکد شده است.

فرق جمله سوم با دو جمله قبل این است که در آن دو نقل فقط هدف بعثت بیان شده که آن تکمیل و پیشرفت مکرمت ها و فضایل اخلاقی است.

ولی در نقل سوم نخست انسان ها را به فراگیری و اتصاف به مکرمت ها و ویژگی های اخلاقی امر می کند و آن گاه بعثت خود از سوی خداوند با هدف پیشبرد و رشد اخلاق را علت آن امر و اهتمام خود قرار می دهد.

۳. مکرمت های اخلاقی خود عامل نجات و سعادت است.

از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

۱. طبرسی، علی بن حسن، مشکات الانوار، ص ۲۴۳.

۲. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۴۷۸؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲ ص ۲۸۳.

یا عجب الرجل مسلم یجیئه اخوه المسلم فی حاجة فلا یری نفسه للخیر اهلاً فلو کان لا یرجو ثواباً و لا یخشی عقاباً لقد کان ینبغی أن یسارع إلى مکارم الاخلاق فانها مما تدل علی سبیل النجاه...^۱

چقدر تعجب آور است رفتار مرد مسلمانی که برادر دینی اش برای حاجتی نزد وی بیاید و او خود را - از روی بی اعتنائی - اهل این کار خیر «نبیند و انجام ندهد. این فرد مسلمان اگر بر فرض، امیدی به پاداش الهی و خوفی از عذاب خدا نمی داشت،» شایسته بود از جهت مکرمات های اخلاقی به این کار سبقت بگیرد و با سرعت، حاجت و نیاز او را برآورده سازد، زیرا مکارم اخلاق خود از عوامل رستگاری و نجات و پیروزی است.

۴. خداوند مکرمات های اخلاقی را دوست می دارد.

گفت وگوی پیامبر با دختر حاتم طائی

اسیران قبیله طی را به مدینه آوردند. دختری در میان آنها خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: یا محمد! اگر صلاح می دانید مرا رها کنید و گروه های عرب را به شحاتت من و امدارید، زیرا من دختر بزرگ و رئیس قوم خود هستم؛ «و إن ابی کان یحیی الذمار و یفک العانی و یشبع الجایع و یطعم الطعام و ینفی السّلام و لم یردّ طالب حاجة قطّ»؛

۱. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجة البيضاء فی تهذیب الإحیاء، ج ۴، ص ۱۲۱.

پدر من از هر کسی که نیاز به دفاع داشت حمایت می کرد؛ اسیر را آزاد می نمود و گرسنه را سیر می کرد و به مردم طعام می داد و سلام را در میان مردم آشکار می کرد و هرگز صاحب حاتی را از در خانه خود نراند و ناامید نساخت. پیامبر صلی الله علیه وآله در پاسخ او فرمود:

«یا جاریة هذه صفة المومنین حقاً لو كان ابوك مسلماً لترحمنا عليه خلّوا عنها فإنّ أباهما كان يحب مكارم الاخلاق وإنّ الله يحب مكارم الاخلاق»؛

ای دختر این صفاتی که تو از پدرت شمردی حقاً صفت مومنان است؛ اگر پدر تو مسلمان بود، بر او ترحم آورده و رحمت می فرستادیم.

بعد به اصحاب فرمود: رهایش کنید، زیرا پدرش مکرمت های اخلاقی را دوست می داشت و خداوند مکرمت های اخلاقی را دوست می دارد.

ابو بردة بن دینار برخاست و عرض کرد: یا رسول الله ، آیا خداوند مکرمت های اخلاقی را دوست دارد؟

پیامبر در پاسخ فرمود: «والذی نفسی بیده لا یدخل الجنة الا حسن الاخلاق»؛^۱ سوگند به آن که جانم در دست اوست، داخل بهشت نمی شود جز انسانی که دارای اخلاق پسندیده باشد.

فراگیری اخلاق از نخستین مؤمن بالله

این اخلاق نشئت گرفته از انسانی معمولی که خود را در این مقام قرار داده و یا از مدعیان دروغین اخلاق نیست، بلکه اخلاقی است که در محضر باب مدینه

۱. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجة البيضاء، ج ۴ ص ۱۲۱ و ۱۲۲

علم رسول الله صلى الله عليه وآله و تربیت یافته دامن مقدس پیامبر، امام مؤمنان و پیشوای بی بدیل پرهیزکاران، حضرت علی علیه السلام می آموزیم در نتیجه روی آوردن به مواد حیاتی این نامه مبارک و توجه به مطالب و مفاهیم آن، اخذ اخلاق از منشأ و مرکز حقیقی و سرچشمه اصلی آن است که متصل به وحی الهی سبحانه و تعالی می باشد و از ساحت قدس ربوبیت و کانون مقدس رسالت و نبوت انشعاب پیدا کرده تربیت یافتگان این مکتب اخلاقی والا امثال سلمان و مقداد و ابوذر و حذیفه و عمار یاسر؟ قدس الله ارواحهم؟ بودند.

مکتب اخلاقی امیرالمؤمنین مرکز رشد انسانیت و کمال آدمی است. در این مرکز الهی و با این ارشادات نورانی و آسمانی انسانهای رشید فهیم، منطقی، پرمهر و انسان دوست بار می آیند، در حالی که در مکتب های غیر علی و آل علی علیهم السلام کسانی سر بر می آورند که تنها چهره ای انسانی دارند، اما از فهم و کمال و انسانیت بویی نبرده اند و به جای منطق الهی و انسانی زورگویی و قتل و غارت و فسادکاری و قساوت قلب و خشونت و هلاک حرث و نسل از آنها بر می آید.

نظریات اخلاقی از دیدگاه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱. مباحثات امام به فراگیری اخلاق از پیامبر صلوات الله علیه

یکی از عوامل پیدایش و تجلی اخلاق فاضله در وجود انسان، بهره‌مند شدن و برخورداری بودن از يك استاد کاردان و صاحب اخلاق برجسته است. و امام امیرالمؤمنین از این موهبت الهی در حد اعلا برخورداری بود؛ زیرا آن حضرت از ایام کودکی و روزهای آغازین حیات خود در کنار بهترین و عظیم‌ترین اسطوره اخلاق، مکرمت‌ها و خلق و خوی‌های عالی‌ه یعنی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بود. پیامبر بزرگواری که اخلاق والا و صفات ستوده او مورد تأیید و تصدیق ذات لایزال الهی بود و خداوند جهانیان، بزرگ‌ترین افتخار و مایه سرفرازی را به او عطا کرد و درباره حضرتش فرمود:

اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ^۱

و به حق که تو ای پیامبر! اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.

آری! امام بزرگوار حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام در محضر چنین شخصیت آسمانی و عظیمی پرورش یافته که خداوند، اخلاق والای او را وصف کرده و با تأکید فراوان^۲ و متعاقب هم، ایشان را ستایش فرموده و بزرگ شمرده است و بالاخره خداوند بزرگ که اعظم از هر عظیمی است، اخلاق آن حضرت را برجسته خوانده است.

و اکنون به سخن زیبای امام علی علیه‌السلام گوش جان سپاریم که می‌فرماید:

۱. سوره قلم، آیه ۴.

۲. اِنَّ از حروف تأکید است، جمله اسمیه افاده تأکید می‌کند، و لام در خبر برای تأکید است.

و لقد كنت أتبعه أتباع الفصيل أثر أمّه يرفع لي في كلّ يوم من اخلاقه علماً
و يأمرني بالاعتداء به^۱

من همواره از پی پیامبر صلوات الله علیه می رفتم بسان پیروی بچه شتر نسبت
به مادرش، و ایشان هر روز علم و نکته تازه‌ای از اخلاق خوش را برای من
آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد که به حضرتش اقتدا کنم.

به فرموده امام علیه السلام ارائه برنامه اخلاق فاضله ازسوی رسول اکرم،
صلوات الله علیه به حضرت علی علیه السلام يك برنامه احیانی، مقطعی و در
مناسبات خاصه یا يك روز خاص در هفته و ماه نبوده، بلکه برنامه‌ای مستمر،
مداوم و خلل ناپذیر بوده و هیچ وقفه‌ای در آن رخ نمی داده است. هر روزی که
امام بزرگوار چشم از خواب برمی داشت و وارد صحنه زندگی می گردید، پرده‌ای
تازه و نورانی از اخلاق طویه حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه در
برابردیدگان پرفروغش قرار داده می شد و پرچمی از اخلاق پاک و خصلت‌های
عالی و آسمانی رسول الله صلی الله علیه و آله برای ایشان به اهتزاز در آمد و
امام انسانیت، حضرت علی علیه السلام بدان می نگریست و چون همواره در
مقابل دیدگان تیزبین آن کودک آسمانی بود از این رو پیوسته و بدون اندک وقفه‌ای
بدان پرچم نگاه می کرد و از پی آن می رفت و سطرهای زیبای اخلاق محمدی
صلی الله علیه و آله را از آن می خواند و به کار می بست.

خوانندگان عزیز و دلدادگان مکتب اخلاقی امیرالمؤمنین، امام اخلاق و
فضیلت! در اینجا جا دارد محاسبه‌ای دقیق را آغاز کنیم که امام بزرگ از روزی

که چشم به دنیا گشوده، دیده‌اش به جمال زیبای پیامبر روشن گردیده و بخش بیشتر عمر مبارك خود را در آغوش آن انسان زنده، بی‌نظیر و آن عینیت و تجسم اخلاق به سر برده و از طرفی بدون استثنا، هر روز پرده‌ای از صفات ملکوتی رسول اکرم برای ایشان آشکار و پرچمی بلند از مکرمت‌های بی‌نظیر آن بزرگوار، برایش برافروخته شد؛ اکنون بنگرید که بلندای اخلاق عالیّه او کجاست؟!

۲. اخلاق تحول آفرین امام علی علیه السلام

امام مؤمنان و مظهر اخلاق انسانی در پرواز اخلاقی خود نقطه اوج را طی کرد و به قله‌های رفیع اخلاق و صفات والای انسانی دست یافت به گونه‌ای که دشمنان را تحت تأثیر خود قرار می‌داد و احیاناً همین برخوردهای بزرگ‌منشانه در جان بیننده تحولی ایجاد می‌کرد که کافر را به سوی اسلام می‌کشانید. این در حالی است که امام علی علیه السلام همواره خویشتن را مدیون تعالیم ارزنده، تربیت‌های والا و آموزش‌های دلسوزانه پیامبر اکرم می‌دانست و اخلاق عالیّه خود را شعاعی از اخلاق پیامبر و تعلیم و تربیت آن بزرگوار می‌شمرد.

امام صادق علیه السلام از آبای گرامی و گذشتگان بزرگوار خود نقل می‌کنند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در راه با شخصی ذمی - فرد کافری که در ذمه اسلام بود (یهودی یا نصرانی) - مصاحب و همراه شدند. آن شخص ذمی به امام علیه السلام گفت: «به کجا می‌روید و مقصد شما کجاست؟»

امام فرمود: «تصمیم دارم به کوفه روم.»

رفتند تا به جایی رسیدند که راه ذمی جدا می شد و او طبعاً از امام علیعلیه السلام جدا گردید و به راه خود رفت. از قضا آن مرد دید که امام امیرالمؤمنینعلیه السلام نیز راه خود را تغییر داده و در راهی که او می رود، گام برمی دارد. شخص ذمی گفت: «شما راه خود را ترک کردید.» حضرت فرمودند: «می دانم.»

او گفت: «پس چرا راه خود را رها کرده و با من در این طریق سیر می کنید در حالی که خود می دانید این مسیر کوفه نیست و به مقصد شما منتهی نمی شود؟» امام فرمودند: «این به خاطر به پایان بردن حق رفاقت و از آداب مصاحبت و همراهی است که آدمی به هنگام جدا شدن از دوست، او را کمی مشایعت کند هر چند راه وی تغییر یافته باشد که پیامبر ما این گونه امر فرموده است.»

ذمی گفت: «پیامبر شما چنین دستوری داده است؟»

امام فرمود: «آری!»

مرد کافر گفت: «حتماً کسی که از او پیروی کرده و مکتب او را پذیرفته و به او ایمان آورده به خاطر این افعال و کارهای کریمانه و بزرگووارانه است.»

آن گاه اضافه کرد: «من تو را شاهد می گیرم که بردین تو می باشم.»

و بالاخره راه حق را انتخاب نموده و مسیر خود را عوض کرد و با امیرالمؤمنین بازگشت و چون آن حضرت را شناخت اسلام آورد.^۱

به راستی که این داستان، تکان دهنده است و از جهات مختلف انسان را تحت تأثیر قرار می دهد:

۱. با شخص خارج از اسلام آن گونه با صمیمیت و احترام برخورد می کنند.

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷۰.

۲. انجام آن برنامه عالی اخلاقی را به عنوان يك ادب لازم برای دو همراه و همسفر برشمردند.

۳. آن‌گاه‌که شخص ذمی از این نوع منش و شیوه‌کریمانه دچار تعجب شد، امام بزرگوار، ذهن او را از خود منصرف کرده و به ساحت مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و اله توجه دادند و بدین ترتیب عالی‌ترین مظاهر اخلاق کریمه و لطیف‌ترین و زیباترین ظرایف اخلاقی را از خویش بروز دادند.

ملاحظه، زیبایی و ظرافت این آداب اخلاقی و صفات شریف خداپسندانه آن چنان دلنشین و جذاب بود که تحولی عمیق در جان و نهاد او به وجود آورد و نتوانست آن هیجان فراگیر را در درون خود کتمان کند بلکه بسیار صریح، آن را اظهار کرد و تهییج و انقلاب درونی‌اش که در پرتو ظرایف اخلاقی، از جمله نسبت دادن این فضائل بزرگ و کرامت نفس به تعلیم و تربیت سازنده پیامبرگرمای اسلام، به وجود آمده بود را آشکارکرد و سرانجام آن‌کافر، دلداده اسلام و پیشوایان بزرگ اسلام، محمد و علیصلوات الله علیهما و آلهما گردید و در نهایت اسلام آورد، راه خود را ترك گفت و به همراه مولای مؤمنان علی علیه السلام به راه افتاد.

آری! خواننده گرمی، اخلاق زیبا و دلربای امام بزرگوار و نخستین پیشوای دینی ما تحول آفرین است و می‌تواند ماهیت افراد را تغییر دهد؛ مس وجود یک فرد عادی را به طلای ناب مبدل ساخته و او را در افق‌های عالی انسانی به پرواز درآورد.

این جریان مهیج و تکان‌دهنده به ما می‌آموزد که اگر بخواهیم افراد را عوض کنیم، جامعه را به صورت ایده‌آل بسازیم و به سوی کمالات و خوبی‌ها هدایت کرده و راه آنان را در مسیر خدا و رسول قرار دهیم، باید اخلاق مولایمان علی علیه‌السلام را سرمشق قرار داده و بدان پای بند باشیم.

۳. نظر امام در مورد صاحب اخلاق کریمه

امام علی علیه‌السلام، دارنده اخلاق فاضله و واجد صفات عالی انسانی را شایسته حکومت و زمامداری امت اسلام دانسته و آن را معیار سر نهادن مردم به دستور و فرمان وی قرار داده است. سبقت در دعوت به سوی حق و مکرمت‌های اخلاقی، صلاحیت زمامداری و فرمانروایی در میان امت اسلامی را به انسان می‌دهد.

و اینك كلام زیبای امام اخلاق علی بن ابی طالب علیه‌السلام:

لَمْ يَسْرِعْ أَحَدٌ قَبْلِي إِلَى دَعْوَةِ حَقٍّ وَ صَلَٰةِ رَحِمٍ وَ عَائِدَةِ كَرَمٍ فَاسْمَعُوا قَوْلِي وَ عُوا مَنْطِقِي...^۱

هرگز کسی بر من در اجابت دعوت حق، صله رحم، احسان و بخشش فراوان سبقت نگرفته است پس سخنم را بشنوید و گفته‌هایم را حفظ کنید.

امام بزرگوار، ابتدا موارد شاخص و پرفروغی از اخلاق عالیّه خود را بازگو می‌کنند و این‌که در همه این موارد پیشگام بوده‌اند و کسی بر وی پیشی نگرفته است:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۹.

۱. قبول و پذیرش دعوت حق: زمانی که فهمید دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حق و صدق است بدون درنگ آن را پذیرفت و لَبَّیک گفت؛ اندک توقف و مسامحه کاری را روا نداشت که باید در برابر حق همواره تواضع کرد و از آن تجاوز ننمود.

۲. صله رحم و پیوند با ارحام و بستگان و حفظ روابط خویشاوندی در محدوده مجاز: امام علی علیه السلام در این امتیاز پیش گام بود و بهترین و روشن ترین مصداق آن، وفاداری بی نظیری بود که نسبت به پیامبر بزرگوار و نبی معظم اسلام از خود نشان داد و پیامبر علاوه بر جنبه آسمانی پیامبری و رسالت، عموزاده امام علی علیه السلام نیز بود.

چنان که نسبت به دیگر خویشان و بستگان خود ابراز محبت و علاقه مندی می کرد و همواره در استحکام هر چه بیشتر رشته قرابت، کوشش می نمود و حتی اگر کسی از آنان به عنوان مخالف سرکش و دشمن کینه توز امام در میدان جنگ می آمد و علیه آن بزرگوار و برای نابودی او شمشیر می کشید، امام از محور اخلاق و از چارچوب مراعات حق اقربا و صله رحم خارج نمی شد.

۳. احسان، کرم و بخشش فراوان: امام علی بن ابی طالب علیه السلام بدین موضوع بسیار پای بند بود و این خُلق و خوی الهی و خداپسندانه به صورت کامل در وجود پاکش ریشه داشت. کرم و جود امیر مؤمنان زبانزد خاص و عام است و از مطالبی است که مخالف و موافق بر آن اتفاق نظر دارند و هیچ کس نتوانست بر آن بزرگوار در این خُلق نیکو و این نقطه نورانیت اخلاقی سبقت

بگیرد چنان‌که در مبحث «نمونه‌ای از کرامت‌های اخلاقی امام علی علیه‌السلام» مشخصه‌ای از این منش والای امام ایمان و اخلاق را ذکر کنیم. باری! امام، متعاقب یادآوری مکرمت‌ها و صفات عالیّه خود می‌فرماید: «پس اکنون سخن مرا بشنوید و گفته‌هایم را فرا گرفته و حفظ نمایید.»

ظاهر امر این است که مردم را به اطاعت از فرمان خود دعوت کرده و به پیروی از دستورات شریف خویش فرا می‌خوانند و این، موضع رهبر و پیشوای الهی جامعه است و گرنه هیچ کس حق ندارد اطاعت دیگران را نسبت به خود مطالبه کند و به خصوص اینکه چنین کاری را به عنوان يك امر واجب از آنان درخواست بنماید.

با ملاحظه این نکته که مبنای عملی بحث قرار می‌گیرد، بدین نتیجه می‌رسیم که افرادی شایستگی خلافت اسلامی و رهبری امت اسلام را دارند که در راه ایجاد و رشد اخلاق فاضله در وجود خود گام‌های راسخ و بلندی برداشته باشند و شخصیت آنان با خُلق و خوی‌های انسانی و فضایل و مکرمت‌ها شکل گرفته باشد.

انسانی صلاحیت رهبری و فرمانفرمایی امت اسلامی را دارد که نقایص و رذائل اخلاقی را از خویش خویشتن پاک کرده و از قید و بند ذلت‌بار اخلاق ناستوده رها شده باشد و در مهد ادب و اخلاق، نشأت گرفته و تربیت یافته باشد و همواره با همراهی فضایل، پاکی‌ها و منش‌های عالی و انسانی به پیش برود.

همچنین اگر این چند فراز اخلاقی که در کلمات نورانی امام علی علیه‌السلام آمده را به عنوان مثال و مصداق، تلقی کنیم حاصل مطلب آن است که اخلاق

فاضله و مکرمتهای عالی انسانی در حد کامل، مساوی با وجوب اطاعت و فرمانبرداری است.

۴. پایگاه اخلاق فاضله از نظر امام علیه السلام

اخلاق فاضله و خوب انسانی از نظر صائب و حق بین امام مؤمنان حضرت علی علیه السلام دارای پایگاهی رفیع و منزلتی عالی است. اکنون در این فصل به ذکر برخی از تعبیرات امام در مورد حسن خلق و اخلاق پسندیده می پردازیم که هر کدام بیانگر مقام رفیع اخلاق حسنه و تأثیر خاص آن در بهره‌مندی و لذت بردن از زندگی است:

اکرم الحسب حسن الخلق^۱

برترین حسب و شرف برای آدمی، اخلاق نیک است.

طبق این جمله مبارکه - که جزء وصیت‌ها و سفارشات امام بزرگوار، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به فرزند دلبندشان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است - گرامی‌ترین و بالاترین منزلت انسان و سرآمد همه مایه‌های شرف و اعتبار، اخلاق نیک آدمی است. شرف خانوادگی، شرف شغلی، شرف قومی و سایر شرافت‌ها همه تحت الشعاع شرف خلقی انسان‌اند. آنجا که گروهی از مردم ظاهرین و کوتاه‌نگر، ظرافت، زیبایی اندام و ملاحظت صورت را شرف خود می‌پندارند و بدان فخر می‌فروشند، آنجا که بسیاری از مردم، اشتها و وجهه خانوادگی را مایه شرافت خود می‌دانند و همه جا از آن

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۸.

سخن می‌گویند، آنجایی که توده‌هایی از مردم به نژاد خود سخت اتکا دارند و آن را عامل فضیلت خویش بر دیگران به حساب می‌آورند و آنجا که افراد، ده‌ها عامل فناپذیر و امور تخمالتی را شرف خود فرض می‌کنند، امام جهانیان، امیرالمؤمنین علیه‌السلام برترین و بالاترین شرف را حسن خُلق، قلمداد می‌کند.

لاقَرین کَحسن الخلق^۱

هیچ هم‌نشینی مانند حسن خلق نیست.

انسان در زندگی نیازمند به قرین و هم‌نشین است تا زنگ ملال را از دل او برده و نشاط، شادی، رشد، ترقی و سعادت را برایش به ارمغان آورد. ازاین رو همه به دنبال چنین هم‌نشین عزیز و خوبی هستند تا در کنار او راحت باشند و در سایه‌اش به سعادت رسیده و کامیاب گردند. اکنون امام بزرگوار، امیرالمؤمنین علیه‌السلام ما را به چنین هم‌نشین خوبی که درهای سعادت‌مندی را به رویمان می‌گشاید راهنمایی می‌کنند و می‌فرمایند: «هیچ هم‌نشینی همچون اخلاق نیک نیست.»

آری! یار مستمر و مدام انسان که نه تنها هیچ‌گونه آسیبی از ناحیه او به آدمی نمی‌رسد بلکه پیوسته، خیر، خوشبختی و برکات بی‌شمار از سوی او متوجه انسان می‌شود، اخلاق نیک اوست.

خُلُق نیکو راه معنویات را به روی آدمی باز می‌کند. این قرین خیرخواه و این هم‌نشین با صفا انسان را از مواقف سختی و از دشواری‌های زندگی به آسانی عبور داده و در نعمت، لطف و خوشی جایگزین می‌سازد. حسن خلق، آدمی را محبوب دل‌ها و مورد توجه نفوس و محل اعتماد جامعه قرار خواهد داد.

رمز و راز موفقیت مردان بزرگ و موفق، حُسن خلق بوده و حداقل خوش خُلُق یکی از شاخص‌ترین عوامل موفقیت آنان به شمار می‌رود. انسان‌هایی که از اخلاق خوب برخوردار نیستند و از آن قرین و همراه دل‌نشین بهره‌مند نمی‌باشند، پیوسته در عذاب‌اند.

كفى بالقناعة ملكاً و بحسن الخلق نعيماً^۱

مُلک قناعت برای آدمی کافی است و نعمت حُسن خلق برای انسان، بس است. نظر امام عارف و حقیقت بین درباره اخلاق و حسن خلق این است که آن، نعمتی بزرگ و بی‌بدیل است و اگر کسی از آن برخوردار شد، نعمت بر او تمام است و همین يك موهبت برای او کافی است، هرچند از نعمت‌های دیگر محروم باشد؛ زیرا این نعمت به تنهایی با همه نعمت‌ها و مواهب الهی برابری می‌کند.

انسانی که دارای اخلاق حسنه است هیچ کمبودی ندارد. او بزرگ‌ترین سرمایه حیات و زندگی را به دست آورده و خداوند، لطف خاصی به وی داشته که چنین نعمت چشمگیر و با اهمیتی به او عطا کرده است. به مقتضای فرموده امام علی

علیه السلام نباید با وجود اخلاق برجسته و عالی، از نبود نعمتی سخن گفت و از کمبودها شکایت کرد که در پرتو حسن خلق، از مواهب و نعمت‌های دیگر برخوردار خواهد گردید و به چیزهایی که ندارد نیز دست خواهد یافت. باری! اخلاق فاضله را آن چنان که باید و چنان که شاید کسی همانند امام علی علیه السلام ارزیابی نکرده است و دیدید که در جایی آن را به عنوان «اکرم الحسب» و گرامی‌ترین شرف انسانی یاد کرده و در مورد دیگر آن را بهترین قرین و برترین هم‌نشین برای آدمی معرفی فرمود و در مورد سوم آن را بزرگ‌ترین نعمت و موهبت الهی شمرده و انسان را با وجود آن از همه نعمت‌ها مستغنی دانسته‌اند.

همه موارد ذکر شده جنبه مثبت مطلب بود. امام بزرگوار موضوع را از جنبه منفی نیز مورد بررسی قرار داده و می‌فرماید:

ثُمَّ اَيَاكُمْ وَ تَهْزِيعَ الْاَخْلَاقِ وَ تَصْرِيفِهَا^۱

از شکستن مرزهای اخلاق و دگرگون ساختن صفات و خوی‌های پسندیده پرهیز کنید.

تهزیه اخلاق، شکستن و مبدل ساختن آن به خصلت‌های بد و حیوانی است. روزی که اخلاق آدمی دستخوش هوا و هوس و ابتذال گردد و سیر طبیعی خود را از دست بدهد، روز زوال و شکست اوست. امام علی علیه السلام در این جمله مبارکه مخاطبین خود را از شکستن اخلاق نیک و تبدیل آن به صفات بد تحذیر می‌کند. این موقف خطر انسانی است که حدود و ثغور اخلاق کریمه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

را در هم بشکنند. بلای بزرگی که حیات آدمی را تهدید می کند، تصریف، تغییر اخلاق و گرایش به سوی بدی است و اگر دگرگونی در اخلاق ایجاد شد و خدای ناخواسته آدمی به بدخلقی و سوء رفتار گرایید، روز ذلت و نکبت اوست و باید در انتظار فاجعه های دردناک و پیشامدهای خطرناک و جبران ناپذیر باشد.

نتایج ردائل اخلاقی از نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

واعلموا انّ یسیر الریاء شرك و مجالسة اهل الهوى منساة للایمان و محضرة للشیطان جانبوا الكذب فانّه مجانب للایمان، الصادق على شفا منجاة و كرامة والكاذب على شرف مهواة و مهانة ولا تحاسدوا فانّ الحسد يأكل الايمان كما تأكل النار الحطب ولا تبأغضوا فانّها الحالقة واعلموا انّ الامل یسهی العقل وینسی الذکر فاكذبوا الامل فانّه غرور وصاحبه مغرور.^۱

و بدانید که ریا - هر چند اندک باشد - شرك به خداست. و هم نشینی با اهل هوا و هوس موجب فراموش شدن ایمان و جای حضور شیطان است. از دروغ گفتن دوری کنید! همانا دروغ، از ایمان به دور است؛ انسان راستگو بر بلندای نجات و بزرگواری است، و دروغگو در کنار پرتگاه و در حال سقوط در وادی خواری می باشد. بر یکدیگر حسد نبرید که بی گمان، حسد، ایمان را می خورد همان گونه که آتش، هیزم را می خورد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۵.

نسبت به همدیگر کینه توزی و دشمنی نکنید به راستی که کینه‌توزی از بین برنده نیکویی‌ها است.

بدانید که آرزوها، عقل را غافل ساخته و به اشتباه می‌افکنند و یاد خدا را به فراموشی می‌سپارند؛ پس آرزوها را دروغ بدانید که به راستی فریبنده هستند و آن‌کس که گرفتار آن باشد انسان فریب خورده‌ای است.

امام بزرگوار در خلال این کلمات نورانی، قسمتی از رذائل اخلاقی را با ذکر آثار سوء و پیامدهای خطرناک آن ذکر کرده است و چون زشتی هر يك را مستدل بیان کرده است بسیار نافذ و مؤثر می‌باشد و صاحبان وجدان‌های بیدار کلام آن بزرگوار را به زودی پذیرفته و تصدیق می‌کنند.

اینك هر يك از آن امور و مفاسد اخلاقی را به طور مستقل یادآوری کرده و درباره آن سخن می‌گوییم:

ریاکاری و آسیب‌های آن

۱. بدانید که ریا حتی به میزان کم، شرك است. زشتی ریاکاری را با ذکر اثر سوء آن بیان کرده‌اند. خطر ریاکاری این است که راه شرك را بر روی انسانِ ریاکار باز می‌کند، اگر خدای ناخواسته آدمی در مسیر ریا گام بردارد راه خود را به سوی شرك به الله انتخاب کرده است. میان ریاکاری تا شرك به خدای تعالی فاصله‌ای نیست، بلکه مسافتی اندک و کوتاه است.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطر مهم ریاکاری را گوشزد کرده، خطری که قابل چشم پوشی نیست. خطا و گناهی که انسان را به همه بدی‌ها آلوده می‌سازد و در عذاب الیم الهی سرنگون خواهد ساخت.

عمل ریاکارانه به ظاهر عملی است که به انگیزه ارائه به مردم، خودنمایی و مطرح شدن در جامعه انجام می‌گیرد ولی باطن و حقیقت آن، شرک به خداست؛ زیرا انسان ریاکار، در عبادت و عمل، دیگری را با خدا شریک گردانیده است.

هم نشینی با اهل هوا و هوس

۲. از مجالست و هم نشینی با هواپرستان تحذیر کرده و آن را برای انسان‌های با ایمان، خطرناک می‌شمرند. از نظر مبارك آن امام همام، به دنبال این نوع مجالست و رفاقت، دو خطر جدی آدمی را تهدید می‌کند:

یکی آنکه ایمان را از یاد آدمی می‌برد. و دیگر آنکه جایگاه حضور شیطان است. اکنون بنگرید انسانی که در حضور شیطان است و با آن عنصر ضلال و گمراهی محشور است و ایمان خود را به کلی فراموش کرده است، دیگر چه امیدی به او خواهد بود و کجا می‌تواند به ساحل نجات و رستگاری دست یافته و روی سعادت را ببیند؟

انسانی که حشر و نشر او با شیطان باشد و ایمان به خدا را نسیان کرده و روشن‌تر آنکه ایمان خود را فراموش کرده باشد به همه بدی‌ها دست می‌زند و انسانی به تمام معنا شرور، مفسد و خطرناک خواهد گردید؛ زیرا لازمه حضور شیطان،

و سوسه‌های مستمر، مداوم و خطرناک است و لازمه نسیان ایمان، آزادی حیوانی و آلودگی‌های همه جانبه و ورود به لجن‌زار فساد، شرارت و تباهکاری‌های گوناگون است؛ چون تنها عامل بازدارنده از بدی‌ها، ایمان به ابدیت، جهان غیب و نظارت خدای سبحان است و اگر این حالت به کلی از بین رفت و یا فراموش شد و زیر حجاب نسیان، پنهان گردید، هیچ مانع و حاجبی از بروز اعمال زشت و کارهای نادرست و فسادانگیز جلوگیری نمی‌کند.

مذمت دروغ و جایگاه صداقت

۳. در قسمت سوم، مردم را از گناه دروغ نهی می‌کند و آن را دورکننده و طارد ایمان معرفی می‌کنند؛ یعنی هنگامی که دروغی از زبان انسان بیرون آمد این دروغ، ایمان به خدا را طرد کرده و کنار می‌زند و وای از عاملی که طردکننده ایمان باشد و خدا، پیامبر و جهان آخرت را از ذهن آدمی براند.

۴. در این بخش، موضع انسان راستگو و دروغگو را بازگو می‌کنند؛ بدین بیان که راستگو بر بلندای نجات و بزرگواری قرار دارد بر خلاف انسان دروغگو و خلاف پرداز که در سرایشی، خواری و پرتگاه سقوط، جا گرفته است. به راستی که دوزخ چه جایگاه زشت و چه موقعیت افتضاح‌آمیزی را برای آدمی فراهم می‌آورد!!

امام بزرگوار، موفقیت و جایگاه این دو شخص را در قبال هم ذکر می‌کند تا هر انسان عاقلی موضع هر يك را با دیگری مقایسه کند و بسنجد که يك سو همه

روشنی، زیبایی، شکوه، فروغ، خوشبختی و آبرومندی است و در سوی دیگر همه ظلمت، تیرگی، بی‌آبرویی، نکبت و ذلت است و هر انسان عاقل و خردمندی وقتی در برابر این دو تابلوی نورانی و ظلمانی قرار گیرد و آنها را مقایسه کند از الگوی نورانی عدول نمی‌کند و به الگوی تیرگی، تاریکی، فضاقت و رسوایی نخواهد گرایید.

تقابل این دو و ذکر خصوصیات هر کدام در کنار هم در انتخاب راه برتر و طریق نجات و سعادت و اعراض از طریق ضلالت، اثری محسوس و چشم‌گیر دارد.

حسد و آثار مخرب آن

۵. در فراز پنجم، از حسد سخن می‌گویند و ضمن اینکه همه مخاطبان، مؤمنان و علاقمندان خود را از حسد ورزی و رشک بردن به دیگران با ذکر يك مثل که برای همگان محسوس و قابل لمس است نهی می‌کنند خطر بسیار بزرگ و عمیق حسادت را به جوامع اسلامی، افهام فرموده و گوشزد می‌کنند. مثلی که امام علی علیه‌السلام در مورد نقش حسد آورده‌اند این است که درست مانند آتش است: هر قدر هیزم در کنار آن بگذارند همه را می‌خورد، می‌سوزاند و خاکستر می‌کند.

حسادت درباره دیگران نیز ایمان آدمی را خورده و نابود می‌سازد. انسان حسود به کارهایی دست می‌زند که هر کدام از آنها در تضعیف ایمان آدمی نقشی بسزا دارد. دیری نمی‌گذرد که شاخه‌ها و جوانه‌های ایمان حسود می‌خشکد و از بین می‌رود و نیز اصل بدنه و حتی ریشه‌های ایمانش خواهد خشکید و به کلی

می‌سوزد. این يك اعلان خطر بزرگ است که باید افراد حسود بدان گوش فرا داده و از عاقبت آن بیمناک باشند.

اثر وضعی کینه و دشمنی

۶. در این فراز، از دشمنی و کینه توزی نسبت به یکدیگر نهی فرموده و آن را با عنوان «حالقه» معرفی کرده و یاد فرموده‌اند؛ اما متعلق را بیان نفرموده که دشمنی از بین برنده چه چیز است. و در اینجا احتمالاتی وجود دارد:

اول: ممکن است مقصود این باشد که دشمنی با افراد، خوبی‌ها و صفات حسنه را از بین برده و نابود می‌سازد و انسان در راه دشمنی با فرد یا افراد به هرکار زشتی کشیده شده و به هر عمل ناروا و گفتار خلافی متوسل می‌گردد و سرانجام همه خوبی‌ها، صفات عالیّه، مردانگی، کرم و بزرگواری خود را در این راه از دست می‌دهد. دوم: امکان دارد که مقصود، اجر و ثواب‌هایی باشد که تحصیل کرده است. آری! امکان دارد که دشمنی با بندگان خدا موجب از بین رفتن همه آن اجرها و پاداش‌ها گردد و انسان در روز قیامت بنگرد که با دست خالی از حسنات و ثواب الهی به موقف حساب پروردگار آمده است.

سوم: شاید مقصود این باشد که، دشمنی، دین انسان را از بین خواهد برد و برای تحقق و تثبیت این هدف نامبارک و جهنمی، گاهی انسان چنان می‌شود که به کلی از دین می‌گذرد و ایمان و عقیده خود را در این راه از دست می‌دهد.

چهارم: شاید مواد آن است که دشمنی، نابودکننده جامعه است. جامعه در پرتو صمیمیت، دوستی و همدلی، جامعه است و می‌تواند روی پای خود بایستد و

رشد و ترقی داشته باشد اما اگر صمیمیت‌ها، دوستی‌ها، علاقه‌مندی‌ها و مهرورزی‌ها جای خود را به دشمنی، کینه‌ورزی و عداوت بدهند، رشته نظام این جامعه از هم گسسته گردیده و اجتماع رو به فروپاشی می‌رود تا روزی که به کلی سقوط کرده و متلاشی شود و دستخوش امیال و خواسته‌های دیگران و قدرت‌های فرصت طلب گردد.

به نظر می‌رسد این احتمال از میان سایر احتمالات، قوی‌تر باشد و این معنایی مجرب است که اگر جامعه‌ای اعم از جوامع بزرگ یا کوچک، دچار اختلاف، تشتت، دشمنی، بدبینی و بدخواهی نسبت به یکدیگر شوند در درازمدت یا حتی در کوتاه مدت، نابود شده و در میان جوامع، از پای درمی‌آیند و سرانجام کینه‌ورزی و سقوط حتمی را به دنبال خواهد داشت.

ناگفته نماند که احتمالات قبلی نیز هرکدام در جای خود می‌تواند يك واقعیت باشد به خصوص احتمال اول و سوم که بدون تردید انسان بر اثر دشمنی به همان نقطه تاریک و خطرناک می‌رسد که روزی به خود بنگرد و ببیند تغییر ماهیت داده و صفات عالیّه و برجسته انسانی خود را یکی پس از دیگری در این راه، قربانی کرده و یا حتی ببیند که با کمال تأسف، دین خود را از دست داده چرا که می‌خواسته دشمنی خویش را با شخص یا گروهی به طور کامل تثبیت و ابراز نماید. نعوذ بالله من ذلك.

آرزوهای بی حد و غفلت از یاد خدا

۷. در آخرین بخش اخلاقیات، موضوع اَمَل و آرزو را مطرح کرده‌اند و شاید مقصود، آمال بی‌مهار و آرزوهای طولانی، بی‌حد و مرز و نامشروع می‌باشد - و گرنه اصل اَمَل و آرزو در زندگی لازم است - و دو اثر زشت و خطرناک برای آن ذکر می‌کنند: یکی آنکه عقل را از دوراندیشی و واقع‌نگری بازداشته و آن را دچار سهو و خطا می‌کند و دیگر این که یاد خدا، آخرت و معاد را از ذهن انسان می‌برد.

قابل توجه است که انسان در خلال زندگی برای رهایی از بدی‌ها و شرارت‌ها و نیل به کمالات معنوی، یا از عقل استمداد می‌کند و یا از «ذکر الله» مدد می‌گیرد؛ اما آمال و آرزوها هر دو را از انسان گرفته و او را خلع سلاح می‌کنند و هر دو بال رشد و تعالی‌اش را شکسته و وی را از پرواز به سوی نقطه‌های رفعت، جلال و کمال انسانی باز می‌دارند.

و از این رو در خاتمه کلام زیبای خود امر می‌کنند که آرزوها را همواره دروغ بشمرید. گمان نبرید این وعده‌هایی که در درون شما پیدا می‌شود حتمی است؛ خیر، آنها را تکذیب کنید و بدان‌ها دل خوش نکنید؛ زیرا امل و آرزو فریب است. بزرگ‌ترین عامل فریب انسان، همین آرزوهاست که به زودی راه و مسیر آدمی را عوض کرده و جهت حرکت او را به سوی بدی و نادرستی قرار می‌دهد و صاحب این آرزوها مغرور و فریب خورده می‌باشد.

ویژگی‌های اخلاقی ویرانگر از منظر امیرالمؤمنین (ع)

در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام از شماری از خصلت‌های بد به کیفیت خاصی یاد شده که حاکی از خطر عظیم آنهاست؛ این صفات ناپسند در به هم ریختن کاخ سعادت آدمی، تأثیر بسزایی دارند. اینک نمونه‌ای را ارائه می‌کنیم:

انّ من عزائم الله فی الذکر الحکیم التي علیها یشیب و یعاقب ولها یرضی و یسخط انه لا ینفع عبداً - وإن اجهد نفسه و اخلص فعله - أن یرج من الدنیا لاقیاً ربّه بخصلة من هذه الخصال لم یثب منها: أن یشرك بالله فیما افترض علیه من عبادته او یشفی غیظه بهلاک نفس او یعر بامر فعله غیره أو یرتجح حاجة الی الناس باظهار بدعةٍ فی دینه او یلقى الناس بوجهین او یمشی فیهم بلسانین اعقل ذلك فانّ المثل دلیل علی شبیهه.

انّ البهائم همّها بطونها و انّ السباع همّها العدوان علی غیرها و انّ النساء همّهنّ زینة الحیاة الدنیا و الفساد فیها انّ المؤمنین مستکینون انّ المؤمنین مشفقون انّ المؤمنین خائفون^۱

از واجبات قطعی خداوند، در کتاب حکیمش، که بر آن پاداش و کیفر می‌دهد و به خاطر آن خشنود می‌شود و یا خشم می‌گیرد این است که انسان هر چند خویش را به زحمت اندازد و عملش را خالص گرداند نفعی به او نمی‌بخشد اگر پس از مرگ، خدا را با یکی از این خصایل و صفات، بدون توبه ملاقات کند و آن خصلت‌ها عبارت است از این که: در عبادتی که خداوند بر او واجب کرده شریکی برای خدا قائل شود، یا خشم خویش را با کشتن بی‌گناهی فرو نشاند

۱. نهج البلاغه عبده، خطبه ۱۴۹.

یا کار زشتی را که خود مرتکب شده به دیگری نسبت دهد و او را آلوده نماید، یا برای رسیدن به حاجتی که به مردم دارد در دین خدا بدعتی بگذارد، یا مردم را با دو چهره ملاقات کند [دورو باشد] یا در میان آنان با دوزبان زندگی کند. در آنچه گفتم، تعقل کن و بیندیش که هر چیزی دلیل بر همانند و مشابه آن خواهد بود.

به راستی که حیوانات تمام همّشان شکم آنهاست و همانا درندگان سعی‌شان ستم و تجاوز بر غیر خودشان است و زنان، تمام تلاششان زیور و زینت حیات دنیا و فساد در آن است. به راستی که مؤمنان فروتنند، مؤمنان مهربانند. مؤمنان خائف و بیمناک‌اند.

امام بزرگوار، در قسمت اول این کلام مبارك، شش صفت از سیئات اخلاقی را ذکر فرموده و تصریح کرده‌اند که اگر انسان با این صفات، توبه نکرده بر خدای تعالی وارد شود هیچ عمل صالحی به حال او نافع نبوده و هیچ‌گونه تلاشی در عبادت و کار خیر نمی‌تواند او را نجات بدهد:

شراکت غیر خدا در عبادت

۱. شریک قرار دادن غیر خدا در عبادت پروردگار. عبادتی که خداوند بر انسان فرض و واجب کرده باید خالص برای خدا انجام شود نه اینکه دیگری را که خود مخلوق الهی است در عبادت پروردگار و واجب الهی شریک و سهیم گردانید.

خشونت و قتل مظلومان؛ زنگ خطری برای جامعه

۲. آدمی برای فرونشاندن خشم خویش به کشتن انسان مظلوم و بی‌گناهی اقدام کند. به راستی چه جنایتی است که انسان از روی خشم و عصبانیت، خون کسی را بریزد و او را مظلومانه به قتل برساند!

با کمال تأسف این اتفاق، کم و بیش در جامعه ما رخ می‌دهد و انسان‌های خیره‌سر و مغرور احیاناً به خاطر اشباع غضب و خشمی که در مورد کسی دارند خود به تنهایی یا با همدستی عده‌ای جنایتکار دیگر، او را از پای درآورده و به خاک هلاکت می‌افکنند.

نسبت دادن عمل زشت به دیگران

۳. انسان کاری را که انجام داده و عمل زشت یا جنایتی که از خود او صادر شده به دیگری نسبت داده و او را آلوده و متهم سازد. به راستی چه ناجوانمردانه و دور از اخلاق انسانی است که آدمی به خاطر رهایی و نجات خود، عمل زشت و ناروایش را به گردن دیگری بیندازد. به حق جا دارد که هیچ کدام از اعمال خوب این انسان ناپاک و بد سیرت پذیرفته نگردد و در آخرت و روز معاد اصلاً به حال او سودی نداشته باشد.

سوءاستفاده از دین برای رسیدن به ثروت

۴. اینکه انسان حاجتی به مردم دارد به طور مثال، می‌خواهد که مال و ثروتی از ناحیه آنان به او برسد و برای نیل به مقصود شیطانی خود، دین خدا و معتقدات مردم را به بازی بگیرد و در دین خدا بدعتی بگذارد تا از این رهگذر به مال دنیا که مطلوب و محبوب اوست نیل گردد.

آری! کسی که دین را ملعبه خود قرار داده و برای دستیابی به متاع دنیا و ثروت آن دین‌سازی کند و مجعولات و بافته‌های باطل خود را به عنوان دین در میان جامعه مطرح کرده و به خورد مردم بی‌اطلاع و کم‌بیش بدهد، از رحمت الهی دور افتاده و عمل خوب او با این شرایط نمی‌تواند برای وی نتیجه بخش باشد.

بدی دو رویی و نفاق

۵. دو چهره داشتن و منافقانه با مردم روبرو شدن و در هرجایی با چهره مناسب آنجا ظاهر شدن؛ مثلاً در ظاهر، چهره دوستی نشان دادن و در خفا و پنهانی، چهره دشمنی داشتن.

همچنین با دو زبان با مردم مواجه گردیدن و سخن گفتن، با مؤمنان با زبان دوستی، مهر، وفا، اظهار لطف و صفا کردن و در نزد کافران و فاسقان با زبان مسخره و استهزای مؤمنان سخن گفتن، در نزد نیروهای با ایمان و متعهد به آداب و رسوم دینی، از دین سخن راندن و در نزد نیروهای ضد دینی سخنان ملحدانه بر زبان راندن.

دورویی و دوزبانی از خصوصیات نفاق و از صفات زشت منافقان است آنان دوچهره بلکه چند چهره‌اند و در هر جا با يك چهره ظاهر می‌شوند چنان که دارای دوزبان و یا چند زبان‌اند و در هر جایی و با هر گروهی با زبانی متفاوت و مخصوص سخن می‌گویند و از این رو مهم‌ترین خطر برای اهل ایمان به شمار می‌روند؛ بنابراین جا دارد که هیچ عملی از آنان پذیرفته نباشد.

و آن‌گاه در رابطه با اخلاقیات، مطلبی بسیار ظریف و زیبا ذکر می‌کنند و یادآور می‌شوند که حیوانات فکر و اندیشه‌ای جز پرکردن شکم ندارند. آنها جز به فکر آب و علف نمی‌باشند و به غیر آن نمی‌اندیشد؛ یعنی انسان نباید در حد حیوانات، سقوط کرده و تنها فکر و همتش انباشتن شکم باشد. و دیگر اینکه همت و فکر درندگان، درندگی و دشمنی است و چه فکر و اندیشه‌ای دارند جز این که طعمه‌ای به دست آورده و آن را پاره کرده و بخورند. حمله و هجوم به حیوانات تنها خواسته سباع است. اکنون اگر انسانی هم این خصیصه را پیدا کرد، به سببیت و درندگی روی آورده و از انسانیت دور می‌افتد؛ انسانی که رحم، انصاف و دوستی را مراعات نکند و در صدد آزار و اذیت مردم باشد، از هجوم به دیگران باکی نداشته و حتی لذت هم ببرد همانا درنده‌ای است در شکل و قیافه آدمی؛ بدا به حال کسانی که به جای رشد و حرکت به سوی کمال انسانی، به سمت سقوط حرکت کرده و جایگاه انسانی خود را به موضع يك درنده تبدیل نمایند.

و در ادامه می‌فرماید زنان، همتشان زیور و آرایش حیات دنیا و همچنین فتنه و فساد در میان مردم است. محسوس است که اکثریت بانوان سخت به آرایش،

زر و زیور دلبسته می‌باشند و روح خودنمایی در آنان بسیار قوی است. برای نوع زنان مسأله آرایش، زینت و خودساختگی ظاهری و خودنمایی مسأله‌ای است که هیچ چیزی نمی‌تواند در روح آنها جایگزین آن شود.

این مطلب، حامل دو نکته و دو پیام است؛ یکی آنکه زنان، با نفس جهاد کنند، از تجمل‌گرایی و خودنمایی بپرهیزند و به زر و زیور دنیا به مقدار کم و حد معقول اکتفا نمایند و از دام این بلای خانمانسوز رها گردند.

و دیگر آنکه اگر مردان هم این روحیه را پیدا کنند و دنبال زر و زیور دنیا و خودآرایی باشند به سوی تأثت گرایش پیدا کرده و جنبه رجولیت و مردانگی خود را از دست خواهند داد.

در پایان صفات، مزایا و خلقیات مؤمن را ذکر نموده و آنان را با سه امتیاز و خصلت معرفی می‌کنند:

۱. همانا مؤمنان اهل و تواضع‌اند؛ مردم با ایمان، با بندگان خدا، با فروتنی مواجه می‌شوند و از کبر و منیت به دورند. ایمان و تکبر دو مفهوم جدای از هم می‌باشند.

۲. مؤمنان مشفق و مهربان‌اند و همواره با بندگان خدا مهربانی می‌کنند و با غلظت و تندی با آنان مواجه نمی‌گردند.

۳. مؤمنان خائف‌اند. آری! آنان از مقام با عظمت حق و از اندیشه آخرت خود و به خاطر مسئولیت‌هایشان ترسان و بیمناک‌اند.

الگوهای اخلاق از دیدگاه امام علی علیه السلام

انسان در زندگی خود همواره نیازمند به الگوها و نمونه‌های بارز است تا به آنها تأسی کرده و به کمال مطلوب برسد.

در اخلاق نیز این نیازمندی بیشتر احساس می‌شود؛ زیرا از ظرافت خاصی برخوردار است.

اکنون برای پیدا کردن اسوه‌های اخلاق به کلمات دلنشین مولای متقیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه می‌کنیم و آنان را از این رهگذر شناسایی می‌نماییم:

پیامبر الگوی اخلاقی امیرالمؤمنین علیه السلام
امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرماید:

و لقد قرن الله به صلى الله عليه وآله من لدن أن كان فطيماً أعظم ملكٍ
من ملائكته يسلك به طريق المكارم ومحاسن اخلاق العالم ليلة ونهاره^۱
از وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از شیر گرفتند خداوند بزرگترین
فرشته از فرشتگانش را مأمور وی نمود، تا شبانه روز او را در مسیر کرامت و
محاسن اخلاق جهان سوق دهد.

به فرموده امام بزرگ، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، پیامبر اکرم صلی
الله علیه و آله صلی الله علیه و آله از آغاز کودکی تحت مراقبت خاص پرودگار
جهانیان بوده و بزرگ‌ترین مَلِک و فرشته مقرب دربار الهی که طبق روایات
دیگر جبرئیل امین است به فرمان خدا مأمور بوده که آن بزرگوار را تحت مراقبت

۱. نهج البلاغه، شرح صبحی صالح، خطبه ۱۹۲.

دقیق خود قرار داده، لحظات اجتماعی را برای ایشان فراهم کند تا مکرمات ها و بزرگواری ها و نیکوترین اخلاق پسندیده خود را به جامعه خویش بروز نماید. به راستی قابل توجه است که این برنامه از سوی خداوند بزرگ آغاز شده و پروردگار متعال، فرشته‌ای از فرشتگان خود را مأمور کرد تا همواره پیامبر را مراقبت کند.

در این جریان، مأموریت به يك فرد عادی و یا فرشته معمولی، محوّل نمی‌شود بلکه به فرشته‌ای واگذار می‌گردد که امام علیه السلام از او با واژه «اعظم مَلِك مِن ملائکته» یاد می‌کنند، فرشته‌ای که بزرگ‌ترین و برترین ملک در میان ملائکه الله به شمار می‌رفت.

مأموریت مقدس فرشته آسمانی ازسوی خداوند بزرگ این بود که او را در طریق مکرمات‌ها، شرف‌ها و بزرگواری‌ها پیش برده و نیکوترین و شریف‌ترین اخلاق جهان را به او الهام کرده و او را با این اخلاق ستوده و صفات پسندیده بار آورد. این برنامه، منحصر به يك ساعت و یا یک شب و روز نبود بلکه بدون وقفه جریان داشته است. اکنون با در نظر گرفتن همه این خصوصیات و مزایا بنگریم که رسول اکرم در چه پایه‌ای از اخلاق و کرامت روحی بود؟! باید گفت پیامبر به فرموده امام علی علیه‌السلام عصاره مکرمات‌ها و تبلور اخلاق فاضله بود.

عمل به قرآن و دعوت مردم به الگو پذیری از اهل بیت علیهم السلام
آن بزرگوار در این باره می‌فرماید:

أَلَمْ أَعْمَلْ فَيْكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ وَ أَتْرَكْتُ فَيْكُمْ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ وَ رَكَزْتُ فَيْكُمْ
رَايَةَ الْإِيمَانِ وَ وَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ
عَدْلِي وَ فَرَشْتُكُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَ فَعَلِي وَ أَرَيْتُكُمْ كِرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ
نَفْسِي^۱

آیا من در میان شما به نفیس‌ترین متاع [قرآن] عمل نکردم و آیا متاع نفیس دیگری
[اهل بیت] را در میان شما نگذاشتم؟ من پرچم ایمان را در میان شما پابرجا
ساختم، شما را به حدود حلال و حرام واقف نمودم و با دادگری خود، جامه
عافیت را بر اندام شما پوشانیدم، با سخن و رفتارم نیکی را در میان شما گستردم
و اخلاق و خصلت‌های گرامی را با عمل خویش به شما نشان دادم.

امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این کلمات نورانی با لسان استفهام تقریری
اثبات می‌کنند که همواره در میان آن مردم، به قرآن کریم عمل کرده و پرچم
ایمان را در میان مردم متمرکز نموده و مردم را بر حدود حلال و حرام آگاهی
داده و جامه عافیت، سلامت و نیکبختی را از عدل و دادخواهی خود بر اندام
آنان پوشانیده و نیکی را با گفتار و کردار خویش در میان جامعه گسترش داده و
در آخر می‌فرماید:

وَأَرَيْتُكُمْ كِرَائِمَ الْأَخْلَاقِ

و خلق و خوهای کریمه و ارزشمند را به شما نشان دادم.

صرف نظر از جملات قبلی که آنها هم یا مستقیم و یا به نوعی به اخلاق والای پیشوای اخلاق و آداب انسانی، حضرت علی علیه السلام مرتبط می شود، جمله آخر به طور صریح در مورد مطلب محل بحث است و واژه بسیار زیبای «کرائم الاخلاق» را به خود نسبت می دهد.

و مقتضای اطلاق کلام مبارک امام این است که همیشه و در هر موردی و نسبت به عموم مردم بدین گونه برخورد می کرده اند و هر چه را که مردم به طور فردی یا جمعی از آن حضرت مشاهده کرده اند، همه، منش های عالی، آداب انسانی و خصلت های پسندیده بوده است.

و اگر خدای تعالی پیامبر برومند اسلام صلی الله علیه و آله را در قرآن کریم به عنوان «صاحب خلق عظیم»، وصف کرده، امام امیرالمؤمنین در این کلام مبارک، خویشان را که نفس پیامبر است به «کرائم الاخلاق» متصف فرموده و ایشان را با این واژه عالی و افتخارآمیز ستوده است.

قابل توجه است که امام این مطلب را در مورد خویشان در انظار مردم گفته اند و با آنکه به طور طبیعی آن مردم هم مانند سایر اجتماعات، یکنواخت نبوده و مخالف هم در میان آنان بوده است هیچ کس اعتراض نکرد و احدی در مطلب تردید ننمود و گویا دوست، دشمن، علاقه مند، فداکار و مخالف بریده از امام علیه السلام همگی بدین موضوع اذعان داشتند و آن بزرگوار، مطلبی را اظهار کرد که جملگی بر آن باور بوده و زبان احدی به اعتراض یا حتی تردید در مطلب باز نشد.

اهل بیت علیهم السلام گوی اخلاقی بشر

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد می فرماید:

انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم واتبعوا اثرهم فلن یخرجوکم من هدی ولن یعیدوکم فی ردی...^۱

به اهل بیت پیامبران بنگرید آن گاه همان سمتی را که ایشان در آن هستند، برگزینید و پیوسته در همان جهت باشید و جای پای آنان را دنبال کنید که هرگز شما را از راه راست بیرون نبرده و هیچ گاه شما را به راه پستی و هلاکت باز نمی گردانند.

شیخ محمد عبده مصری در شرح خود در معنای جمله «فالزموا سمتهم» می گوید: «سمت؛ یعنی طریقه و حال یا قصد» و هرکدام از این معانی با اخلاق و منش های انسانی و آسمانی مطابقت دارد.

امام بزرگوار امر می کنند که شما چشم باز کنید و اهل بیت پیامبر را بنگرید و آن گاه حال و طریق آنان را برای همیشه پیش بگیرید و ادامه بدهید و به کلی از آنان جدا نشوید. و این نکته را اضافه می کنند که آنها شما را از مسیر هدایت بیرون نبرده و به سر منزل پستی و هلاکت بر نمی گردانند.

و به تعبیر دیگر آنان شما را در سرمنزل سعادت و نیکبختی مستقر ساخته و هرگز شما را به سوی هلاکت و بدبختی سوق نخواهند داد.

اکنون که الگوهای اخلاق و اسوه های فضائل نفسانی را از کلام امام علی علیه السلام شناختیم بر ماست که دامن با عظمت آنان را از دست نداده و تمام

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۴.

همت خود را صرف کنیم تا با آنها آشنا و آشناتر شده و راه و روش و خُلقیات آنان را به طور دقیق بررسی کنیم، مطالعه دقیق و مستمری را در حالات آنان شروع کرده و سیره طیبه آن مهابط وحی الهی را از لابلای آیات کریمه، روایات شریفه و کتب معتبر تاریخی به دست بیاوریم و روی همان خط مستقیم، بدون اندک انحرافی حرکت نماییم، اخلاق آنان را معیار کلی و دقیق قرار داده و خُلق و خوی خود را با آن تطبیق دهیم.

و این مطلب هر چند به آسانی میسر نمی‌شود و تلاشی مستمر و خستگی ناپذیر را می‌طلبد اما راهی جز این نیست و باید به هر بها و قیمتی که هست، هر چند سنگین، در آن راه، طی طریق نمود.

بزرگ‌ترین مجموعه‌خوبی‌ها و برازنده‌ترین الگوهای اخلاقی بعد از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، امام بزرگ و ولی اعظم خداوند، حضرت علی علیه السلام می‌باشد و سزاوار است که امت اسلامی به ویژه علمای اعلام، پژوهشگران و محققان، همت گماشته، برنامه ریزی کرده و موضوع اخلاق را از دیدگاه امام امیرالمؤمنین علیه السلام بیان نموده و نیز اخلاق پاک و والای آن امام همام علیه الصلاه والسلام را مورد مطالعه دقیق و بررسی قرار دهند و چه نیکوست که اطلاعات و تحقیقات خود پیرامون آن ولی الله الاعظم را در اختیار مردم دنیا قرار داده و جوامع بشری را با اخلاق عالیه، افکار و اندیشه‌های والای آن بزرگوار در این عرصه، آشنا سازند.

متأسفانه در جوامع اسلامی، کسانی هستند که تصور می‌کنند بحث‌های عالی اخلاقی و اجتماعی را باید در کلمات و کتاب‌های دیل کارنگی و آلکسیس کارل

و امثال اینها مطالعه نمود و فرا گرفت در حالی که آرا و انظار آنان نوعاً از عواطف خالص بشری نشأت گرفته و به وحی و الهام آسمانی استنادی ندارد. اما رهنمودهای اخلاقی امام امیرالمؤمنین علیه السلام از وحی، الهام الهی و عواطف رقیق و دست نخورده انسانی منشعب است علاوه براینکه در مکتب اخلاق علی علیه السلام ظرافتهایی نیز به چشم می خورد که در کلمات آنان وجود ندارد. این مطلب در بحث های آتی، روشن خواهد گردید.

نمونه ای از کرامت های اخلاقی امام علی علیه السلام

در بحث پیش خواندیم که امام امیرالمؤمنین بزرگ ترین الگوی اخلاق بعد از پیامبر اسلام است و به فرموده خود آن بزرگوار، او صاحب کرامت های اخلاقی بوده و در اوج قله رفیع اخلاق فاضله است. اینک برای تثبیت این مطلب، گوشه هایی از اخلاق والای امام همام، حضرت علی علیه السلام را یاد آور می شویم.

تواضع و ادب اجتماعی در سلام کردن

۱. از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه وآله به زنان سلام می کرد و آنان جواب سلام پیامبر را می دادند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به زنان سلام می کرد اما دوست نداشت که به زنان جوان، سلام کند...»^۱

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ب ۱۳۱، از کتاب نکاح، ح ۳.

از این حدیث شریف برداشت می‌شود که امام علی علیه‌السلام همانند پیامبر که به مردان سلام می‌کردند از سلام کردن به زنان نیز دریغ نداشتند و این ادب انسانی و اسلامی را درباره عموم افراد از مردان و زنان معمول می‌داشتند و در برابر همه بندگان خدای تعالی تواضع کرده و مراعات ادب می‌کردند.

اوج فروتنی در پذیرایی

۲. امام عسکری علیه‌السلام نقل می‌فرماید: «پدر و پسری از دوستان امام علی علیه‌السلام بر آن حضرت وارد شدند. حضرت به احترام آن دو نفر برخاستند و آنها را در صدر مجلس خود نشاندند و خود پیش روی آنها نشستند، سپس امر فرمودند طعام آورند و آن دو نفر غذا خوردند. آن‌گاه قنبر - غلام امام - طشت، ابریق و نیز حوله‌ای را حاضر کرد. وقتی می‌خواست روی دست آن مرد آب بریزد و دست او را بشوید، امیرالمؤمنین علیه‌السلام زود جلوآمده و ابریق را از او گرفتند تا خود، آب روی دست آن مرد بریزند. آن مرد سخت ناراحت شد به طوری که خود را در میان خاك انداخت و گفت: «یا علی! آیا خداوند بنگرد که تو آب روی دست من می‌ریزی؟!»

حضرت فرمود: «بنشین و دستت را بشوی؛ زیرا خدای عزوجل می‌بیند که برادر تو که برتری و امتیازی بر تو ندارد تو را خدمت می‌کند و با این کار، ده برابر اهل دنیا را بر خدمت‌گزاران خود در بهشت افزایش می‌دهد.» پس آن مرد نشست. حضرت به او فرمود: «تو را به حق بزرگ من که تو خود بدان عارفی و

آن را بزرگ می‌شمرد، با راحتی و بدون هیچ گونه نگرانی دستت را بشوی آن چنان که اگر قنبر آب می‌ریخت.»

آن مرد اطاعت کرد، آقا آب ریختند و او دست خود را شست. آن‌گاه فرزند خود، محمد حنفیه را فرا خواند و به او فرمود: «ای فرزند! اگر این پسر، تنها - نه با پدرش - نزد من آمده بود من خود، آب روی دست او می‌ریختم ولی خداوند نمی‌خواهد که با پدر و پسر اگر با هم بودند یکسان رفتار شود. بنابراین پدر - خود حضرت - روی دست پدر آب بریزد و پسر روی دست پدر.» از این رو محمد حنفیه فرزند امام، روی دست آن پسر آب ریخت و او دست خود را شست.

امام عسکری علیه‌السلام بعد از نقل این داستان فرمود:

فَمَنْ اتَّبَعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى ذَلِكَ فَهُوَ الشَّيْعِيُّ حَقًّا^۱

کسی که در این برنامه - ادب و تواضع - از علی علیه‌السلام پیروی کند او حَقًّا شیعه است.

از جمله اخیر برداشت می‌شود که حضرت امام حسن عسکری صلوات‌الله علیه سخت تحت تأثیر این عمل و طرز برخورد صمیمانه و بی‌نظیر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با آن دو نفر، واقع شده بودند.

از نحوه رفتار امام امیرالمؤمنین یک نکته ارزشمند اخلاقی دیگر نیز برداشت می‌شود و آن، این است که پدر، مقام برجسته‌تری نسبت به فرزند دارد؛ احترام

۱. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۶۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۰۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۵، ج ۷۲، ص ۱۱۷.

او فوق احترام فرزند است؛ به ویژه جایی که هر دو با هم باشند و در حضور پدر باید تفوق و برتری او را عملاً حفظ نمود.

حمایت از مظلوم و اصلاح اختلاف خانوادگی

۳. از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که روزی حضرت علی علیه السلام در وقت گرمی هوا به خانه برمی گشتند. ناگهان زنی را دیدند که در آن گرمای ایستاده و می گوید: «شوهرم به من ظلم کرده، در مقام ارباب من برآمده و بر من تعدی نموده و سوگند یاد کرده که مرا خواهد زد.» امام علیه السلام فرمود: «ای کنیز خدا! صبر کن تا هوا خنک شود آن گاه من با تو خواهیم آمد ان شاء الله.» زن گفت: «غضب و خشم او بر من [از این که دیر به خانه بروم] زیادتر خواهد شد.»

حضرت سر مبارك خود را به زیر آورده و بعد بالا بردند و گفتند: «نه به خدا سوگند! مگر این که حق مظلوم بدون اضطراب و ناراحتی گرفته شود. ای زن! خانه ات کجاست؟» و بالاخره با او به در منزلش رفتند و سلام کردند، جوانی از خانه بیرون آمد. امام فرمودند: «ای بنده خدا! تقوای خدا را پیشه کن. تو همسرت را ترسانیده و از خانه بیرون کرده ای.» جوان گفت: «به شما ربطی ندارد. به خدا سوگند که به خاطر سخن تو، من او را آتش می زنم!»

حضرت فرمود: «من تو را امر به معروف و نهی از منکر می کنم و تو با بدی با من برخورد می کنی و سخن خوب را نمی پذیری؟!» در این اثنا مردم از راه رسیده و گفتند: «سلام بر تو ای امیرالمؤمنین!» آن مرد که حضرت را شناخت

به التماس درآمد و به زمین افتاد و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! از لغزش من در گذر. به خدا سوگند! حاضرم که همسرم بیاید و مانند زمین قدم روی من بگذارد!»

حضرت شمشیر خود را در غلاف کرده و آن‌گاه رو به آن زن نموده و فرمودند: «ای کنیز خدا! به داخل خانه‌ات برو و کاری مکن که همسرت به امثال این کارها دست بزند و این چنین پیش بیاید.»^۱

شگفتا که امام علی علیه‌السلام از این‌که زنی در روزی گرم در کوچه ایستاده باشد نگران می‌شود و چون معلوم می‌شود که شوهرش او را از خانه بیرون کرده، برای احقاق حق او و حمایت از مظلوم و دفع ظلم از او اظهار آمادگی می‌کند و چون زن می‌خواهد که امام زودتر به همراه او به خانه‌اش بیاید و مشکل را برطرف سازد همان ساعت به همراه وی می‌روند و با آن مرد بدان گونه سخن گفته و او را ارشاد و راهنمایی می‌کنند و آن مرد چون امام را نمی‌شناخته جسارت می‌کند اما هنگامی که امام را می‌شناسد و ارشاد وی را می‌پذیرد، ایشان از او در می‌گذرند و زن را به درخواست شوهر به داخل خانه روانه می‌کنند و در اینجا به آن زن تذکر می‌دهند که باید با همسر خود کنار آمده و نباید با تندى و عدم اطاعت و احترام، شوهر را به انجام چنین عملی وادار کند و سرانجام به او فهمانند که زن، می‌تواند نقش سازنده‌ای داشته باشد و با مراعات صبر، بردباری، حُسن خلق و رعایت اصول اخلاقی مانع از اقدامات خشونت‌آمیز شوهر نسبت به خود شود.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۰۶.

مسئولیت‌پذیری در تأمین نیاز خانواده

۴. روزی امام علی علیه‌السلام در کوفه مقداری خرما خریده و در گوشه عبای خود کرده و به خانه می‌بردند، مردم، شتابزده به نزد وی آمده و درخواست می‌کردند که خرما را برای حضرت حمل کرده و به خانه وی ببرند اما ایشان در جواب فرمود:

رَبِّ الْعِيَالِ احَقُّ بِحِمْلِهِ^۱

سزاوارتر است که صاحب عیال، غذا و حوائج اهل و عیالش را خود، حمل کند و به دیگران واگذار ننماید.

کمال انسان در خدمت به خانواده

۵. ابوطالب مکی می‌گوید: حضرت علی علیه‌السلام همیشه این‌گونه بود که خرما و نمک را با دست خود به خانه حمل می‌کرد و می‌فرمود:

لَا يَنْقُصُ الْكَامِلُ مِنْ كَمَالِهِ

مَا جَزَّ مِنْ نَفْعٍ إِلَى عِيَالِهِ^۲

از کمال انسان کامل کم نمی‌شود که ما یحتاج عیال خود را به سوی آنان بیاورد.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۰۴.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۴.

بی ادعایی و خدمت

۶. زاذان می گوید امام علی علیه السلام به تنهایی در بازار عبور می کرد و در همان اثنا گمشده را راهنمایی می کرد و ضعیف را یاری می نمود و به فروشنده و بقال که می رسید قرآن را بر او باز می کرد و این آیه را قرائت می فرمود:

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً
والعاقبة للمتقين^۱

آن دار آخرت را برای کسانی قرار دادیم که در پی علو، برتری جویی، فساد و شرارت در زمین نمی باشند و عاقبت نیکو برای اهل تقوا و پرهیزکاران است.

گذشت و متانت علوی در برابر رفتار دشمن

۷. جنگ جمل با پیروزی پایان یافت. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره از مقابل خانه همسر عبدالله بن خلف خزاعی عبور کردند. عبدالله در سپاه مخالف امام کشته شده بود. زن او پیش آمد و گفت: «یا علی! ای که دوستان و عزیزانم را گشتی، خداوند فرزندان را یتیم کند همان گونه که فرزندان عبدالله بن خلف را یتیم کردی!» حضرت اصلاً جوابش را ندادند اما ایستادند و به يك سوی خانه او اشاره ای کردند؛ زیرا آن زن، عبدالله بن زبیر و مروان بن حکم را در خانه خود و در همان ناحیه که امام اشاره فرمودند پنهان کرده بود و مقصود امام این بود که اگر می خواستم، آن دو نفر را از آنجا بیرون می کشیدم.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۰۴ و ابن عساکر، تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۰۲، آیه ۲۸ از سورة قصص.

زن متوجه اشاره امام علی علیه السلام گردید و از این رو دیگر سکوت کرد و سراغ کار خود رفت.^۱

عفو و گذشت امام علیه السلام در برابر جسارت دشمن

۸. عبدالله بن زبیر آشکارا و در انظار مردم نسبت به آن امام همام جسارت و بی ادبی می کرد و حتی در جنگ بصره برای مردم سخنرانی نمود و در آن خطابه، کلمات زشت و زننده ای که لایق شأن خودش بود، به امام بزرگوار نسبت داد (و این همان مردی است که حضرت در مورد او فرمود: «زبیر مردی از خاندان ما بود تا آن گاه که فرزندش عبدالله رشد یافت و راه پدر را تغییر داد.») باری! اتفاقاً حضرت در جنگ جمل بر او پیروز شد و وی را به اسیری گرفتند اما امام بزرگوار از او درگذشت و به او فرمود: «برو تا دیگر تو را نبینم.» و دیگر با وی هیچ سخنی نگفتند.^۲

عدالت و جوانمردی امام علیه السلام

۹. در جنگ صفین، نخست لشکر معاویه آب را گرفتند و اصحاب، لشکر و ملازمان آن حضرت را از آن منع کردند بعد از آن حضرت فرمان داد که شجاعان لشکر، حرکت کرده و آب را از تصرف سپاه معاویه در آوردند و با این حرکت آب را از تصرف آنان درآورده و آنها را به صحرای بی آبی راندند.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۰۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۴.

اصحاب گفتند: «تو هم آب را از ایشان منع کن تا از تشنگی هلاک شوند و دیگر حاجت به جنگ و جدال نباشد.» امام فرمود: «والله آنچه ایشان کردند من نمی‌کنم و همان شمشیر، مرا از این کار بی‌نیاز کرده است.» آن‌گاه فرمان داد یک طرف از آب را گشودند تا لشکر معاویه نیز آب بردارند و تشنه نمانند.^۱

تفاوت رفتار علوی و اموی

۱۰. محدث قمی از ابن خلکان و جمع کثیری از علمای سنت نقل کرده‌اند از شیخ نصرالله بن مجلی، که از ثقات اهل سنت است که می‌گوید: علی بن ابی طالب علیه‌السلام را در خواب دیدم گفتم: یا امیرالمؤمنین! شما مکه را فتح نمودید و خانه ابوسفیان را مأمن مردم قرار دادید و فرمودید: «هر که داخل خانه ابوسفیان شود بر جان خویش ایمن و در امان است، شما به این نحو در مورد ابوسفیان احسان فرمودید و فرزند او در عوض تلافی کرد و فرزندت حسین علیه‌السلام را در کربلا شهید نمود.»

حضرت فرمود: «مگر اشعار ابن الصیفی را در این باب نشنیدی؟» گفتم: «نه»، فرمود: «جواب خود را از او بشنو.» گفت: «چون بیدار شدم به سرعت به در خانه ابن الصیفی رفتم و خواب خود را برای او نقل کردم. تا خواب مرا شنید، نعره‌ای کشید و سخت گریه کرد و گفت: «به خدا سوگند! این اشعاری را که امیرالمؤمنین به آن اشاره فرموده من همین امشب به نظم آوردم و هنوز از

۱. به تواریخ صفین مراجعه شود.

دهان من بیرون نیامده و برای احدی ننوشته‌ام.» پس آن اشعار را از برای من انشا کرد:

مَلَكْنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مَنَا سَجِيَّةً
فَلَمَّا مَلَكَتُمْ سَالَ بِالْأَبْطَحِ
وَحَلَلْتُمْ قَتْلَ الْأَسَارَى وَطَالَمَا
غَدَوْنَا عَلَى الْأَسْرِ فَنَعْفُو وَنَصْفَحُ
وَحَسْبُكُمْ هَذَا التَّفَاوْتُ بَيْنَنَا
وَكَلَّ أَنْاءَ بِالذِّى فِيهِ يَرْشَحُ^۱

یعنی ما زمام امور را به دست گرفتیم؛ پس سجیه و شیوه ما عفو بود ولی چون شما روی کار آمدید از صحرای ابطح خون جاری شد و شما کشتن اسیران را مباح شمردید و از دیر زمان هرگاه ما بر اسیر دست می‌یافتیم، از آنان می‌گذشتیم و بین ما و شما همین تفاوت بس است؛ همانا از کوزه همان برون تراود که در اوست.

آری! طبق تقریری که امام علیه السلام از اشعار ابن صیفی کرده عفو و گذشت از مجرمان، مخالفین و اذیت‌کنندگان در روز فتح و پیروزی راه و روش دیرینه، سجیه و صفت فطری آن بزرگوار و خاندان اوست.

۱. محدث قمی، الکنی و اللقب، ج ۱، ص ۳۲۷؛ فیض العلام فی وقایع الأيام، ص ۳۴۰؛ منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۱۰.

دادگری و تواضع امام علیه السلام در برابر همگان

۱۱. ابن عساکر شافعی^۱ از شعبی نقل می‌کند که: علی بن ابی طالب علیه‌السلام درع خود را نزد مردی نصرانی یافت و او را به نزد شریح [قاضی] آورد تا طرح دعوی کند. آن‌گاه فرمود: «این درع از آن من است، نه آن را فروخته‌ام و نه بخشیده‌ام.» شریح به نصرانی گفت: «در مورد آنچه که امیرالمؤمنین می‌گوید، چه می‌گوی؟»

نصرانی در پاسخ گفت: «درع، درع خودم است ولی امیرالمؤمنین هم در نزد من دروغگو نیست.» شریح روبه امام کرد و گفت: «آیا شاهد داری؟» حضرت خندیدند و فرمودند: «شریح درست می‌گوید من شاهد ندارم.» شریح هم به نفع نصرانی حکم کرد.

آن مرد نصرانی برخاست و چند قدمی رفت و سپس بازگشت و گفت: «من شهادت می‌دهم که این احکام، احکام انبیاست، امیرالمؤمنین مرا به نزد قاضی خود آورده و قاضی او، علیه او حکم می‌کند؟! اشهد ان لا اله الا الله واشهد انّ محمداً عبده و رسوله، والله، یا امیرالمؤمنین! درع مال شماست...» حضرت فرمود: «اکنون که اسلام آوردی پس آن درع از آن تو باشد.» و آن‌گاه اسبی هم به او دادند و او سوار بر آن شد.

۱. ابن عساکر شافعی، متوفی ۵۷۳.

شعبی می‌گوید: «کسی که خود شاهد بوده است برای من نقل کرد و گفت من خود، دیدم که همان مرد در جنگ نهروان در رکاب علی علیه‌السلام با خوارج می‌جنگید.^۱

سمو و علو اخلاق مولا علی علیه‌السلام را بنگرید که اولاً خود را با شخص نصرانی طرف دعوا قرار داده و نزد قاضی‌ای که خود، آن را نصب کرده حاضر می‌گردد و تسلیم قانون الهی می‌شود و چون قاضی، امام را محکوم می‌کند، نصرانی شرمنده وجدان خود می‌شود، که می‌داند درع از آن او نیست بلکه برای امام علیه‌السلام است پس اسلام می‌آورد و امام همام به خاطر اسلام آوردنش درع را به او می‌بخشند و يك اسب هم به او عطا می‌فرمایند تا مرکب سواری او باشد.

و نتیجه حسن برخورد، رفتار عالی و آسمانی و اخلاق کریمانه آن بزرگوار این شد که او جز یاران امام می‌شود و در جنگ نهروان با دشمنان آن حضرت می‌جنگد.

محبت و کرامت امام علیه‌السلام در نگاه کودکان یتیم

۱۲. عبدالواحد بن زید می‌گوید: به مکه رفتم و در خانه کعبه مشغول طواف بودم. دختر بچه‌ای پنج ساله را دیدم که به پرده کعبه دست زده بود و دختر بچه‌ای دیگر مانند خود را مخاطب کرده و برای او با این کلمات به امیرالمؤمنین علیه‌السلام سوگند یاد می‌کرد: «لا وحق المنتجب بالوصية الحاكم

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳، ص ۱۹۶.

بالسوية الصحيح البيئة زوج فاطمه المرضية. ما كان كذا و كذا؛ سوگند به آن کسی که برای وصیت پیامبر انتخاب شد! همان کسی که در میان رعیت به طور مساوی حکم می کرد و شاهدش صحیح و استوار بود. او همسر فاطمه مرضیه بود، که جریان چنین بود و چنان نبود.»

من متعجب شدم که دختر به این کوچکی چگونه امیرالمؤمنین را با این کلمات، مدح می کند به اوگفتم: «ای دختر بچه! صاحب این صفات کیست؟»

در پاسخ گفت: «ذلك والله علم الاعلام و باب الاحكام و قسيم الجنة والنار و رباني هذه الامة و رأس الائمة اخو النبي و وصيه و خليفته في امته؛ آن آقا مولای من، علی بن ابی طالب علیه السلام است که علم اعلام و در احکام، تقسیم کننده بهشت و دوزخ و ربانی این امت است.»

به او گفتم: «از چه روعلی علیه السلام مستحق این همه مدح و ستایش تو می باشد؟»

گفت: «به خدا سوگند! پدرم غلام او بود و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت کشته شد. روزی بر مادرم که در سراپرده خود بود وارد شد در حالی که آبله چنان من و برادرم را گرفته بود که نمی توانستیم ببینیم؛ تا او ما را بدین حال دید آه کشید و این شعر را انشا کرد:

ما ان تأوّهت من شی رُزئت به

كما تأوّهت للاطفال فی الصغر

من هرگز در مصائب و مشکلاتی که بدان مبتلا شدم آه از دلم برنیامد بدان گونه که برای اطفال صغیر و کودکان خردسال یتیم آه کشیدم، کودکانی که پدر و کفیل زندگی و نگهبان خود در مشکلات و در سفر و حضر را از دست داده‌اند. آن‌گاه دست مبارکش را بر چشم من و برادرم کشید و دعاهایی خواند و بعد دست خود را برداشت، در همان لحظه چشم ما بینا شد به طوری که من اکنون شتر را در مسافت يك فرسخی می‌بینم؛ همه اینها به برکت آن حضرت صلوات‌الله‌علیه است.»

عبدالواحد می‌گوید: «من کیسه پولم را درآورده و دو دینار باقی مانده از مخارج سفر حج را به او دادم. وی در چهره من تبسم کرد و گفت: پولت را بردار که او گرامی‌ترین گذشتگان و بهترین بازماندگان را جانشین خود بر ما گردانیده و ما امروز تحت سرپرستی ابا محمد حسن بن علی علیهما السلامی باشیم.»

آن‌گاه آن دختر گفت: «آیا تو علی را دوست می‌داری؟» گفتم: «آری.» گفت: «تورا بشارت و مژده باد! زیرا به دستگیری محکمی دست زده‌ای که هرگز گسسته و پاره نخواهد شد.» آن‌گاه همان طور که می‌رفت، می‌خواند:

ما بَثِّ حَبِّ عَلِيٍّ فِي ضَمِيرِ فَتَى

إِلَّا لَهُ شَهْدَتُ مَنْ رَبِّهِ النِّعَمُ

وَلَا لَهُ قَدَمُ زَلٍّ الزَّمَانُ بِهَا

إِلَّا لَهُ ثَبَّتَ مِنْ بَعْدِهَا قَدَمُ

مَا سَرَّنى اَنْنى مِنْ غَيْرِ شِيعَتِهِ

وَأَنْ لِّي مَا حَوَاهِ الْعَرَبُ وَالْعَجَمُ^۱

محبت علی علیه السلام در قلب جوانمردی وارد نشد مگر اینکه به نعمت‌های فراوان از سوی خداوند رسید. و قدمی از دوستدار علی نلغزید جز اینکه قدم دیگر او ثابت ماند. اگر تمام آن چه را که عرب و عجم دارند به من بدهند اندکی مسرور و شادمانم نمی‌کند هنگامی که من از شیعیان او نباشم!

ساده زیستی و انصاف علوی

۱۳. از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به بازار بزازان آمد و به مردی فرمود: «دو جامه بیاور.» او گفت: «یا امیرالمؤمنین! خواسته شما نزد من است.» حضرت چون دیدند که مرد بزاز او را شناخته از دکان وی رفتند تا به تازه جوانی رسیدند و دو جامه را از او خریداری کردند یکی به سه درهم و دیگری به دو درهم. آن‌گاه به قنبر فرمودند: «ای قنبر! جامه‌ای که به سه درهم خریداری شد را تو بردار.»

او عرض کرد: «شما به آن سزاوارتر هستید؛ زیرا بالای منبر می‌روید و برای مردم ایراد خطابه می‌کنید.»

حضرت فرمود: «تو جوانی و میل جوانی در تو است و من از پروردگارم حیا می‌کنم که بر تو امتیاز داشته باشم؛ زیرا خود شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: از آنچه خود می‌پوشید به غلامان خود هم بپوشانید و از آنچه که خود می‌خورید به آنها بخورانید.»

۱. طبری، عماد الدین، بشاره المصطفی لشیعۃ المرتضی، ص ۷۱.

باری! چون پیراهن معمولی را پوشیدند، دیدند آستین آن بلند است. امر فرمود که زیادی سر آستین را جدا کرده و کلاه‌هایی از آن برای فقرا ترتیب دهند. غلام گفت: «اجازه دهید سر آستین را اصلاح کنم.» فرمود: «رها کن آن را که امر [مرگ] سریع‌تر از این حرف‌هاست.»

در این اثنا پدر آن نوجوان فروشنده به نزد حضرت آمد و گفت: «پسرم شما را نشناخته و به آن قیمت با شما حساب کرده، اینک این دو درهم که سود آن دو پیراهن است به شما تقدیم می‌کنم.» حضرت فرمود: «من نمی‌پذیرم ما بعد از صحبت با هم، بر سر معامله به توافق رسیدیم.»^۱

حفظ کرامت انسانی و تکریم نیازمندان

۱۴. حافظ ابن عساکر شافعی از اصبع بن نباته نقل می‌کند که مردی به نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! مرا به سوی تو حاجتی است و پیش از آنکه با تو در میان بگذارم به خدا عرض کرده‌ام، اکنون اگر شما آن را برآورده کنید خدای را حمد کرده و تو را شکر می‌گویم و اگر آن را برآورده نکنی خدای را حمد کرده و تو را معذور می‌دارم!» حضرت فرمود:

اُكْتُبْ عَلَى الْارِضِ فَاَنِي اَكْرَهُ اَنْ اَرَى ذَلَّ السَّوْأَلِ فِي وَجْهٍ!

حاجت خود را بر زمین بنویس؛ زیرا من ناراحت می‌شوم که شکستگی آثار درخواست را در چهره تو ببینم!

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۹۷.

آن مرد بر زمین نوشت: «من محتاج و نیازمندم.» امام فرمود: «حله‌ای برای من بیاورید.» چون آوردند حضرت حله را به او داد و او آن را پوشید و آن‌گاه این چند بیت را انشا کرد:

کسوتی حله تبلی محاسنها

فسوف اکسوک من حسن الثنا خللاً

ان نلت حسن ثنائی نلت مکرمه

ولست تبغی بما قد قلته بدلاً

انّ الثناء لیحیی ذکر صاحبه

کالغیث یحیی نداه السهل والجبلا

لاتزهده الدهر فی زهو تواقعه

فکل عبد سیجزی بالذی عملا

جامه فاخری به من دادی که زیبایی‌های آن، کهنه و فرسوده خواهد شد پس من بر تو از ثنای نیک و ستایش، جامه‌ها می‌پوشانم.

اگر تو، به حسن و ثنای من رسیدی به بزرگواری و مکرمتی رسیده‌ای و بدل و عوضی از گفته من طلب نخواهی کرد.

به راستی که ثنا و ستایش، یاد صاحب آن را زنده می‌سازد، بسان باران که قطرات آن، کوه و صحرا را زنده می‌کند.

در روزگار نسبت به افتخاری که بدان دست می‌یابی بی‌رغبت مباش و خودداری مکن که هرکس به آنچه انجام داده به زودی پاداش داده خواهد شد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «دینارها را برایم حاضر کنید». پس صد دینار نزد آن حضرت آوردند. حضرت همه آن صد دینار را به او دادند! اصبح گفت، عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین! حله و صد دینار؟!» فرمود: «آری! شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: مردم را در جایگاه خود قرار دهید و این منزلت و جایگاه این مرد در نزد من است.»^۱ جریان اخلاقی امام همام، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از نقاط بسیار درخشنده و تابناک در حیات آن بزرگوار و موجب فخر و مباهات امت اسلام است. به راستی که آن انسان بزرگ از چه خلق و خوی الهی برخوردار بود و چگونه و تا کجا در پی حفظ حرمت مردم بود. کدام مُصلح و کدام پیشوا و کدام هادی و کدام فرد انسان دوست تا این حد به حفظ آبرو و وجاهت اشخاص می اندیشد.

چقدر این جمله امام علیه السلام جالب و جذاب است که به سائل می فرماید حاجت را بر روی زمین بنویس که من دوست ندارم آثار ناراحتی از درخواست کردن را در چهره تو بینم. و یا به نقل شیخ صدوق: «من آثار ناراحتی را در چهره تو به طور آشکار می بینم.»

۱. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۲۴۶ — ۲۴۵ و شیخ صدوق، امالی، مجلس ۴۶، ص ۱۶۵، با کمی تفاوت؛ از جمله اینکه در پایان آن دارد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

أَتَى الْأَعْجَبَ مِنْ أَقْوَامٍ يَشْتَرُونَ الْمَمَالِيكَ بِأَمْوَالِهِمْ وَلَا يَشْتَرُونَ الْأَحْرَارَ بِمَعْرُوفِهِمْ

من در شگفتیم از اقوامی که بندگان را با اموالشان می خرند ولی احرار و آزاده ها را با نیکی خود نمی خرند.

و از جمله بیت چهارم بدین صورت است:

لَا تَزْهَدْ الدَّهْرَ فِي عَرْفِ بَدَأَتْ بِهِ فَكَلَّ عَبْدٌ سِجْزَى بِالذِّیْ فَعَادَ

در روزگار نسبت به خوبی و احسانی که به آن آغاز کردی بی رغبت مباش که هر بنده ای به آنچه انجام داده پاداش داده می شود.

درضمن به او امر فرمود که حاجت خود را بر زمین بنویس، نه در نامه، کاغذ و امثال آن و این شاید به خاطر آن است که نوشتن در نامه مثلاً در معرض اطلاع دیگران است و امکان دارد کسی بفهمد و روح والای امام انسان دوست، این را نمی‌پسندد لذا امر فرمود جایی بنویسد که بعد از خواندن امام، به زودی محو شده و اثری از آن باقی نماند؛ حقا که این، عالی‌ترین و پرافتخارترین مظهر اخلاق اسلامی و انسانی است.

شمول اخلاق عالیہ امیر المؤمنین علیہ السلام

چه بسیار کسانی که دارای حسن خلق و خصلت‌های نیک می‌باشند اما تجلی حسن خلق و رفتار ستوده آنان درباره بستگان، دوستان و علاقه‌مندان آنان است ولی با مخالفان و مخصوصاً دشمنانشان، سوء اخلاق و رفتاری زشت و ناعادلانه دارند.

اما امام امیر المؤمنین علیہ السلام دارای اخلاق عالیہ و فراگیری بود به طوری که همه را زیر بال و پر خود می‌گرفت و نه تنها دوستان، بلکه دشمنان نیز از رحمت و خُلق و خوی امام برخوردار بودند.

خود می‌فرماید:

و لقد امرّ علی اللّیثم یسبّنی
فمضیت ثمّ و قلت لایعیننی^۱

۱. و لقد امرّ علی اللّیثم، این بیت شعر از مردی از بنی سلوک است و حضرت علی بن ابی‌طالب بسیار به آن تمثل می‌جست؛ جامع الشواهد، باب الوا و بعده اللام.

چه بسا عبورم بر انسان کم مایه‌ای می‌افتد مرا دشنام می‌دهد و من از کنار او گذشته و می‌گویم او با من نیست.

کرامت نفس و علو اخلاق انسان در این موارد، آزمایش می‌شود. بهترین آزمون اخلاق آدمی هنگام رو به رو شدن او با دشمن است آن هم درحالی که دشمن، خصومت و کینه‌توزی خود را آشکار نموده و اقدامات خصمانه داشته باشد و دشنام و نسبت‌های ناروا به انسان بدهد.

اخلاق والای امام با دشمنان چنان بود که گاهی شر بزرگی را از آنها دفع می‌کرد و خلق و خوی آسمانی آن بزرگوار دشمن را از خطر می‌رهاند، امنیت او را حفظ می‌کرد و از پیدایش يك غائله جلوگیری می‌نمود. چنان‌که روایت شده روزی آن حضرت در میان اصحاب خود نشسته بود که زنی زیبا رو بر آنان عبور کرد. گروهی که در نزد آن بزرگوار نشسته بودند با نگاهی طولانی و عمیق به آن زن نگریستند، امیرالمؤمنین فرمود:

به راستی که چشم این مردان متوجه به بالا و سخت در طلب است و این خود موجب تحريك و هیجان آنهاست؛ بنابراین هرگاه نظر یکی از شما به زن صاحب جمالی افتاد که تحت تأثیر زیبایی او واقع شد، به همسر خود نزدیک شود و با او آمیزش نماید؛ زیرا آن زنی را که دیده نیز زنی مانند زنان دیگر است.^۱ در این هنگام مردی از خوارج [که حاضر بود] گفت: «قاتله الله کافراً ما افقهه؛ خداوند این کافر را بکشد چقدر دانا و فهیم است!» اصحاب امام چون این سخن را شنیدند از جای خود برخاستند تا او را بکشند ولی امام فرمود:

رویداً اَئْما هو سَبَّ بسبِّ او عفو عن ذنب^۱

آرام باشید، مهلت دهید جواب سب او، یا يك سب و دشنام است یا عفو و گذشت از گناه او، نه قتل و کشتن.

بنگریم که این شخص، امام المتقین و امیرالمؤمنین علیه السلام را اولاً، مورد نفرین خود قرار داد و مرگ او را از خدا خواست و ثانیاً، آن حضرت را به عنوان کافر یاد کرد و از این رو بر حاضران بسیار گران آمد و از جای برخاستند تا وی را به قتل برسانند ولی این انسان بزرگ و بزرگترین مظهر اخلاق، ممانعت کردند و یادآوری فرمودند که اگر بنا بر انتقام است که يك سب و بدگویی، کیفر اوست و گرنه که می توان عفو کرد و سخن ناروای او را ناشنیده گرفت.

و از عجایب خُلق و خوی کریمانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و گذشت و بلند نظری آن بزرگوار این است که با آنکه خوارج، امام بزرگ را کافر می دانستند آن حضرت، اما سهم آنان از بیت المال را قطع نکرد.

به راستی که طرز برخورد، شرح صدر و اخلاق فاضله مولا یمان امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج، انسان را حیران می سازد؛ زیرا آنها از هیچ اقدام سوء و شَرّی علیه آن بزرگوار دریغ نمی کردند و حتی به مسجد کوفه می آمدند، در زوایای مسجد می نشستند و شرارت می کردند و گاهی اتفاق می افتاد که خطبه آن حضرت را قطع کرده و فریاد می زدند: «لا حکم الا لله لا لك يا علي؛ حکم فقط برای خداست نه از برای تو ای علی.» و بدین ترتیب مجلس را به هم

می‌زدند و در نظم آن اخلال می‌کردند و گاهی حتی سعی در به هم زدن نماز آن بزرگوار نیز داشتند.

اتفاق می‌افتاد که یکی از آنان داخل مسجد شده و حضرت علی علیه‌السلام برای مردم نماز می‌خواند در اثنا قرائت آن امام بزرگوار او شروع به قرائت این آیه کریمه کرد:

و لقد اوحى اليك و الى الذين من قبلك لئن اشركت ليحبطنَّ عملك و لتكوتنَّ من الخاسرين.^۱

و به تحقیق به سوی تو و به سوی آنانی که پیش از تو بودند وحی شد که اگر به خدا شرك بیاوری هر آینه عملت از بین می‌رود و به طور حتم از گروه زیانکاران خواهی بود.

و منظور او از قرائت این آیه کریمه این بود که علی علیه‌السلام به حکم این آیه، کافر است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به احترام قرآن کریم سکوت کرد تا او آیه را تمام کند و به آخر برساند. آن‌گاه خود شروع به ادامه قرائت کرد. بار دیگر آن مرد همان برنامه را انجام داد و مکرر این قضیه تکرار شد و هر مرتبه او شروع به خواندن آیه مزبور می‌کرد، امام همام ساکت می‌شدند و چون مکث می‌کرد آقا ادامه می‌دادند تا بالاخره نماز امام پایان یافت.

در این هنگام حضرت این آیه را بر او خواندند:

فاصبر انَّ وعد الله حقّ و لا يستخفّنك الذين لا يوقنون^۲

۱. سوره زمر، آیه ۶۵.

۲. سوره روم، آیه آخر.

پس صبر کن که وعده خدا حق است و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند.

و بعد از آن دیگر آن آیه را تکرار نکرد.^۱

مرحوم فیض کاشانی رضوان الله علیه فرموده: «آن شخص که این گونه با امام علیه السلام برخورد سوء می کرد، ابن کَوّا بود و نماز هم نماز صبح بوده است.» و از مظاهر اعجاب انگیز و والای اخلاق امام همام، حضرت علی علیه السلام این است که در وصایای خود در مورد خوارج سفارش مخصوص کرد و فرمود: لا تقتلوا الخوارج بعدی فلیس من طلب الحقّ فاخطأه کمن طلب الباطل فادرکه^۲

بعد از من خوارج را نکشید [یا با آنها نبرد نکنید]؛ زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده، مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است. چنان که می نگرید اولاً توصیه می کنند که بعد از من به آنها کاری نداشته باشید و ثانیاً برای آنان راه عذر ارائه کرده که فشرده آن این است که اینها مانند اصحاب معاویه نیستند، اینها به دنبال حق بودند ولی به خطا رفته و به اشتباه افتادند در حالی که اصحاب معاویه به دنبال باطل بودند و به آن دست یافتند.

شگفت انگیزتر از همه این مطالب این است که حضرت در رفتار با ابن ملجم مرادی، قاتل بد سیرت خود از مسیر اخلاق و حُسن برخورد، خارج نشد و عالی ترین شیوه رفتار با اسیر را، در بستر شهادت و در روزها و ساعات آخرین

۱. فیض کاشانی، المَحَجَّةُ الْبِیضاء، ج ۲، ص ۲۳۲.

۲. نهج البلاغه عبه، خطبه ۵۸.

عمر شریفش به عزیزان خود و به همه امت اسلامی آموخت و قاتل بی رحم و نابکار خود را از اخلاق کریمانه خویش بهره مند ساخت به طوری که از بقایای شیر خود برای او می فرستاد.

و چنان که ابن صباغ مالکی نقل می کند امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: «از طعام مخصوص و آن شربتی که به من می دهید، به او نیز بدهید اگر زنده ماندم که خودم اولی به حق خود هستم و اگر از دنیا رفتم تنها با يك ضربت او را بکشید و او را مثله ننمایید.» الا فصلوات الله علی ولی الله الاعظم اخ الرسول و زوج البتول و ابی السطین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین.

توصیه اخلاقی امام به فرزندان

وصایا و سفارشات امام علی علیه السلام به فرزندان، دوستان و علاقه مندان پیرامون اخلاق، حسن سلوک با بندگان خدا و برخورد معقولانه با افراد جامعه فراوان است. در میان آنها جمله ای است که گویا از عمق جان انسان ها گرفته شده و با وجدان بیدار بشر، عجین گردیده است و هرکسی از پیر و جوان، زن و مرد، درس خوانده و بی سواد، در محیط خود و طبق حال و استعداد خویش می تواند از آن بهره برداری کند.

فرزند شیخ طوسی قدس سرهما معروف به ابن الشیخ روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حال احتضار و لحظات بدرود زندگی قرار گرفتند، حسن، حسین و محمد

بن حنفیه و [حتی] فرزندان خردسال خود را جمع کرده و به آنان وصیت فرمود و در آخر وصیت آن بزرگوار آمده که:

یا بَنی عَاشِرُوا النَّاسَ مَعَاشِرَهُ اِنْ غَبْتُمْ حَتَّوْا اِلَیْکُمْ و اِنْ فَقَدْتُمْ بَکُوْا عَلَیْکُمْ...^۱

ای فرزندان من! با مردم چنان معاشرت کنید که اگر غایب بودید دل‌هایشان در هوای شما باشد و اگر مُردید بر شما بگریند.

این وصیت امام دستورالعمل اخلاقی فوق‌العاده‌ای است؛ زیرا ضامن اجرای آن وجدان و ضمیر پاک خود انسان‌ها و فطرت دست نخورده آنان است. در اینجا گفته نشده این کار را بکن و آن کار را نکن، با مردم این‌گونه باش و آن‌گونه نباش بلکه قضیه به وجدان افراد واگذار شده است.

مروت و مردانگی از نظر امیرالمؤمنین علیه‌السلام

از صفات علی و مکرمت‌های اخلاقی مروت است که روایاتی ویژه آن از خاندان عصمت و طهارت رسیده است.

روزی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام از خانه بیرون آمده و بر اصحاب و یاران خود روی آورد؛ اتفاقاً در همان لحظه آنان در مورد مروت با هم گفتگو می‌کردند. حضرت فرمود: «چرا از کتاب خدا پاسخ خود را نمی‌گیرید؟» عرض کردند: «کدام موضع از آن؟» فرمود: در فرموده خداوند عزوجل:

۱. حسن بن محمد طوسی، امالی ابن‌الشیخ، ص ۲۷.

ان الله يأمر بالعدل و الاحسان^۱

خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد.

بعد فرمودند:

فالعدل الانصاف، و الاحسان التفضل^۲

عدل رفتار کردن با مردم به طریق انصاف است و احسان عبارت از لطف و بزرگواری با مردم می باشد.

اهمیت خودسازی و عمل برای عالمان

من نصب نفسه للناس اماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره وليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه و معلّم نفسه و مؤدّبها احقّ بالاجلال من معلّم الناس و مؤدّبهم.^۳

کسی که خویشان را در مقام پیشوائی مردم قرار داده، باید پیش از اینکه به تعلیم دیگران بپردازد آغاز به تعلیم خویشان کند و باید ادب کردن او با سیره و عملش پیش از ادب کردن به زبانش باشد و کسی که خویشان را تعلیم داده و ادب می کند به احترام و اکرام شایسته تر از تعلیم دهنده و ادب کننده دیگران است. عالمان دینی و مجتهدان گرانقدر و فقیهان عالی مقام در مقام پیشوایی جامعه قرار دارند و سمت رهبری و هدایت جامعه را عهده دار می باشند و رهبران دینی مردم به شمار می آیند؛ تعلیم حلال و حرام و آشنا کردن مردم به احکام دین و

۱. سوره نحل، آیه ۹۰.

۲. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۵۷.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۷۳.

اخلاق اسلامی و تأدیب نسل نوخاسته بلکه عموم طبقات از وظایف قطعی و مسلم آنهاست. انجام این وظیفه، بسیار خطیر و با اهمیت است و خوب ادا کردن و به طور شایسته از عهده آن برآمدن خطیرتر و دشوارتر است. تنها راه آن خود سازی و تخلّق به اخلاق فاضله انسانی است و امام امیرالمؤمنان علیه السلام برای نیل به این موفقیت و دست یافتن به این مرتبه رفیع و پایگاه شریف، دو دستور الهی و بزرگ، صادر فرموده و دورهنمود سازنده و جاویدان را ارائه کرده اند که به تحقیق، کاربرد آن در مورد عالمان دینی و پیشوایان مذهبی بسیار بالاست و تأثیری بسزا در موفقیت آنان دارد:

۱. پیش از پرداختن به دیگران انسان به خود پردازد و آنچه را که می خواهد به دیگران بیاموزد به خویش بیاموزد نه اینکه به خود تلقین نکرده و صرفاً به دنبال آموختن به دیگران باشد.

۲. چون برای تأدیب جامعه و به راه آوردن مردم دوراه است یکی با سیرت و عمل خود و دیگری با زبان و بیان، امام بزرگوار می فرماید دیگران را با سیرت و عمل خود تأدیب کنید پیش از آنکه با زبان و بیان، آنها را ادب بنمایید. ضریب موفقیت ساختن مردم و تأدیب و تزکیه جامعه با عمل و راه و روش صحیح و عادلانه به مراتب بیشتر از توفیق ساختن آنها از رهگذر زبان و گفتار است که صد گفته چون نیم کردار نیست.

چنانکه شخصیت و اعتبار معلم و مربی جامعه با سیره و عمل صالح بسیار بالاتر از شخصیت مربی جامعه با زبان است و باید مردم تعظیم و اکرام را

نسبت به گروه اول بیشتر اعمال کنند که آنان شایسته‌تر برای تکریم و تعظیم‌اند و در خور هر گونه احترام و ستایش می‌باشند.

خطر فخر و مدح طلبی برای حاکمان

و انّ من اسخف حالات الولاية عند صالح الناس ان يظنّ بهم حبّ الفخر و يوضع امرهم على الكبر و قد كرهت ان يكون جال في ظنّكم انّی احبّ الاطراء و استماع الثناء و لست بحمد الله كذلك و لو كنت احبّ ان يقال ذلك لتركته انحطاطاً لله سبحانه عن تناول ما هو احقّ به من العظمة و الكبرياء و ربّما استحلى الناس الثناء بعد البلاء^۱

به تحقیق از بدترین حالات زمامداران در نزد مردم صالح و شایسته این است که گمان برده شود آنها فخر فروشی را دوست می‌دارند و کارشان بر اساس کبر و خود بزرگ بینی قرار داده شود و من نگرانم که نکند در ذهن شما جولان کند که من مدح و ستایش را دوست دارم، حال آنکه بحمد الله چنین نیستیم. و اگر فرضاً هم دوست می‌داشتم به خاطر تواضع و خضوع در برابر خدای سبحان که از هر کس به ثنا و ستایش سزاوارتر است آن را ترک گفته و رها کردم و چه بسا که مردم بعد از آزمایش شدن به کارها و خدمات، دوست بدارند که ستایش شوند.

به نظر امام علی علیه السلام زشت‌ترین حالات زمامداران در نزد صالحان و مردمان شایسته این است که مردم آنان را بدین گونه بشناسند که اینها حبّ فخر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

و مباحات در دل دارند و کارهایشان را برکبر و منیت حمل کنند و زندگی آنان را از رهگذر تکبر و خودبزرگ بینی توجیه نمایند. و در نظر مردم بدین گونه جلوه کنند که خواهان تمجید و ستایش اند و سخت دنبال آن اند که مردم زبان مدح را برایشان باز کنند.

و در اینجا خدا را شکر می کنند که الحمدلله به لطف الهی من این چنین نیستم و طالب این چیزها نبوده و این هوس ها در سر ندارم که مردم از من ستایشگری بنمایند.

امام علیه السلام یک دنیا تواضع و بزرگواری را در اینجا نشان می دهد که می فرمایند: «اگر هم بودم ولی به یاد این مطلب که خداوند از هر کسی شایسته تر به عظمت و جلال و کبریا و بزرگی است این حالت را از خود دور می نمودم.»

در دنباله این کلمات نورانی می فرمایند:

فلا تثنوا علی بجمیل ثناء لاخراجی نفسی الی الله و الیکم من البقیة فی حقوقٍ لم افرغ من ادائها و فرائض لا بدّ من امضاءها^۱

پس مرا با مدح و ثنای زیبای خود نستایید که این خدمات و کارهای من برای این است که خود را در نزد خداوند و نزد شما از حقوقی که در عهده ام باقی است خارج سازم حقوقی که از ادای آن فراغت نیافته ام و واجباتی که به ناچار باید اجرا بنمایم.

۱. نهج البلاغه، خطبة ۲۱۶.

گویا در این جملات دیدنی و شنیدنی می‌خواهند بفرمایند: کوشش و تلاش من در مسیر انجام وظیفه است و می‌خواهم از مسئولیت‌ها و وظایفی که نسبت به خدا و بندگان خدا برعهده‌ام آمده و از ادای و انجام آن فارغ نشده‌ام بیرون بیایم. همچنین تلاش من برای انجام فرائض و برنامه‌های واجب و حتمی الهی است که به حکم بندگی چاره‌ای جز انجام آن ندارم بنابراین دیگر مدح و ثنا برای چه و ستایشگری از من چه معنا دارد؟

در فرازهای تکان دهنده بعد می‌فرمایند:

فلا تكلّمونی بما تكلم به الجبارة و لا تحفظوا متّی بما يتحفّظ به عند اهل البادرة و لا تخالطونی بالمصانعة و لا تظنّوا بی استقّالاً فی حقّ قیل لی و لا التماس اعظام لنفسی فانه من استثقل الحق ان یقال له او العدل یعرض علیه کان العمل بهما اثقل علیه^۱

پس با من بدان‌گونه که با جبّاران و زمامداران خیره‌سر و ستمگر سخن گفته می‌شود، سخن نگوئید و آنسان که در نزد حاکمان خشمگین تحفّظ و احتیاط می‌کنید در نزد من چنین نکنید بلکه راحت باشید؛ با من به روش ساختگی و بی‌حقیقت و منافقانه ارتباط نداشته باشید. و درباره من گمان نبرید که در مورد حقی که با من در میان گذاشته‌اید یا راه و روش عادلانه‌ای که به من رسانده‌اید سرگرانی کنم و آن را باری گران و دشوار بشمرم؛ زیرا کسی که از شنیدن حق و عرضه عدل بر او احساس سنگینی و دشواری و ناراحتی کند عمل به حق و عدل بر او دشوارتر و سخت‌تر خواهد بود.

امام امیرالمؤمنین به خود نمی‌پسندد که با ذکر القاب و عناوین اغراق‌آمیز و فاقد حقیقت با او سخن بگویند و یا آن‌گونه که از والیان تندخو و عصبانی احتیاط می‌کنند با ترس و لرز با وی مواجه شوند و به رعیت اطمینان می‌دهد که به راحتی، مطالب حق خود را بگویند و دغدغه رد و عدم پذیرش نداشته باشند که آن حضرت، پذیرا می‌باشد و از آن استقبال می‌کند!

مسئولیت اخلاقی ثروتمندان در مکتب علوی

انسان مالدار، وظایف سنگین و خطیری را عهده‌دار است که بسیاری از آنها جنبه اخلاقی دارد و متکی به اخلاق می‌باشد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

و ليس لواضع المعروف في غير حقّه و عند غير اهله من الحظّ فيما اتى به الا محمّدة اللئام و ثناء الاشرار و مقالة الجهّال مادام منعماً عليهم ما اجود يده و هو عن ذات الله بخیل^۱

برای کسی که احسان را در غیر محل مناسب آن و در دست غیر مستحقش قرار دهد چیزی جز ستایش مردم پست و مدح و ثنای اشرار و گفتار جاهلان نیست که تا آن‌گاه که به آنان احسان می‌کند می‌گویند: عجب دست دهنده‌ای دارد! در حالی که همین شخص از احسان در راه خدا بخیل است.

در این قسمت توجه می‌دهند که باید احسان و نیکوکاری انسان در محل شایسته واقع شود و به دست اهل و انسان‌های لایق احسان برسد و برای تحقق

یافتن این هدف توجه می‌دهد که احسان در غیر محل لازم و به غیر اهل و به ناشایستگان هیچ سود و ثمری ندارد جز اینکه افراد پست و نالایق، زبان به مدح و ثنای انسان بگشایند، اشرار و اوباش او را ثنا بگویند و مدح کنند؛ جاهلان بی‌مایه زبان به تعریف بگشایند و جود و احسان وی را بازگو کنند، تا این احسان جریان دارد فرومایگان بی‌ارزش او را می‌ستایند که چه دست‌دهنده‌ای دارد!

و این تنها ثمره احسانی است که به اشخاص نالایق می‌شود و سود انحصاری مالی که در غیر محل مناسب و غیر اشخاص پاک و مستحق مصرف می‌کنند؛ همان سود و نتیجه‌ای که انسان‌های آبرومند و وزین از آن احساس ننگ می‌کنند. این نکته را هم به طور ضمنی افهام می‌کنند: کسانی که پول و مال خود را در موارد نامناسب صرف کرده یا به افراد ناصالح و ناباب می‌دهند رسوب فکری و اخلاقی دارند؛ آنان تشنه مدح و ثنایند هر چند از اشخاص بی‌آبرو و فرومایه باشد و دل‌داده ستایش‌اند گرچه این ستایشگران، اشرار، اراذل و اوباش باشند؛ اینها به همین قانع و دلخوش‌اند که عده‌ای بی‌درد و بی‌عار زبان به مدح و ثنایشان بگشایند.

در کنار این مطالب، آگاهی و اخطار می‌دهند که این مدح و ثناها و تعریف آنها از بذل و بخشش انسان تنها تا زمانی انسان باید در پرتو مال و ثروت او برخوردار گردند.

۲. باید ثروت را برای ضیافت و مهمانی آنانی که دسترسی به غذای مناسبی ندارند صرف نمود. راستی لذت بخش است که انسان، مال و ثروت خدا داده را بدهد و سفره‌ای آراسته بیندازد و شکم‌های گرسنه را سیر کند.

۳. آن را در راه آزاد ساختن اسیران در بند و گرفتاران به کار ببرد. این فراز، بسیار مقدس، پر ارزش و افتخارآمیز است. ثروتمندان امروز بنگرند که چقدر افراد، اسیران در بند و گرفتار اسارت اشقیای عالم هستند، در فلسطین و افغانستان و عراق و سایر جاها بلکه در غالب نقاط جهان چه انسان‌های شریفی که به جرم حق‌گویی اسیر و در بند هستند و بالاتر اینکه امروز امت‌های مستضعف و اسلامی، اسیر آمریکای جهان‌خوار می‌باشند، پول و ثروت ارزشمند آن است که در راه آزادی اسیران و امت‌های دربند مصرف شود؛ این محل، محل شایسته آن است و این افراد، افراد مستحق احسان‌اند.
۴. از مصارف حقیقی و شایسته، صرف کردن در سامان دادن به وضع فقرا و مستمندان و ادای قرض قرض‌داران است مالی که در راه اصلاح امور به هم ریخته و از هم پاشیده محرومان و مستمندان صرف شود، با آن مقروض و وام‌داری را از زیر بار سنگین و کمرشکن قرض بیرون بیاورند و با این عمل آنها را از اضطراب و دلهره برهانند، بسیار لایق، قابل و پربرکت است.
۵. مورد شایسته دیگر برای صرف مال و هزینه کردن آن، ادای حقوق واجب الهی است. انسان مؤمن، باید خود را بسازد و نفس خویشتن را با صبر و بردباری بار آورد تا بتواند حقوق الهی را ادا کرده و نوائب و پیش‌آمدهای دشوار و نگران‌کننده را با صبر، حلم و متانت تحمل کند و از بین رفتن مال را در این راه بپذیرد و به آسانی با آن برخورد بنماید و از دست دادن مال در این راه برای او دشوار نباشد.

و در آخر، امام علیه السلام تذکر می دهند: انسانی که به این مقامات دست یافت شرف، افتخار و بزرگواری این جهان را کسب کرده و در آخرت و جهان ابدی به ثواب الهی دست خواهد یافت.

آری! این محاسن و خوبی های اخلاقی جامع خیر دنیا و آخرت است و صاحب این صفات در دو جهان بهره وافر می برد؛ در این جهان سربلند، سرافراز و مفتخر است و در نظر مردم آقایی دارد و در جهان آخرت هم به پاداش های بزرگ پرودگار، دست خواهد یافت.

در ادامه برای تعمیق نظریات اخلاقی امیرالمؤمنین علیه السلام به شرح نامه اخلاقی ایشان به حارث اعور همدانی می پردازیم.

شرح نامه اخلاقی امیرالمؤمنین به حارث همدانی

آری، محور نامه مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث اعور همدانی، مباحث اخلاقی است؛ امهات فضایل اخلاقی و بخش عمده و چشم گیری از مکرمتهای انسانی در این نامه مبارک ذکر شده است.

البته از مطاوی کلمات شارحان بر می آید که این مقدار که در نهج البلاغه آمده، قسمتی از نامه اصلی امام به حارث است.

ابن میثم بحرانی می گوید:

هذا الفصل من كتاب طويل اليه وقد أمره فيه باوامره و زجره بزواجره مدارها على تعليم مكارم الاخلاق و محاسن الآداب؛^۱

این فصل بخشی از نامه ای طولانی است که به حارث نوشته اند و او را در این نامه به اموری فرمان داده و از اموری منع و نهی فرموده و محور آن ها آموزش دادن مکارم اخلاق و آداب نیکو و پسندیده است.

طبق فرموده این حکیم بزرگوار، مدار این نامه بر تعلیم مکرمات های اخلاقی و آداب حسنه انسانی است.

ابن ابی الحدید می گوید: «و قد اشتمل هذا الفصل على وصايا جلیلة الموقع»؛^۲ یعنی این فصل مشتمل بر وصایایی است که جایگاهی بس جلیل و والا دارد.

۱. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۲۱.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸ ص ۴۳.

مطالعه و دقت در این سخنان ناب و ارزشمند بهترین کمک کار انسان در راه فراگیری تعالیم اخلاقی و عالی ترین ارشاد و رهنمود برای تهذیب نفس و تصفیه اخلاق است و برای عموم طبقات به ویژه روحانیت مفید و حاوی درسهایی جاودان برای همگان است.

حارث همدانی کیست؟

مخاطب این نامه، «حارث اعور همدانی» است که به گفته شارح معتزلی، یار و همشین امیرالمؤمنین و یکی از فقها بوده است و شیعه، او را مخاطب علی علیه السلام در خطاب: یا حار همدان من یمت یرنی من مومن او منافق قبلاً می دانند که ابیاتی است مشهور و ما آن ابیات را از این پیش ذکر کردیم^۱ و ظاهراً اشعار مزبور، مضمون کلام امام علی علیه السلام است؛ چنان که در رجال کشی آمده که او خود می گوید:

شبی به حضور علی علیه السلام آمدم حضرت فرمود: ای اعور چه موجب شده که به نزد ما بیایی؟ عرض کردم: واللہ حب و دوستی تو مرا به این جا آورده است. فرمود: آگاه باش من برای تو مطلبی بگویم که تو بر آن شکرگزاری کنی. بعد فرمود: «أما أنه لا يموت عبد يحبني فتخرج نفسه حتى يراني حيث يحب ولا يموت عبد يبغضني فتخرج نفسه حتى يراني حيث يكره»^۲.

آگاه باش که هیچ بنده ای نمی میرد که مرا دوست داشته باشد؛ مگر این که مرا بدان گونه که دوست می داشته خواهد دید و هیچ بنده ای نمی میرد که مرا دشمن داشته باشد؛ مگر این که مرا بدان گونه که نمی پسندیده خواهد دید. و در بشارة المصطفی، صفحه ۵، حدیث دیگری نقل کرده و می گوید: به مناسبت آن حدیث ابوهاشم سید بن محمد آن اشعار را سروده است و اشعار این است:

۱. همان، ج ۱۸ ص ۴۲ و ۴۳.

۲. کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال، ص ۸۹.

قول علی لحارث عجب کم ثم اعجوبة له حملاً
 یا حار همدان من یمت یرنی من مومن او منافق قبلاً
 یعرفنی طرفه و اعرفه بعینه و اسمہ و ما عملاً
 وانت عند الصراط تعرفن لا تخف عثرة ولا زلاً
 أسقیک من بارد علی ظماء تخاله فی الحلاوة العسلاً
 أقول للنار حین توقف للعرض علی حرّها دعی الرجال
 دعیہ لا تقریبه ان له حبلاً بحبل الوصی متصلاً
 هذا لنا شیعۃ وشیعتنا اعطانی الله فیهم الاملاً
 گفتار حضرت علی علیه السلام برای حارث، شگفت انگیز است و حارث چه
 شگفتی ها از آن گفتار برگرفت و با خود برد:
 ای حارث همدانی هر کسی که می میرد؛ چه مؤمن و چه منافق مرا در مقابل
 خود می بیند؛
 دیده او مرا می شناسد و من شخص او را با نام و نشان و آنچه انجام داده می
 شناسم.
 و تو در نزد صراط مرا می شناسی؛ پس از هیچ لغزشی نترس و از افتادن در
 دوزخ مهراس.
 من تو را در حال تشنگی از شربتی خنک سیراب می کنم که از فرط شیرینی
 گمان می کنی، غسل است.
 هنگامی که در مقام عرض اعمال و حساب متوقف سازند - یا در

مقامی که آتش را متوقف سازند تا بر تو عرضه کنند- به آتش می گویم: او را رها کن و به او نزدیک مشو.

او را رها کن و به او نزدیک مشو، زیرا برای او ریسمانی است که به ریسمان ولایت وصی پیامبر متصل است.

این شخص، شیعه و پیرو ما است و خداوند در مورد شیعه ما آنچه را که امید و آرزوست «شفاعت» به من عطا فرموده است.

شماره این نامه مبارک در مصادر مختلف

در شماره این نامه اختلاف است. ابن میثم بحرانی و شارح خویی و فیض الإسلام تحت شماره ۶۸ ذکر کرده اند، ولی ابن ابی الحدید و مصادر نهج البلاغه و صبحی صالح زیر شماره ۶۹ آورده اند و این اختلاف اثری در مطلب ندارد و تذکر آن صرفاً برای دستیابی فوری به آن است. اینک بحث درباره متن نامه و بحث های مرتبط با آن:

متن نامه مبارک امیرالمؤمنین

ومن کتاب له ، إلى الحارث الهمدانی

وَ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ [اِنْتَصَحَهُ] اسْتَنْصَحَهُ وَ أَحَلَّ حَلَالَهُ وَ حَرَّمَ حَرَامَهُ وَ صَدَّقَ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ وَ اعْتَبَرَ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا فَإِنَّ بَعْضَهَا يَشْبَهُ بَعْضًا وَ آخِرَهَا لَا حِقِّ بِأَوَّلِهَا وَ كُلُّهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ وَ عَظِيمُ اسْمِ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرَهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ وَ أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ وَ احْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ وَ [يَكْرَهُهُ] يَكْرَهُهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ احْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ وَ يَسْتَحْيِ مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ وَ احْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ [وَ] أَوْ اعْتَذَرَ مِنْهُ وَ لَا تَجْعَلْ عِرْضَكَ غَرَضًا لِنَبَالِ [الْقَوْمِ] الْقَوْلِ وَ لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا وَ لَا تَرُدَّ عَلَى النَّاسِ كُلِّ مَا حَدَّثُواكَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا وَ اكْظِمِ الْغَيْظَ وَ [احْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ] تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ وَ احْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ اصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ وَ اسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ وَ لَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ وَ لِيَرَّ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ - وَ اعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِيمَةً مِنْ نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ

وَ مَالِهِ - [وَ إِنَّكَ] فَإِنَّكَ مَا تَقْدِّمُ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَى لَكَ ذُخْرُهُ وَ مَا تُؤَخِّرُهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ وَ احْذَرْ صَحَابَةَ مَنْ يَفِيلُ رَأْيُهُ وَ يَنْكَرُ عَمَلُهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ وَ اسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ احْذَرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَ الْجَفَاءِ وَ قَلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ اقْصُرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَعْنِيكَ وَ إِيَّاكَ وَ مَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَ مَعَارِيضُ الْفِتَنِ وَ أَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فُضِّلَتْ عَلَيْهِ

فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ وَلَا تُسَافِرْ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاةَ إِلَّا فَاصِلًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ فِي أَمْرٍ تُعَذِّرُ بِهِ وَأَطِعِ اللَّهَ فِي [جَمَلٍ] جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا وَخَادِعٌ نَفْسَكَ فِي الْعِبَادَةِ وَارْفُقْ بِهَا وَلَا تَقْهَرْهَا وَخُذْ عَفْوَهَا وَنَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهِدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزَلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ أَبَقَ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَإِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةِ الْفُسَّاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ وَقَرَّ اللَّهُ وَ أَحِبَّ أَحِبَّاءَهُ وَ اخْذَرْ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ وَالسَّلَامُ

به ریسمان قرآن چنگ بزن، و از آن طلب پند کن، حلالش را حلال، و حرامش را حرام شمار، به آنچه که از حق گذشته است تصدیق کن، از گذشته جهان برای باقیمانده آن پند گیر، زیرا بعضی از آن شبیه بعض دیگر است، و انجامش به آغازش می پیوندد، و همه آن از بین رفتنی و از دست دادنی است.

نام خدا را بزرگ دار در اینکه از نام خدا جز به حق یاد کنی. بسیار یاد مرگ و بعد از مرگ باش.

مرگ را جز با شرط محکم و استوار آرزو مکن.

از هر عملی که کننده اش آن را برای خود می پسندد و برای مسلمین خوشایند نیست بر حذر باش. و از هر برنامه ای که در نهان انجام می گیرد و در آشکار از آن شرم می رود دوری کن.

از کارهایی که اگر از کننده اش سؤال شود به انکار بر می خیزد یا از آن پوزش می طلبد بپرهیز.

آبرویت را نشانه تیرهای گفته‌های مردم قرار مده، و هر آنچه را شنیدی با مردم در میان مگذار، که همین کار بر دروغگویی کفایت می‌کند، و نیز هر آنچه را برای تو می‌گویند تکذیب مکن، که این گواه بر جهل است. خشم را فرو خور، به هنگام توانایی گذشت کن، و به وقت غضب بردبار باش، و زمان حکومت و قدرت چشم پوشی داشته باش تا عاقبت خوشی برایت باشد.

از هر نعمتی که خداوند در اختیارت گذاشته به راه صلاح مصرف کن، و هیچ نعمت خدا داده را به تباهی نبر، باید نشانه نعمت‌هایی که خداوند به تو داده در تو دیده شود.

آگاه باش بهترین مؤمنین بهترین ایشان است در پیش فرستادن جان و اهل و مالش در راه حق، که هر آنچه از نیکی پیش فرستی برای تو ذخیره شود، و آنچه را به جای گذاری خیرش برای غیر تو خواهد بود. از همنشینی با کسی که رأیش سست و کارش زشت است بپرهیز، که هر دوستی را از دوستش می‌شناسند. در شهرهای بزرگ مسکن گزین که آنجا مرکز اجتماع مسلمین است، از اقامت در مراکز غفلت و ستمکاری و آنجا که مددکاران بر طاعت خدا اندکند بپرهیز. اندیشه‌ات را در اموری که به کارت آید مشغول دار. از نشستن در گذرگاههای بازار حذر کن، زیرا آن مراکز محل حضور شیطان و پیش آمدن فتنه‌هاست. در رابطه با کسی که تو را بر او برتری داده‌اند زیاد توجه داشته باش، که این توجه از جمله راههای شکرگزاری است.

در روز جمعه سفر مکن تا به نماز جمعه حاضر شوی، مگر سفری که برای جهاد بروی، یا کاری که نسبت به آن معذوری. در تمام کارهایت از خدا اطاعت کن، که اطاعت از خدا از همه چیز برتر است. نفس خود را در عبادت بفریب، و با او به رفق و مدارا باش و به او سختگیری مکن، و زمانی که نشاط و فراغت دارد به عبادتش آر، مگر در آنچه بر تو واجب است، که تو را از انجامش و مراعات آن در زمان معینش چاره‌ای نیست.

بترس از اینکه مرگ بر تو در آید، و تو در آن وقت برای به دست آوردن دنیا از خداوندت فراری باشی. از همنشینی با بدکاران دوری کن، که بدی به بدی پیوندد.

خداوند را بزرگ دار و دوستانش را دوست بدار. از خشم بپرهیز، که خشم سپاهی بزرگ از سپاهیان ابلیس است. والسلام.^۱

۱. انصاریان، حسین، ترجمه نهج البلاغة، ص ۳۱۴، ۳۱۵

چنگ زدن به دامن قرآن

و تمسك بحبل القرآن و استنصحه و أحل حلاله و حرم حرامه و صدق بما سلف من الحق.

به ریسمان قرآن چنگ بزن و از آن اندرز بخواه و حلال آن را حلال بدان و حرام آن را حرام بشمار و آنچه از حقایق پیشینیان در قرآن آمده است، تصدیق کن.

نخستین ارشاد و رهنمود امام در مورد قرآن

در صدر این کلام شریف امر به تمسک به قرآن و چنگ زدن به رشته قرآن می کنند و در ضمن کلام نورانی خود قرآن را تشبیه به حبل و ریسمان نموده، با این تعبیر از آن یاد می کنند؛ چنان که در بعضی از نقل های حدیث ثقلین آمده:

احدهما کتاب الله حبل محدود من السماء إلى الارض طرف بيد الله وطرف بايديکم؛

یکی از این دو، کتاب خداست که ریسمانی کشیده شده و ممتد از آسمان به سوی زمین، یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر در دست شماست.

این تشبیه از بهترین تشبیهات است و گویا به این مطلب نظر دارد که انسانها در اعماق چاهی افتاده اند و یا در قعر دریای مهول و مخوفی قرار گرفته اند و یا در میان دره ای هولناک گیر افتاده و سقوط کرده اند که هیچ راهی برای نجاتشان نیست و خدای متعال با رأفت و رحمت خود ریسمان نجاتی از عالم بالا فرستاده تا بدان چنگ بزنند و از این چاه مخوف و دریای خطرناک و وادی هول انگیز بیرون بیایند و رهایی و نجات بیابند.

ز بهر آن که بیرون آورد گمگشتگان از چاه رسن از آسمان آویخته نامید
قرآنش

اکنون باید امت اسلامی فاصله خود را از قرآن کریم از بین ببرند و آن را هم-
چون ریسمان نجات، محکم بگیرند و رها نکنند.

ارشاد و رهنمود دوم امام در مورد قرآن

«و استتصححه»:

ابن ابی الحدید هنگامی که متن نامه مبارک را نقل می کند، از لفظ «و استتصححه» استفاده می کند ولی در مقام شرح، «و انتصححه» ضبط کرده و بر اساس همین ضبط، معنا می کند و می گوید: «یعنی قرآن را در آنچه به تو امر و نهی می نماید ناصح و خیرخواه خویشتن بشمار؛ با این نظر و فکر به قرآن بنگر و به آن نزدیک شو.

آری، اگر شیوه تفکر انسان در مورد قرآن این گونه باشد، از آن کمال بهره را خواهد برد و به مقاماتی بس رفیع می رسد، و گرنه بی بهره می ماند و یا بهره و استفاده او بسیار جزئی و کم رنگ خواهد بود.

حال با ضبط مشهور کلمه، پیش می رویم: «و استتصححه»، یعنی از آن طلب نصح و خیرخواهی کن؛ دنبال به دست آوردن نصیحت از قرآن باش؛ اگر انسان دنبال چیزی باشد و آن را بجوید، خواسته خود را به دست می آورد و به مراد خود می رسد که «عاقبت جوینده یابنده بود».

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه مبارک خود می فرماید:

«واعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذى لا يغش والهادى الذى لا يضل والمحدث الذى لا يكذب وما جالس هذا القرآن احد إلا قام عنه بزيادة أو نقصان زيادة من هدى ونقصان من عمى واعلموا انه ليس على احد بعد القرآن من فاقة ولا لاحد قبل القرآن من غنى»^۱

و بدانید که این قرآن ناصح و خیرخواهی است که خیانت نمی کند و هدایتگری است که انسان را به گمراهی نمی اندازد و سخن گویی است که هرگز دروغ نخواهد گفت و هیچ کس با این قرآن ننشست؛ مگر این که از کنار آن با زیادتى و یا نقصانى برخاست، در کنار قرآن بر هدایت او افزوده شد و از جهل و گمراهی اش کاسته شد. و بدانید که احدی با وجود قرآن فقر و ناداری نخواهد داشت و برای احدی بدون قرآن کمترین غنا و بی نیازی نخواهد بود.

نمونه هایی از خیرخواهی های قرآن

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛^۲

ای اهل ایمان تقوای خدا را پیشه کنید و با صابران باشید

۲. (وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ)؛^۳

۱. نهج البلاغة خطبه ۱۷۶.

۲. سوره توبه آیه ۱۱۹.

۳. سوره هود آیه ۱۱۳.

و بر ظالمان تکیه نکرده و به آنها تمایل پیدا نکنید که آتش شما را فرا می گیرد و در آن حال هیچ ولی و سرپرستی جز خدا برایتان نخواهد بود و یاری نخواهید شد.

۱. (وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ)؛

و یکدیگر را بر نیکی و تقویاری کنید و بر گناه و دشمنی با هم همکاری نکنید.

۲. (وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ)؛^۲

و ما به آنان که پیش از شما به آنها کتاب آسمانی داده شده بود و نیز به شما سفارش کردیم که تقوای الهی داشته باشید.

ارشاد و توصیه قرآن به همه امتها

شیخ بهاء الدین عاملی؟ ق؟ نقل کرده که شخصی از عارفان به شیخ و استاد خود گفت: مرا به وصیتی جامع وصیت فرما او در پاسخ گفت: من تو را وصیت می کنم به سفارشی که خدای رب العالمین به اولین و آخرین نموده است: (...)
وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ و ما به آنان که پیش از شما به آنها کتاب آسمانی داده شده بود، و نیز به شما سفارش کردیم که تقوای الهی داشته باشید.

۱. سوره مائده آیه ۲.

۲. سوره نساء آیه ۱۳۱.

بعد گفت: شکی نیست که خدای تعالی به صلاح عبد از هر کسی داناتر است و رحمت و رأفت او بالاتر از هر رافت و رحمتی است؛ پس اگر در دنیا خصلتی یافت می شد که بیشتر از تقوا به صلاح بندگان بود و خیر آنها را بیشتر در برداشت و بیشتر انسان را غرق در عبودیت می کرد، شایسته بود که خداوند آن را ذکر می کرد و بندگان خود را به آن توصیه می فرمود. اکنون که به ذکر تقوا اکتفا کرده، معلوم می شود که تقوا هرگونه نصیح، ارشاد، آگاهی، سداد و خیر وافر را در بر دارد.

ارشاد و رهنمود سوم امام در مورد قرآن

«وَأَحِلَّ حَلَالَهُ وَحَرَمَ حَرَامَهُ»؛

حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بشمار باید معیار کلی در حلال و حرام قرآن کریم باشد، نه خواسته های خام افراد و هواهای نفسانی و نافرجام مردم. به عبارت دیگر باید حکم به حلیت چیزی شود که قرآن آن را حلال شمرده و چیزی را حرام دانست که قرآن تحریم کرده است.

فرزند امیرالمؤمنین، حضرت مجتبی علیه السلام نیز درباره این موضوع می فرماید: ما بقى فى الدنيا بقية غير هذا القرآن فاتخذوه اماماً يدلکم على هداکم

وَأَنْ أَحَقَّ النَّاسُ بِالْقُرْآنِ مِنْ عَمَلٍ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَحْفَظْهُ وَابْعَدَهُمْ مِنْهُ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَانْ كَانَ يَقْرَأُهُ؛^۱

باقی مانده و یادگاری در دنیا نمانده جز این قرآن پس آن را امامی برای خود بگیرد که شما را برا هدایتان رهنمون شود و بی تردید سزاوارترین مردم به قرآن کسی است که بدان عمل کند؛

هر چند آن را از حفظ نخواند و دورترین مردم از قرآن کسی است که بدان عمل نکند؛ هر چند آن را قرائت کند.

و در کلام دیگری می فرماید:

ان هذا القرآن يعجنى يوم القيامة قائداً و سائقاً يقود قوماً إلى الجنة احلوا حلاله و حرموا حرامه و امنوا بمتشابهه و يسوق قوماً إلى النار ضيعوا حدوده و احكامه و استحلوا محارمه؛^۲

راستی که این قرآن روز قیامت می آید، در حالی که گروهی را به سوی دوزخ سوق داده و میراند و گروهی را به سوی بهشت هدایت می کند. آن کسانی که حلال آن را حلال دانسته و حرام آن را حرام شمردند و به متشابه قرآن ایمان آورده و پذیرفتند، به سوی بهشت می برد و آنها که حدود و مرزها و احکام آن را ضایع کرده، محرمات آن را حلال شمردند، به سوی دوزخ سوق خواهد داد.

۱. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ارشاد القلوب، ص ۱۰۲

۲. همان

آری، باید در این موضوع کمال توجه کرد؛ چنان که بعضی از گذشتگان سخت اهمیت می دادند. اکنون برای این که عظمت مطلب را بنگریم دو مطلب نقل می کنم:

۱. پاسخ مأمون به شکایت دخترش از امام جواد

۱. شیخ مفید؟ رح؟ می فرماید: روایت کرده اند که ام الفضل - همسر حضرت جواد علیه السلام - از مدینه نامه ای به پدرش مأمون نوشت و در آن نامه از حضرت جواد علیه السلام شکایت کرده بود که «انه یتسری علی و یغیرنی»؛ یعنی شوهرم روی من زنان دیگر ازدواج می کند. مأمون در پاسخ دخترش نوشت: انا لم نزوجك ابا جعفر لنحرم علیه حلالاً فلا تعاودی لذكر ما ذکرتم بعدها؛^۱ ما تو را به همسری ابا جعفر «امام جواد علیه السلام» در نیاوردیم که امر حلالی را بر او حرام کنیم.

پس بعد از این شکایتی را که از او کردی تکرار مکن.

اکنون اگر مأمون با آن بدیهایش چنین بگوید، جا دارد که مؤمنان واقعی جداً پای بند به حلال و حرام خدا باشند؛ هر چند به ظاهر به ضرر آن ها باشد.

داستانی از ابن سیرین

۲. ابن ابی الحدید می گوید: حکایت شده که ابن سیرین چهل ظرف روغن خرید. بعد غلام او در یکی از این ظرف های روغن موشی را دید.

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ص ۳۰۴.

ابن سیرین پرسید از کدام ظرف بود؟ او گفت: نمی دانم او هم آمد و همه آن روغن ها را دور ریخت.^۱

این داستان، حاکی از تقید به حلال و حرام و اهمیت دادن به حکم خداوند است.

سخن جاودان امیرمؤمنان

جان کلام در این مورد سخن امام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۷۶ است که می فرماید:

واعلموا عباد الله ان المؤمن يستحل العام ما استحل عاماً أول و يحترم العام ما حرم عاماً أول و أن ما احدث الناس لا يحل لكم شيئاً حرم عليكم و لكن الحلال ما احل الله و الحرام ما حرم الله؛

ای بندگان خدا آگاه باشید مؤمن کسی است که آنچه در آغاز (زمان پیامبر) حلال بوده اکنون نیز حلال بداند و آنچه را که در آغاز حرام بوده الان نیز حرام بداند و آنچه را که مردم به وجود می آورند و بدعت هایی که می گذارند، این جریانات و بدعت گذاری ها ذره ای از آنچه بر شما حرام بوده حلال نمی کند، بلکه حلال همان است که خدا حلال کرده و حرام آن است که خداوند تحریم فرموده است.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۱ ص ۱۸۶.

نامه طاووس یمانی

شایان توجه است: در کتابی که جمع آوری و تحقیق دو نفر از نویسندگان عرب به نام های عبدالبدیع صقر و مصطفی جبر است، نامه ای را از طاووس یمانی نقل کرده که به ظن قوی اقتباس از این کلمات نورانی علی علیه السلام است. آن جا زیر عنوان « موعظه طاووس به عمر بن عبدالعزیز » آمده است:

« عمر بن عبدالعزیز نامه ای به طاووس نوشت و درخواست ارشاداتی کرد، او در پاسخ ده جمله را نوشت و حتی یک حرف بر آن نیفزود؛ او بعد از مراسم سلام نوشت:

ان الله عز وجل انزل کتاباً و أحل فیہ حلالاً و حرّم فیہ حراماً و ضرب فیہ امثالاً و جعل بعضه محکماً و بعضه متشابهاً فأحل حلال الله و حرّم حرام الله و تفکر فی أمثال الله و أعمل بمحکمه و آمن بمتشابهه؛ والسلام.^۱

تحقیقاً خدای عزیز و جلیل کتابی را فرو فرستاد و در آن اموری را حلال و اموری را حرام کرد و در آن مثل هایی آورد و بعضی از آیات آن را محکم و بعضی متشابه قرار داد. پس اینک تو حلال خدا را حلال بدان و حرام خدا را حرام و در مثل هایی که قرآن آورده بیندیش و به محکّمات آن عمل کن و به متشابه آن مؤمن باش والسلام.

چهارمین رهنمود امام در مورد قرآن

«و صدق بما سلف من الحق»

آنچه از حقایق زندگی پیشینیان در قرآن آمده تصدیق کن.

می دانیم که پیش از ما و اعصار ما و پیش از عصر اسلام، اتفاقاتی صورت گرفته و پیامبرانی برای هدایت قوم خودشان آمده اند؛ امت های ایشان با آنان رویارویی ها نموده، برخوردهایی داشته اند و در این رابطه حوادثی رخ داده است که قرآن کریم این موارد را ذکر می کند؛ اکنون اینها را باید تصدیق کرد. جریان حضرت ابراهیم و نوح و موسی و عیسی علیهم السلام از حقایقی است که قرآن کریم آنها را بیان کرده است؛ پس باید آنها را تصدیق کرد و درس لازم را از آنها گرفت.

امت های پیشین حوادث و وقایع تلخ و شیرین بسیار داشته اند. گروه هایی انبیای الهی را تکذیب می کردند و پرچم مخالفت با آن رجال الهی را بلند می نمودند و گروهی هم تصدیق می کردند و چه بسا در این مسیر با دشوارترین شرایط مواجه می گردیدند و شکنجه های عظیم را تحمل می نمودند. هرکدام از این وقایع و حوادث می تواند درهایی به روی انسان باز کند و انسان این عصر را با انسان های عصرهای پیشین پیوند دهد و آموزش های لازم را به انسان های دور دست و متأخر بدهد و راهنمایی های جاوید و پرارزشی برای نسل های بعد داشته باشد و انسان ها را در طی اعصار لاحق به سوی خوبی ها و فضایل سوق دهد.

درس گرفتن از گذشته برای آینده

«و اعتبر بما مضى من الدنيا ما بقى منها فانّ بعضها يشبه بعضاً و آخرها لاحق بأولها و كلها حائل مفارق».

از گذشته دنیا برای باقی مانده آن عبرت بگیر، چرا که بعضی از آن شبیه بعض دیگر است و پایانش به آغاز آن ملحق می گردد ولی تمام آن گذرا و ناپایدار است.

راغب در مفردات، صفحه ۳۰۲ گوید: «اعتبار و عبرت حالتی است که انسان از شناخت آنچه مشاهد و دیدنی است به شناخت آنچه مشاهد او نیست می رسد و راه می یابد؛ چنان که خداوند می فرماید: { إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ }^۱.

آری، زندگی این جهان مجموعه حوادث مختلف و رویدادهای تلخ و شیرین و نشیب و فرازهای گوناگون و حالات اضداد از صحت و سلامت و بیماری، یا غنا و ناداری است؛ مثلاً هر انسانی مدتی از عمر خود را در رفاه و راحتی و مدتی را در بلا و سختی ها می گذراند و بخشی از زندگی را در سلامتی و بخشی دیگر را در بیماری و مرض به سر می برد. تمام انسان های گذشته این چنین بوده اند و جریان حیات این جهان براین منوال و مجرا بوده؛ آینده دنیا هم همین گونه است.

از این رو، با این همه تحول و پیشرفت که در عالم طب پدید آمده ریشه های بیماری ها از زمین برکنده نشده و اگر راه علاج یک بیماری را به دست آوردند در برابر آن، بیماری های تازه ای پدیدار گردیده و همین طور آن همه دانش اقتصادی و فعال شدن و به راه افتادن مراکز مولد ثروت نتوانسته فقر را مهار کند و ریشه کن بنماید. بالاخره باید از رویدادهای گذشته دنیا برای آینده آن عبرت گرفت و از مرگ رفتگان و نسل های پیشین فهمید که این نسل هم همان سرانجام را در پیش دارد:

وما نحن إلا مثلهم غیر اینا أقمنا قليلاً بعدهم ثم نرحل
وما نیستیم مگر همانند آنان جز این که ما بعد از آن ها کمی می مانیم، آنگاه
کوچ خواهیم کرد.

۱. داستان هایی عبرت انگیز

در حالات نعمان بن منذر آمده که روزی زیر درختی فرود آمد تا در سایه آن آرامش بیابد. در این هنگام عُدی به او گفت ای پادشاه می دانی این درخت چه می گوید؟ پس این اشعار را إنشاد کرد و خواند

رب ركب قد أناخوا حولنا يمزجون الخمر بالماء الزلال

ثم أضحوا عصف الدهر بهم وكذاك الدهر حالاً بعد حال

«چه بسیار سوارانی که بر گرد ما بار انداختند شراب را با آب زلال ممزوج کردند و خوردند سپس در روزی تندباد حوادث روزگار بر آنان وزید و هلاک شدند و روزگار همواره چنین است؛ روزی بعد از روز دیگر».

پس خواب و آسایش آن روز بر نعمان تلخ گردید و نشاط او گرفته شد.^۱ همچنین در واقعه ای دیگر نقل شده که وقت دیگری عُدی با نعمان بود و در حال پیمودن راه، مشرف به گورستان شدند و عُدی شعری از زبان مردگان برای نعمان خواند:

ایها الרכب المحثون علی الأراض تدبون

كما أنتم کُنّا و کما نحن تصیرون^۲

ای کاروانی که با نشاط و سرعت بر روی زمین حرکت می کنید! ما هم روزی مثل شما بودیم و «اینک در دل خروارها خاک خفته ایم» و شما هم در آینده همانند ما خواهید شد.

بیش از چند دهه قبل در قطر بودم، دوستی روحانی که خود عرب و ظاهراً اهل قطیف بود و به قطر آمده بود، در جلسه ای که از این جانب دیدن کرد داستانی عبرت آموز نقل نمود و بنده از او خواستم که آن را در دفتر یادداشت هایم برای

۱. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر «مجموعه ورام»، ج ۲ ص ۲۳.

۲. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر «مجموعه ورام»، ضمناً در ص ۲۰۱ نیز داستان عبرت آموز جالبی دارد.

یادگار بنویسد و آن روحانی محترم اجابت کرد و اینک آن را از آن دفتر نقل می کنم.

« مأمون بن ذی النون » از ملوک اندلس بود. او امر کرده بود دریاچه ای را حفر کنند و سامان دهند و قصری را در وسط آن دریاچه بنا کنند و نیز دستور داد که وسط آن قصر قبه ای بسازند که از اطراف و جوانب آن آب از دریاچه بر آن فرو ریزد. همه این کارها به دستور او انجام شد. او روزی در این قصر دیدنی و قبه مخصوص نشسته بود و صفا می کرد؛ ناگهان ندایی از هاتفی شنید و آن گوینده این دو شعر را می خواند

اتبنى بناء الخالدين و إنما مقامك فيها لو عقلت قليل

لقد كان فى ظل الأراك كفاية لمن كان يوماً يقتضيه رحيل
قصد داری بنایی جاودان بسازی، در حالی که اگر عقل بورزی، درمی یابی که جایگاهت در این دنیا اندک و ناپایدار است. در سایه درخت اراک، آرامشی کافی بود، برای کسی که روزی، ناچار به کوچیدن از این دنیا شود.
او از شنیدن این آوای عبرت آموز وحشت زده شد و رختخواب طلبید و در بستر افتاد و بعد از سه روز از دنیا رفت.

۲. اشعار تکان دهنده ابوالعتاهیه در مجلس هارون

اسماعیل بن قاسم معروف به «ابوالعتاهیه» یگانه زمان خود در فصاحت کلام و سرودن اشعار بود؛ خاصه در زهدیات و مذمت دنیا سرآمد بود.^۱

یک وقت هارون عباسی محفل سرور و شادمانی تشکیل داد؛ مجلس را مزین نمود و انواع غذاها و وسایل عیش و نوش را فراهم کرد. در این اثنا اظهار تمایل کرد که کسی از شعرا بیاید و مجلس عیش و نوش او را توصیف نماید؛ از این رو فرستاد ابوالعتاهیه را آوردند. او آمد هارون به او گفت: مجلس ما را با شعر خود تعریف و توصیف کن او گفت:

عش ما بدالك سالماً فی ظل شاهقة القصور

هر چه می خواهی با صحت و سلامت تن در سایه این قصرهای بلند و
با نشاط و سرور دمساز باش
هارون گفت: احسنت بعد چی؟
او گفت:

تسعی إليك بما اشتھیت لدی الرواح و فی البکور

برای تو هر چه بخواهی و اراده کنی در صبح و شام به زودی فراهم می شود.
هارون باز هم گفت: احسنت بعد چی؟
او گفت:

فاذا النفوس تقعقت فی ضیق حشرجة الصدور

۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۷۷۹-۷۸۳؛ محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج ۱،

پس زمانی که نفسها در تنگنای سینه قرار گرفت وقت مرگ که فرا رسید
 هارون از بس مست و مخمور بود هنوز هم توجه نداشت؛ لذا بازهم گفت:
 احسنت آنگاه چی؟
 ابوالعتاهیه گفت:

فَهْنَاكَ تَعْلَمُ مَوْقِنًا مَا كُنْتُ إِلَّا فِي غُرُورٍ

پس آن زمان به یقین می فهمی که همه این بساط و تشکیلات تو در غرور و
 غفلت بوده است.

هنگامی که هارون این کلمه را شنید به خود آمد و چنان گریه کرد که محاسنش
 تر شد. فضل بن یحیی گفت: هارون تو را آورد که او را خوشحال کنی، ولی
 مایه غم و اندوه و ناراحتی او را فراهم آوردی.

هارون گفت: کار نداشته باشید او ما را در غفلت و غرور و کوری دید و نخواست
 بر غفلت ما افزوده شود.^۱

آری، ابوالعتاهیه راست می گفت چون هارون در حال مرگ می گفت: مَا أَغْنَى
 عَنِّي مَالِيهِ، هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ^۲ اموال من مرا بی نیاز نکرد - و هیچ عذابی را از
 من دفع ننمود - قدرت و حکومت من از دست رفت.

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۷۳، ص ۳۰۳؛ خوانساری، سید محمد باقر، روضات الجنات طبع

قدیم، ص ۱۲۰.

۲. سوره حاقّة آیه ۲۸ و ۲۹.

۳. بهترین بیان در عبرت و درس گرفتن از روزگار

بهترین بیان راجع به وضع دنیا و فناى آن بیان قرآن کریم است که می فرماید:
 کم ترکوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ، وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ،
 كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ، فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا
 مُنْظَرِينَ^۱

آنان - غرق شدگان در دریا از امت موسی یعنی فرعون و یاران او- چه بسیار
 باغ ها و چشمه سارها از خود به جای گذاشتند و کشتزارها و قصرهای زیبا و
 گران قیمت و نعمت های بزرگ و فراوان دیگر که در آن متنعم و خوش بودند
 اینچنین بود - ماجرای آنان - و ما اموال و حکومت آنان را میراث برای اقوام
 دیگر قرار دادیم؛ پس نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و نه در وقت نزول
 عذاب به آنها مهلتی داده شد.

۴. عبور امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر مدائن

روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عبورشان بر مدائن افتاد و
 چون آثار کسری و مشرف بودن آنها را بر خرابی دیدند، شخصی که با آن
 حضرت بود گفت:

جرت الرياح على رسوم ديارهم فكأنهم كانوا على ميعاد
 واذا النعيم وكل ما يلهي به يوماً يصير إلى بلى و نفاذ

باد بر آثار ویران شده دیار آنان وزید بس گویا آنان از آغاز در میعادگاه خود و در جهان آخرت بودند و آنگاه که نعمت ها و هر چه با آن سرگرمی حاصل می شود روزی به سوی فرسودگی و نیستی خواهد رفت.

حضرت فرمود: چرا نگفتی کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة كانوا فيها فاكهين كذلك و أورثناها قوماً آخرين فما بكت عليهم السماء والارض و ما كانوا منظرين ؟

سپس خود فرمود: «ان هولاء كانوا وارثين فاصبحوا موروثين لم يشكروا النعمة فسلبوا دنياهم بالمعصية اياكم و كفر النعم لا تحل بكم النقم»^۱؛ یعنی این ها وارث پیشینیان بودند ولی خود از بین رفتند و دیگران از اینها ارث بردند؛ شکر نعمت نکردند و با انجام گناه دنیای خود را از دست دادند. پیرهیزید از کفران نعمت تا نقم و عذاب الهی به شما نرسد.

۵. اشعاری عبرت انگیز

خاقانی می گوید:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آینه عبرت دان

پرویز که بنهادی بر خوان تره زرین

زرین تره، کو بر خوان؟ رو کم ترکوا بر خوان

۱. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۴۳؛ محدث قمی، سفينة البحار، ج ۲، ص ۵۳۱ ماده مدن (اندکی با

سرورک فی الدنيا و حسرة و عیشک فی الدنيا محال و باطل
 الا انما الدنيا کمنزول راکب
 اناخ عشياً و هو فی الصبح راحل^۱
 سرور و شادمانی تو در دنیا فریب و اسفبارست و زندگی تو در دنیا محال، و
 آخر از هم پاشیده خواهد شد. آگاه باش که دنیا همانند منزل موقت یک سوار
 مسافر است که شب در آن جایگزین می شود و هنگام صبح از آن جا کوچ می
 کند.

بالاخره آن قدر آیات و خطبه ها و کلمات و داستان های عبرت آموز و شعرهای
 توجه دهنده زیاد است که قابل احصا و شماره و ذکر نیست.
 آری، بالاخره همه مظاهر دنیا زائل و نابود شدنی و مفارق است.

۶. نامه عبرت انگیز حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هارون

مرحوم سید محسن امین عاملی رحمه الله از تاریخ خطیب بغدادی نقل کرده
 که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نامه ای برای هارون از زندان فرستاد
 و در آن نوشته بود:

«انه لن ینقضی عنی یوم من البلاء حتی ینقضی عنک معہ یوم من الرخاء حتی
 تقضی جمیعاً إلی یوم لیس له انقضاء یخسر فیہ المبطولون»^۲.
 به جدّ می گویم که روزی از بلا و گرفتاری من نمی گذرد؛ مگر آن که روزی از
 خوشی و ناز و نعمت از تو می گذرد و به سر می آید تا آن که همه این ایام بگذرد

۱. بیهقی، محمد بن حسن، دیوان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ص ۳۱۵.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳؛ امین عاملی، سید محسن، المجالس السنیة، ج ۲ ص ۳۵۷.

و به روزی برسیم که انقضا ندارد و تمام شدنی نیست که در آن روز اهل باطل دچار خسران و زیان کاری خواهند گردید.

بزرگداشت اسم مبارک خداوند

«وعظم اسم الله أن تذكره إلا على حق»؛

نام خدا را بزرگ بشمار که آن را جز به حق ذکر نکنی
این جمله مبارک رهنمودی بس عالی است و ادب انسان را در مقابل خداوند
بزرگ بیان می کند تعظیم نام خدا که بر همه لازم و واجب است، ایجاب می کند
که انسان جز در موقعیت حق آن را به کار نبرد.

نباید به نام خدای سبحان سوگند یاد کرد؛ مگر به حق، و این
مقتضای تعظیم ذات ذوالجلال و لایزال الهی است.

شهید اول در باب قضا به هنگام بحث از یمین می گویند: «مستحب است برای
حاکم که سوگند یاد کننده را پیش از قسم یاد کردن موعظه کند. و شهید ثانی
فرموده: «وترغبه فی ترک الیمین اجلالاً لله تعالی و خوفاً

من عقابه علی تقدیر الکذب و یتلو علیه ما ورد فی ذلك من الأخبار»^۱.

و مستحب است که او را تشویق و ترغیب کند که به خاطر خدای تعالی و ترس
از عقاب و کیفر او - اگر دروغ بگوید - ترک قسم کند و اخباری که در این
موضوع وارد شده را برای او بخواند و یادآوری نماید.

۱. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، روضة البهیة فی شرح لمعة الدمشقیة (محشی کلاتر)، ج ۳ ص

آری خداوند در قرآن کریم می فرماید
وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِّإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^۱؛

خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید و برای این که نیکی کنید و تقوا را پیشه سازید و در میان مردم اصلاح کنید سوگند یاد ننمایید و خداوند شنوا و داناست.

شیخ کلینی اعلی الله مقامه نقل کرده از ابو ایوب خراز که می گوید:
شیندم ابا عبدالله حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «لا تحلفوا بالله صادقین و لا کاذبین فانه عز وجل یقول: ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم».^۲
قسم به خدا نخورید؛ نه در حال صدق و نه در حال دروغ گویی زیرا خدا می فرماید: خداوند را در معرض قسم های خود قرار ندهید.

رسول خدا فرمود: من أجل الله ان یحلف به اعطاه الله خیراً مما ذهب منه^۳؛
کسی که به خاطر جلال الهی به خدا سوگند نخورد، خداوند بهتر از آنچه از دست او رفته به او عطا خواهد فرمود.

و نیز نقل کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «حواریون نزد حضرت عیسی علیه السلام جمع شده و گفتند «یا معلم الخیر ارشدنا» ای آموزگار خیر و خوبی ما را راهنمایی کن.

۱. سوره بقره آیه ۲۲۴.

۲. شیخ کلینی، روضه کافی، ج ۷ ص ۴۳۴.

۳. همان.

او در پاسخ فرمود: ان موسى نبی الله امرکم ان لا تحلفوا بالله کاذبین و أنا امرکم ان لا تحلفوا بالله کاذبین و لا صادقین^۱؛ "موسی پیامبر الهی شما را امر کرد که به دروغ سوگند به خدا نخورید و من شما را امر می‌کنم که نه به دروغ نه به راست سوگند به خدا نخورید.

۱. امام سجاد علیه السلام و تعظیم اسم خداوند.

ابو بصیر می‌گوید: حضرت باقر علیه السلام برایم نقل کرد که برای پدرم زنی بود از خوارج یکی از غلامان حضرت به او عرض کرد: در نزد شما زنی است که از جدّت تبری می‌جوید. پدرم او را طلاق داد، آن زن ادعای صداق خود را کرد و طی مرافعه حضرت را نزد حاکم مدینه برد. امیر مدینه گفت: «یا علی اَمَا أَنْ تَحْلِفَ وَأَمَّا أَنْ تَعْطِيَهَا حَقَّهَا؛ ای علی بن الحسین علیه السلام یا قسم بخور و یا مهریه او را بپرداز پدرم به من فرمود ای فرزند چهارصد دینار به او بده. عرض کردم پدرم جان من فدایت آیا شما محق نیستید؟ فرمود: چرا ای فرزند، وَلَكِنِّي أَجَلَلْتُ اللَّهَ أَنْ أَحْلِفَ بِهِ يَمِينِ صَبْرٍ؛ ولی من خدای را بالاتر از این می‌دانم که به نام او سوگند یاد کنم؛ سوگندی که بر اثر حکم به آن الزام شده باشم.^۲

هرچند عبارت فوق را به مناسبت مورد سوگند به اسم پروردگار تفسیر کرده اند ولی به نظر می‌رسد که این معنا از باب ذکر یکی از مصادیق باشد و هدف

۱. همان.

۲. شیخ کلینی، روضه کافی، ج ۷ ص ۴۳۵

عبارت اعم از این است و از جمله این که نام خدا بالاتر از این است که انسان آن را وسیله نیل به دنیای خود قرار دهد و مسلمان نباید اسم خدا را یدک بکشد تا به اهداف مادی و زودگذر زندگی خود دست پیدا کند.

آن کسی که برای حفظ پست و ریاست خود و یا برای رسیدن به پست بالاتر و ریاست بیشتر دم از خدا می زند و نام خدا را می برد و از نام خدا مایه می گذارد، خیانتکاری بیش نیست که نام خدا را برای فریب مردم و جلب نفوس به سوی خود و جذب آرای بیشتر و راه یابی به قدرت آن را نردبان رسیدن به مقصد شوم خود گردانیده است.

این موارد به روشنی مصداق کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام می شود و انسان مسلمان معتقد به آن حضرت نباید از این رهگذر برای منافع شخصی خود استفاده کند چرا که این سوء ادب و خیانتی آشکار به معبود یگانه است.

۲. سوء استفاده از اسم خداوند و اولیای الهی

همین مطلب در مورد اولیای خدا نیز جریان دارد و باید مواظب بود که نام نامی و اسم گرامی آن عزیزان وسیله دنیا طلبی و ریاست خواهی و کسب جاه و مقام قرار نگیرد که با کمال تأسف در عصر ما این سوء استفاده ها از نام مبارک حضرت بقیة الله علیه السلام شایع و رایج است و کسانی عنوان دلداگی به امام زمان و یا امام زمانی بودن و یا عاشق امام زمان بودن و یا عاشق ولایت بودن یا یک انسان ولایتی بودن را وسیله قرار داده اند تا در میان توده های ساده دل نفوذ کنند و به مقاصد دنیایی و اهداف مادی خود دست یابند که این از گناهان بس

بزرگ است که توبه از آن بسیار مشکل خواهد بود و چه بسا که انسان توفیق توبه از آن را نیابد.

۳. رمز لزوم تعظیم در برابر اسم خداوند متعال.

مرحوم سید بن طاووس رحمه الله در کتاب های متعددی که دارد هر جا به اسم جلاله یعنی لفظ «الله» می رسد، دنبال آن عبارت و جل جلاله را می آورد.

مرحوم محدث قمی رحمه الله در حالات بشر حافی و سبب توبه او نقل کرده است او در راه به قطعه ای برخورد کرد که در آن «بسم الله الرحمن الرحيم» مکتوب بود و زیر پاها می رفت و پایمال می گردید. از این رو آن قطعه را برداشت و با در همی که داشت عطر خرید و آن ورقه را پاک و پاکیزه و معطر و خوشبو ساخت و آن را لای دیواری جای داد. پس در عالم خواب دید گویا گوینده ای می گوید ای بشر نام مرا پاک و معطر ساختی؛ من هم نام تو را در دنیا و آخرت پاک و پاکیزه و معطر می گردانم. چون صبح شد و بیدار گردید از کارهای ناروا و نادرست خود توبه کرد و ترک گناه نمود.^۱

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۰، ص ۱۸۱؛ محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج ۱ ماده بشر.

زیاد یاد مرگ کردن

«و أكثر ذكر الموت و ما بعد الموت»

و بسیار به یاد مرگ و عالم بعد از آن باش
یکی از عواملی که عایق و مانع انسان از بدی، گناه، فساد و شرارت می شود،
یاد مرگ است. آثار فواید و برکات یاد مکرر مرگ فراوان است و از این رو در
تعبیر امام علی علیه السلام لفظ «إكثار» به کار رفته است که غرض آن است
که به کمی از ذکر مرگ اکتفا نکنید بلکه پیوسته یاد مرگ بنمایید و نه تنها یاد
مرگ که یاد عوالم بعد از مرگ را نیز باید زیاد نمود که مشکلات آن عوالم و
مراحل هم دست کمی از مشکلات مرگ ندارد، بلکه هولناک تر است؛ چنان
که در مناجات پرسوز مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای حزین که بعد از
نماز شب خوانده می شود آمده «مولای یا مولای ای الاهیال اتذکر وأیها أنسی
و لو لم یکن إلا الموت لکفی کیف و ما بعد الموت أعظم وادهی»^۱؛ مولای
من ای مولای من کدام یک از هول ها و هراس ها را یاد کنم و کدامین را فراموش
، بنمایم در حالی که اگر هیچ هولی نبود جز هول مرگ همان کفایت می کرد چه
رسد به این که درد و رنج و هول و هراس بعد از مرگ، بزرگتر و وحشتناک تر
است.

۱. محدث قمی، حواشی مفاتیح الجنان، ص ۵۸۱.

۱. زیرک ترین تمام مردم

مرحوم دیلمی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اتدرون من اکسیکم؟ می‌دانید زیرک ترین شما چه کسی است عرض کردند: نه یا رسول الله! حضرت فرمود: اکثرکم للموت ذکراً وأحسنکم استعداداً له؛ آن کسی از شما که بیشتر از همه تان یاد مرگ می‌کند و از همه شماها آمادگی از برای مرگ بیشتر باشد.

عرض کردند: علامت و نشانه آن چیست؟ فرمود: «التَّجَافَى عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالتَّزُودُ لِسُكْنَى الْقُبُورِ وَالتَّأَهُبُ لِيَوْمِ النُّشُورِ»^۱ پهلوی کردن از دنیای غرور و فریب و روی آوردن به سرای خلود و جاودانگی و زاد و توشه برگرفتن برای سکونت و منزل گرفتن در قبر و آمادگی برای روز حشر و نشر (یعنی قیامت).

۲. فواید و آثار و برکات یاد مرگ

و اکنون فواید و نتایج ذکر موت و ما بعد موت را بنگریم:

شکسته شدن طغیان و سرکشی در وجود انسان

حضرت علی در نامه خود به محمد بن ابی بکر می‌فرمایند: «فاکثروا ذکر الموت عند ما تنازعکم إلیه أنفسکم من الشهوات فانه کفی بالموت واعظاً»^۲ به

۱. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ارشاد القلوب، ص ۵۸.

۲. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ج ۱ ص ۱۵۰؛ شیخ مفید، الأمالی، ص ۲۶۴؛ محدث قمی، سفینه البحار، ماده موت.

هنگامی که نفس شما را به سوی شهوات می کشاند و درگیری با آن دارید، زیاد یاد مرگ کنید زیرا کافی است که مرگ، واعظ انسان باشد. با وجود مرگ نیازی به واعظ دیگر نیست.

یاد مرگ شکننده لذات غرور آفرین است؛

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ضمن کلامی که اکنون از آن حضرت نقل کردیم، می فرماید رسول خدا فرمود: «اکثروا ذکر الموت فانه هادم اللذات»^۱ یاد مرگ کنید که آن منهدم کننده لذات است.

یاد آخرت بازدارنده انسان از معصیت.

محدث قمی رحمه الله نقل می کند که به امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفته شد:

برای چه مجاورت قبرستان را اختیار فرمودی؟ فرمود: «إني اجدهم جيران صدق يكفون السيئة و يذكرون الآخرة»^۲؛ زیرا آنان همسایگان با صدق و صفایی اند که آدمی را از گناه باز می دارند و آخرت را به یاد انسان می آورند.

این ها و جز اینها، همه برکات یاد مرگ است و از این رو اگر به کلی یاد مرگ از ذهن انسان رفت و روز واپسین عمر فراموش شد، خسارت های جبران

۱. همان.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱ ص ۱۳۲؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۶۳.

ناپذیری به بار می‌آورد و آدمی از همه آن فواید، برکات و آثار خیر محروم خواهد شد.

۳. آنجا که پیامبر مردی را شایسته ستایش نمی‌بیند

شیخ ورام بن ابی فراس رحمه الله نقل کرده که نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله نام مردی برده شد و حاضران از او مدح و ستایش بسیار کردند و او را ثنای فراوان فرستادند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: رفیقان از جهت یاد مرگ چگونه است و تا چه حد به یاد مرگ بوده و ذکر آن می‌نمایند؟ عرض کردند: ما نشنیدیم که یاد مرگ بکند. حضرت فرمودند: «فان صاحبکم لیس هناک»؛ بنابراین آن دوست شما در جایگاه ثنا و ستایش قرار ندارد.

و اکنون بنگریم که ما و جامعه ما که دنبال شادی بی‌مرز و حسابیم؛ از این رو کمتر یاد مرگ می‌کنیم بلکه احياناً از ذکر و نام آن روی گردان و سخت‌گیرانیم از همان قماش نباشیم که پیامبر ما را لایق و درخور ستایش نداند.

۱. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر «مجموعه ورام»، ج ۱ ص ۲۶۹.

شرایط تمنای خردمندانه مرگ

«ولا تتمن الموت الا بشرط وثيق»

و آرزوی مرگ مکن مگر با شرایط محکم و استواری.

آری کسی میتواند آرزوی مرگ کند که زمینه های مساعدی برای آن فراهم کرده باشد و امید سعادت و روسفیدی داشته باشد؛ وگرنه کسی که سراپا آلودگی است آرزوی مرگ کردنش چه معنا دارد؟

ابن ابی الحدید ذیل این کلمه می گوید: «هذه كلمة شريفة عظيمة القدر»^۱؛ این کلمه سخنی شریف و بسیار ارزشمند است.

بالاخره آرزوی مرگ مکن مگر این که از اعمال شایسته خود اعتماد داشته باشی که تو را به بهشت می رساند و از آتش دوزخ می رهاند و این همان معنای فرموده خداوند به یهود است که فرمود:

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ^۲ بگو

ای کسانی که یهودی هستید اگر می پندارید که شما دوستان خدايید نه مردم دیگر پس آرزوی مرگ کنید و هرگز آنها به خاطر دستاوردهایی که پیش فرستاده اند آرزوی مرگ نخواهند کرد و خدا به حال ستمکاران آگاه است.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۲ ص ۵۵۴.

۲. سوره جمعه آیات ۶ و ۷.

۱. حضرت موسی و مردی که آرزوی مرگ می کرد

حضرت موسی علیه السلام شنید که مردی آرزوی مرگ می کرد؛ به او فرمود: آیا میان تو و خداوند قرابت و خویشاوندی است که تو را به خاطر آن حمایت کنند؟ عرض کرد: نه.

فرمود: «فهل لك حسنات تزيد على سيئاتك»؛ آیا برای تو حسنات و خوبی هایی هست که بر سیئات و بدیهای تو زیادتی داشته باشد؟ عرض کرد: نه فرمود: «فاذا انت تتمنى هلاك الابد»؛^۱ پس تو در این هنگام و با این وضع که داری آرزوی هلاک همیشگی را می کنی.

۲. آمرزش رمز راحتی پس از مرگ

بلال در محضر پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: «ماتت فلانة فاستراحت»؛ فلان زن مرد و راحت شد، پیامبر از سر اعتراض فرمود: «انما استراح من غفر له!»؛ کسی با مرگش راحت می شود که آمرزیده شده باشد.^۲ آری، آنان که زندگی را در راه خدا گذرانیده اند می توانند چنین آرزویی کنند مانند امام امیرالمؤمنین علیه السلام.

۱. اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۲۵۲؛ محدث قمی، سفینه

البحار، ج ۲، ماده «موت».

۲. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبيه الخواطر «مجموعه ورام»، ج ۲ ص ۲۲۴.

۳. چستی آمادگی مرگ

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسش شد که استعداد و آمادگی برای مرگ چیست؟ فرمود: «أداء الفرائض و إجتناّب المحارم والإشتمال علی المکارم ثم لا یبالی أَوْقَعَ علی الموت أم وقع الموت علیه»؛ آمادگی مرگ به این امور است انجام دادن فرایض الهی و دوری کردن از محرمات خدا و در برداشتن مکرمات ها و بزرگواری ها و اخلاق فاضله. پس هنگامی که این امور برای انسان فراهم شد و تحقیق یافت بعد از آن باکی نداشته باشد که او بر مرگ واقع شود و یا این که مرگ بر او واقع گردد.

و آنگاه فرمود: «والله ما یبالی ابن ابی طالب أَوْقَعَ علی الموت ام وقع الموت علیه»؛^۱ به خدا سوگند برای فرزند ابوطالب مهم نیست که او بر مرگ واقع شود و با این که مرگ بر او واقع گردد.

آری، آن انسان الهی و آسمانی بایسته و شایسته است که آن چنان باشد و این چنین بگوید.

راجع به کانت نوشته اند که این فیلسوف اخلاقی آلمانی به دوستانش می گفت: از مرگ باک ندارم و اگر به من خبر بدهند امشب می میری، خواهم گفت: فرمان خدا راست، اما خدا نکند که کسی به من بگوید: یک تن به سبب تو روزگارش تلخ شده است.^۲

۱. شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۷۳؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲. فروغی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا، ج ۲ ص ۱۹۳.

مخفی نماند که شیخ محمد عبده مصری عبارت فوق یعنی محل بحث را طور دیگر و به معنای دیگر تفسیر کرده و می گوید: «أی لا تقدم الموت رغبة فيه إلا إذا علمت أن الغاية أشرف من بذل الروح والمعنى لا تخاطر بنفسك فيما لا تفيد من سفاسف الأمور»؛ از سر میل و علاقه رو به مرگ مرو مگر آنگاه که بدانی هدفت شریف تر و ارزشمندتر از بذل روح و جان است و مقصود این است که جان خود را برای امور پست و بی ارزش و اهداف بد و زشت به خطر نینداز.

بهترین معیار در زندگی انسانی و اعمال آدمی

«واحذر كل عمل برضاه صاحبه لنفسه و يكره لعامة المسلمين واحذر كل عمل يعمل به في السرو يستحي منه في العلانية واحذر كل عمل اذا سئل عنه صاحبه انكره أو اعتذر منه»؛

دوری کن از هر عملی که صاحب آن برای عامه مسلمانان ناپسند می شمارد. و پرهیز از هر عملی که آدمی آن را در پنهانی انجام می دهد، ولی در ظاهر و آشکار از آن شرم و حیا می کند و انجام نمی دهد. و احتراز کن از هر عملی که اگر از انجام دهنده آن پرسش شود انکار می کند و یا پوزش می طلبد و از انجام آن عذرخواهی می نماید.

جای تردید نیست که انسانها از بخشی از کارها ممنوع می باشند و باید خود را از آن اعمال نگه دارند و آلوده بدانها نشوند و این گونه اعمال کارهای بد، زشت و ناروا نامیده می شوند و گاهی هم به صورت معین در نصوص اسلامی

از آنها اسم برده شده است؛ مانند زنا، شرب خمر، قمار، دروغ، غیبت، تهمت و امثال اینها.

سخن بالا عهده دار یک بیان کلی از اعمال بد است و وجه تمایز آن را از اعمال خوب و پسندیده بیان می‌کند. امام علیه السلام در این قسمت، گناه و بدی و خلافکاری را در تحت سه عنوان معرفی فرموده و به اجتناب و دوری از آنها امر می‌کند.

- عملی که انسان آن را برای خود می‌پسندد و از آن خشنود است ولی از دیگران نمی‌پسندد و خورده می‌گیرد و انتقاد می‌کند و مردم را بر انجام آن عمل ملامت و سرزنش می‌نماید. این نشانه عمل بد و خلاف است، زیرا اگر به راستی عمل خوب و پسندیده‌ای بود نباید در مورد دیگران نگرانی داشته باشد و از این که آنها انجام دهند زبان به نقد و عیب جویی بگشاید.

این عمل بد بوده، اما در مورد خودش بدی آن را نادیده گرفته و اغماض می‌کند تا خواسته‌های نفس خود را ارضا کرده باشد.

لا تته عن خلق و تأتی مثله عار علیک اذا

فعلت عظیم

از اخلاق و رفتاری نهی مکن، در حالی که مانند آن را انجام می‌دهی؛ اگر چنین کاری کنی عیب و ننگی بزرگ بر تو خواهد بود.

- هر کاری که در خفا و پنهانی و دور از دید دیگران انجام دهیم، ولی در نظر دیگران و به صورت علنی و آشکار از انجام آن حیا می‌کنیم،

عمل بدی است، زیرا اگر به راستی خوب بود، چرا باید از انجام آن به صورت آشکار و در نظر دیگران دغدغه و ناراحتی داشته باشیم و حیا کنیم و شرم مانع ما از انجام آن گردد؟ اگر عملی این خصوصیت را داشت، باید دانست که آن عمل خلاف و انحراف است و باید از آن بر حذر بود و از آن اجتناب کرد.

- هر عملی که اگر انسان بعد از انجام آن مورد سوال و یا مؤاخذه قرار گیرد، انکار می‌کند و از خود سلب و نفی مینماید و اگر نتوانست آن را از خود نفی کند و خویشتن را مبرا از آن قلمداد نماید و بالاخره به گردن نهاده شد، زبان به عذرخواهی گشوده و پوزش می‌طلبد. این عمل حتماً ناروا است و گرنه کار صحیح و عمل درست که انکار کردن ندارد و هرگز کسی از عمل خوب زبان به اعتذار نمی‌گشاید و عذرخواهی نمی‌کند، لابد این عمل بد و خلاف و ناپسند بوده که یا به کلی منکر انجام آن می‌شوند و یا با ثبوت انجام از آن عذرخواهی می‌کنند اینها معیارهایی وجدانی است که هر کس با مراجعه به وجدان خود می‌تواند کار خوب را از کار بد تشخیص دهد. مشابه این کلمات در سخنان بزرگان دین و انبیا و پیامبران الهی و امامان معصوم کم نیست.

۱. گزینش یک جمله از همه کتاب تورات

شیخ ورام بن ابی فراس رحمه الله نقل کرده که بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: مطالب تورات زیاد است؛ بنابراین مقداری که قابل حفظ کردن باشد از آن کتاب برای ما انتخاب کن.

حضرت موسی علیه السلام در پاسخ آنان فرمود: «ما تحبون ان یصحبکم به الناس فاصحبوهم به»؛^۱ بدان گونه که دوست دارید مردم با شما مصاحبت کنند، با مردم همان گونه مصاحبت کنید.

حضرت علی علیه السلام نیز می فرماید: «اکبر العیب أن تعیب ما فیک مثله»؛^۲ بزرگترین عیب‌ها این است که آنچه را که در وجودت است عیب دیگران بنمایی و انتقاد کنی.

و حضرت امام جواد علیه السلام می فرماید: «لا تکن ولی الله فی العلانیة عدوًّا له فی السرة»؛^۳ نکند که در آشکار و در انظار مردم دوست خدا، اما در سر و خفا دشمن او باشی.

۲. وصایای پیامبر بزرگوار

ابویوب خالد بن زید نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و عرضه داشت: ای رسول خدا! مرا وصیت کن، ولی کم و مختصر باشد که بتوانم آن را حفظ

۱. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر «مجموعه ورام»، ج ۲ ص ۲۵.

۲. نهج البلاغة، کلمه ۴۰۴ از کلمات قصار.

۳. شامی، یوسف بن حاتم، الدر النظیم، ص ۷۱۴؛ محدث قمی، الأنوار البهیة، ضمن حالات امام جواد علیه السلام.

کنم. حضرت فرمود: «أوصيك بخمس باليأس عما في أيدي الناس فانه الغنى و اياك و الطمع قانه الفقر الحاضر وصل صلاة مودع و اياك و ما تعتذر منه و احب لأخيك ما تحب لنفسك»^۱؛

من تو را به پنج چیز سفارش می‌کنم از آنچه در دست مردم است یأس داشته باش که این حالت، همان غنا و بی‌نیازی است و از طمع بپرهیز که آن فقر حاضر و نقد است و نماز بخوان بمثل کسی که با نماز وداع می‌کند و آخرین نماز اوست و بپرهیز از عملی و سخنی که ناچار شوی از آن عذر بخواهی و هر چه را برای خودت دوست داری برای برادر دینیت نیز دوست بدار.

۳. توصیه‌های حذیفه در حال مرگ به فرزندش

نقل شده است که حذیفه بن یمان، یار پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام مرگ فرزند، خود را طلبید و به او وصیت کرد: «يا بنی اظهر اليأس عما في أيدي الناس فان فيه الغنى و اياك و طلب الحاجات إلى الناس فانه فقر حاضر و كن اليوم خيراً منك امس و اذا صليت فصل صلاة مودع للدنيا كانك لا ترجع و اياك و ما يعتذر منه»^۲؛ فرزندم چشم نداشتن خود را به آنچه در دست مردم است آشکار کن که این حالت خود عین بی‌نیازی است و بپرهیز از این که حاجت خود را از مردم درخواست کنی؛ زیرا این خود عین فقر و ناداری است و همواره امروز بهتر از دیروز باش و هنگامی که نماز می‌خوانی چنان نماز بگذار که

۱. شیخ طوسی، الامالی، ص ۵۰۸؛ محدث قمی، الکنی و الالقاب ج ۱ ص ۱۱.

۲. شیخ صدوق، الامالی، ص ۳۲۳؛ محدث قمی، سفینه البحار، آخر باب «حذف».

گوئی آخرین نماز تو است و هرگز بدان بازگشت نداری و از سخن یا عملی که باید از آن عذرخواهی کنی پرهیز.

این دو وصیت مشترکاتی دارند و موارد افتراقی؛ از جمله مشترکات این است:

- انسان خود را به کلی از آنچه در دست مردم است ناامید قرار بدهد که

این خود بهترین غناست؛

- انسان طمع نداشته باشد یا نزدیک به آن، طلب حاجت از کسی نکند

که این خود فقر حاضر و بالفعل است؛

- در نماز چنان باشد که گویی با زندگی وداع می‌کند و این آخرین نماز

اوست؛

- پرهیز از عملی کند که نیازمند به عذرخواهی باشد.

متفردات اینها این است که در روایت رسول خدا آمده بود:

احب لا خیک ما تحب لنفسک؛ برای برادرت دوست بدار، آنچه را که برای

خودت دوست می‌داری؛

و در وصایای حذیفه آمده: «وکن الیوم خیراً منك امس»؛ امروز بهتر از دیروز

باشی بالاخره باید کار را چنان محکم و خالی از عیب قرار داد که زمینه اشکال

و ایرادی باقی نماند تا انسان محتاج به عذرخواهی شود؛ به ویژه آن که گاهی

کار انسان آن قدر تبعات و پیامدهای تحمل ناپذیر دارد که عذر انسان به کلی

پذیرفته نمی‌شود.

۴. وصف امام علی علیه السلام به زبان احنف بن قیس برای معاویه

شیخ ورام نقل کرده که معاویه از احنف بن قیس در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیده و او در پاسخ گفت:

«کان آخذاً بثلاث تارکاً لثلاث:

۱. آخذاً بقلوب الرجال اذا حدث؛ ۲. حسن الاستماع اذا حدث؛

۳. ایسر الامرین اذا خولف

۱، تارکاً للمراء؛ ۲. تارکاً لمقارنۃ اللتیم؛ ۳. تارکاً لما یعتذر منه»^۱

او سه چیز را گرفته و سه چیز را به طور کلی رها کرده بود:

۱. قلوب رجال را به هنگام سخن گفتن - از فرط درستی و زیبایی کلام - در دست داشت؟

زمانی که کسی با او سخن می گفت، خوب استماع می کرد و خوب گوش می داد و توجه می کرد؛

هنگامی که با او مخالفت می شد، آسان ترین دوراه را می گرفت:

عفو می کرد، نه انتقام؛

تارک مراء و جدال بود؛

از مجالست با افراد پست دوری میکرد؛

هرگز کاری را که بعد از آن عذرخواهی کند، انجام نمی داد.

۱. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر «مجموعه ورام»، ج ۲ ص ۱۴.

آبرومندی و حفظ آبرو

«ولا تجعل عرضك عرضاً لنبال القول»؛

شرافت و آبروی خود را هدف و نشانه تیرهای سخنان مردم قرار مده. یکی از اموری که اسلام بسیار بر آن اهتمام دارد، عزت و آبرومندی مسلمانان است؛ اموری که مایه آبرومندی و مزید شرافت آدمی باشد، مورد تأکید دین و شریعت اسلام است و هر کاری که ارزش و بهای انسان را در جامعه کم کند و به شخصیت او خدشه وارد کند، مورد تحذیر اسلام می باشد. دستور العمل بسیار جالب فوق، از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در همین رابطه است. در این جمله شریف شخصیت و آبروی آدمی تشبیه به جسد آدمی شده و حرف ها و سخنان نقدگونه و عیب جویانه و تحقیر آمیز دیگران تشبیه به تیر شده است؛ حرفهای مردم درباره آدمی تیرهایی است که متوجه شخصیت و آبروی او می شود و انسان باید بکوشد در خلال زندگی حرکتی نکند و سخنی نگوید که مایه وهن او شود و شرافت و آبروی او خدشه دار گردد و حرف او بر سر زبانها بیفتد تا دیگران او را تحقیر کنند. پرگویی، تحمیل خود بر دیگران، سربار مردم شدن، بیکاری، از خود تعریف کردن، تملق گویی و مدح بیجا، و تعریف و ستایش بیش از حد و ده ها حالات و صفات دیگر همه از این قبیل است.

۱. داستان مرد فاضل مصری و یک شاعر پرگو

منفلوطی نویسنده معروف مصری از قول یکی از فضلا که نامه‌ای به وی نوشته و داستانی را در آن نامه نقل کرده چنین بازگو می‌کند: در راه شاعری با من برخورد کرد یک طومار بزرگی از اشعار خود در دست داشت و من می‌رفتم که در موعد معین که با کسی قرار گذاشته بودم حاضر شوم و چاره‌ای از این که طبق وعده، حضور پیدا کنم، نداشتم.

ولی این شاعر از من خواست که در همان نقطه قصیده‌ای از شعر ظریف و تازه خود را برای من بخواند و قرائت کند و من که کاملاً وضع شعرهای او را در دست داشتم از او عذر خواستم که من چنین وعده‌ای داده‌ام و از این رو می‌روم که در ساعت معین بر سر وعده لازم حاضر شوم. اما او نپذیرفت؛ از این رو او را به کنار راه بردم و او شروع به خواندن اشعار خود کرد و با کمال راحتی و بی خیالی ابیات خود را پشت سر هم می‌خواند؛ در حالی که احساس من چنین بود که هر شعری که می‌خواند قطره‌ای از شم است که در کام من می‌ریزد و دوست می‌داشتم که طومار شعرش را یک جا بر سر من بکوبد و مرگ من فرا رسد و از این بلای بزرگ و شکنجه عظیم راحت شوم.

مهم‌تر آن که هر شعری که می‌خواند کاملاً متوجه من می‌شد و خیره به من نگاه می‌کرد و نظر عمیق خود را متوجه من می‌نمود که بنگرد آیا چهره من از شنیدن اشعار او بشاش است یا گرفته و آیا شعر او مرا کاملاً جذب کرده یا نه، و اگر ملاحظه می‌کرد که چهره من درهم است سخت ناراحت می‌شد و بالاخره ادامه داد تا حدود پنجاه شعر را بازگو کرد و آنگاه توقف کرد و گفت:

این بخش اول از بخشهای قصیده است. گفتم مگر چند بخش است؟ گفت ده بخش و این که خواندم مختصرترین آنهاست.

به او گفتم اجازه بده به تو بگویم که شعرت بسیار زشت است و زشت تر از آن طولانی بودن آن است و از آن زشت تر صوت خشن و صدای زننده تو است و از همه اینها زشت تر این که تصور کردی که آن قدر رأی من سخیف و ذوق من فاسد است که از این شعر بارد و بی مزه تو خوشم می آید؛ به طوری که از دست رفتن و فوت کارم و هدفی که دارم برای من آسان می آید.

این را که گفتم با مشت به سینه ام کوبید. من هم عصا را بلند کردم و به قصد کشت به مغز او کوبیدم؛ به طوری که افتاد و غش کرد و قصیده از دستش افتاد و من دویدم آن را برداشتم و پاره کردم و خودم را از آن راحت نمودم و مردم را نیز از این مصیبتی که خود کشیده بودم راحت ساختم و پلیس آمد و ما را به کلانتری برد و سر انجام به زندان افتادم که اینک این نامه را از آن جا برای تو می نویسم.^۱

• توصیه همیشگی امام امیرالمؤمنین علیه السلام

شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: «حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همواره می فرمود: لیجتمع فی قلبك الافتقار إلى الناس والاستغناء

۱. منفلوطی، مصطفی لطفی، النظرات ، ج ۱، ص ۹۴.

عنهم فيكون افتقارك اليهم في لين كلامك و حسن بشرك و يكون استغناءك عنهم في نزاهة عرضك و بقاء عزك»^۱

معنا یا تفسیری که علامه مجلسی رحمه الله در مرآة العقول کرده این است که باید در معاشرت و برخورد با مردم هم مراعات حاجت و نیاز به آنان کنی و هم ملاحظه استغنا و بی نیازی خود را و عزم بر هر دو داشته باشی به این که در ظاهر با آنان رفتار کسی بنمایی که نیاز به آنان دارد و آن گونه با آنان تعامل داشته باشی، به این که نرم با آنها سخن بگویی و چهره‌ات برای آنان باز باشد. از طرفی با آنان معامله و رفتار کن؛ رفتار کسی که از آنها بی نیاز است؛ به این که عرض خودت را از آلودگی درخواستی از آنها منزّه بداری و عزت خود را باقی و نگه بداری به این که برای طمع‌های باطل خود را در برابر آنها ذلیل ننمایی.

• طرق سعادت در نگاه امام علی علیه السلام

مردی به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام! مرا به شیوه‌ای از طرق خیر و سعادت راهنمایی کنید که با آن نجات و رستگاری بیابم. حضرت فرمود:

«ایها السائل استمع ثم استفهم ثم استيقن ثم استعمل و اعلم أن الناس ثلاثة زاهد و صابر و راغب فاما الزاهد فقد خرجت الاحزان و الافراح من قلبه فلا يفرح بشيء من الدنيا ولا يأسى على شيء منها فاته فهو مستريح. و أما الصابر

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۹.

فانه یتمنایا بقلبه فاذا نال منها الجسم نفسه عنها لسوء عاقبتها و شنانها لو اطلعت على قلبه عجبت عن عفته و تواضعه و حزمه و اما الراغب فلا یبالی من این جاءتہ الدنيا من حلها أو من حرامها و لا یبالی ما دنس فیها عرضه و اهلك نفسه و اذهب مروءته فهم فی غمرة یضطربون^۱ (یعمهون) (یصطرخون)؛

ای پرسش کننده بشنو و خوب بفهم و با یقین بپذیر و آنگاه به کار بیر و بدان که مردم بر سه گونه اند: زاهد و صابر و راغب؛ اما زاهد کسی است که اندوه و شادی ناپایدار از قلبش خارج شده پس به چیزی از دنیا شادمان نمی شود و بر چیزی از دنیا که از دست داده متأسف نمی شود؛ پس او راحت است.

و اما صابر، او در دل خواسته های مادی و مظاهر دنیا دارد، ولی هنگامی که چیزی از آنها برایش فراهم شد نفس خود را از آن لجام می زند، زیرا سوء عاقبت و بدی آن را در نظر می گیرد. اگر بر قلب او آگاهی می یافتی از عفت او و تواضع و احتیاط و محکم کاری او به شگفت می آمدی و اما راغب و علاقه مند به دنیا؛ پس او باکی ندارد که از کجا دنیا به سوی او آمده از سمت حلال آن یا حرام آن؛ و نیز باکی ندارد که عرض و آبروی او لکه دار و آلوده می شود و پروا ندارد از این که خویشان را به هلاکت سپرده و جوانمردی و بزرگی و شرف خود را از دست داده است؛ پس این گونه افراد در غفلت و بی توجهی زندگی را به سر می کنند.

۱. شیخ کلینی، اصول کافی ج ۲ ص ۴۵۶.

توجه کنید که اهل علم کلا در این معرض هستند که به خاطر جنبه‌های مادی و یا برای گفتار سخیف و نسنجیده‌ای آبروی خود را در معرض خطر بیندازند؛ مثلاً واعظ گاهی با یک لغزش خودش را سر زبان‌ها می‌اندازد. عبید الله زبیر از طرف برادرش عبدالله زبیر فرمانده بود و حوزه مأموریت خود را در کمال قدرت اداره می‌کرد. روزی بر منبر در حضور جمع زیادی دچار لغزش در سخن شد. او در ضمن اندرز و موعظه از شتر صالح نام برد و ستم قوم صالح به آن حیوان را بیان نمود بعد گفت: «قد ترون ما صنع الله بقوم فی ناقة قیمتها خمسة دراهم؛ برای شتر پنج در همی به عذاب خداوند مبتلا شدند»^۱.

این جمله بی حساب باعث شد که به لقب «مقوم الناقة»؛ قیمت کننده شتر نامیده شد. اصل موعظه صحیح، ولی قیمت کردن شتر لغزش بزرگی بود. این لقب به یادگار ماند و زبانزد شد؛ به طوری که به شخصیت او ضربه وارد کرد. عبدالله ناچار او را عزل کرد و مصعب بن زبیر را به جایش نصب نمود.

۱. ابن اثیر، الکامل فی التارخ، ج ۴، ص ۸۷.

عامل دروغ گویی انسان

«ولا تحدث الناس بكل ما سمعت به فكفى بذلك كذباً»؛

و هر چه را که شنیدی برای دیگران بازگو مکن که همین برای دروغ گویی انسان بس است.

باید توجه داشت که حرف‌ها و نقل‌ها و سخنان مردم، مخلوطی از راستی و نا راستی است؛ هم کلام صحیح دارد و کلام فاسد و خلاف گویی نیز در آن پیدا می‌شود.

اکنون اگر انسان هر چه را از هرکس شنید نقل نکند، بلکه با گزینش و تحقیق و بررسی سخنان و مطالبی که با قرائن و شواهد، صدق آن تأیید شده برای دیگران بگوید، از لغزش و فرورفتن در دروغ مصون خواهد ماند.

ولی اگر انسان هرچه را شنید نقل کند، کلام وی آلوده به دروغ می‌شود؛ بنابراین ملاک دروغ گویی تنها این نیست که انسان خود مطلبی را ببافد و با علم به عدم صحت و واقعیت آن را بگوید، بلکه باعث می‌گردد که دروغ اشاعه پیدا کند؛ بله، اگر حرف و نقل دیگران را با نسبت دادن به آنان بگوید، دروغ نیست؛ هر چند ممکن است زمینه گناهی دیگر نظیر تهمت را ایجاد نماید.

رد کلام مردم، نشانه‌ای از جهل

«ولا ترد على الناس كل ما حدثوك به فكفى بذلك جهلاً»؛

و آنچه را که مردم به تو خبر می‌دهند رد مکن و دروغ ندان که همین کار و این روش برای اثبات نادانی انسان کافی است.

آری، گرچه دروغ و خلاف گویی در کلمات مردم است، ولی نمی توان همه گفته های آنان را بر دروغ و خلاف واقع حمل کرد؛ چه بسا در کلمات آنان مطالب صحیح، آموزنده و حکمت آموز باشد.

اکنون اگر تمامی حرف های آنان را بر کذب و خلاف گویی حمل کنیم و همه سخنان آنان را ناصواب دانسته، از آن بخش سالم و سازنده کلمات و حرف ها و نقل های حکیمانه مردم محروم مانده ایم و به همین مقیاس بر جهل و نادانی خویشن افزوده ایم.

از سخنان بوعلی سینا است که: «کَلِمَا قَرِعَ سَمْعُكَ فَذَرِهِ فِي بَقْعَةِ الْإِمْكَانِ حَتَّى يَذْذُكَ عَنْهُ وَاضِحُ الْبِرْهَانِ»^۱؛ تا برهان واضحی بر بطلان مطلبی قائم نشده باید آن را در عرصه امکان قرار داد و احتمال صحت و تحقق آن را داد.

تحمل نکردن سخنان دیگران برای انسان محرومیت به بار می آورد و آدمی را از نیل به کمال باز می دارد. در مطالب اعتقادی و معرفتی و معنوی نیز این مطلب جریان دارد. از این رو اخبار انبیا و رجال آسمانی را بپذیریم و رد نکنیم و حداقل احتمال صدق آن را بدهیم. اگر قرآن کریم از روز قیامت سخن می گوید و می فرماید: «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»^۲.

تحقیقاً زلزله روز قیامت چیزی بس بزرگ است دست کم احتمال صحت و حقانیت آن را بدهیم و وسائل صیانت خود را از مشکلات جهان ابدی فراهم آوریم.

۱. آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ج ۲، ص ۲۸۰، نسخ بدل: قائم البرهان.

۲. سوره حج آیه ۱.

گر تو را طفلی بگویند کای فلان عقربی در جامه ات دیدم روان
بی مهابا جامه را بیرون کنی پیروی از قول آن مجنون کنی
این همه اقوال پیغمبر که هست نزد تو از قول طفلی کمتر است؟!

فضیلت بردباری و بخشش در لحظات خشم و قدرت

«واکظم الغیظ و تجاوز عند المقدرة واحلم عند الغضب و اصفح مع الدولة»

تکن لك العافیه»؛

خشم خود را فرو ببر، هنگام توانایی و قدرت ببخش، در زمان غضب بردبار باش و هنگام داشتن دولت و تسلط درگذر؛ تا سلامت و عافیت از آن تو باشد. عبارات فوق عالی ترین صفات انسانی را بازگو می کنند:

۱. «کظم غیظ» یعنی فرو بردن آتش خشم.

انسان در برخورد با دیگران و در رابطه با منافع و خواسته های خود گاهی دچار حالت غضب می شود و خشم او به جوش می آید؛ حالتی در درون او پدیدار می شود که روی اعضاء و جوارح او اثر می گذارد؛ رنگ رخساره وی برافروخته و سرخ می شود؛ رگ های گردن وی متورم می شود؛ دست ها بی اختیار برای انتقام جویی بلند می شود؛

پاها برای حرکت به سوی طرف مقابل و رویارویی با او به حرکت در می آید و بالاخره اگر یک نیروی کنترل کننده ای نباشد، ممکن است مشکل بزرگی به

وجود آید و عکس العمل جریان واقع شده ده‌ها و صدها برابر شود و فاجعه‌ای به وجود بیاید که به کلی جبران شدنی نباشد و چنان آتشی شعله‌ور گردد که قابل مهار کردن نباشد.

کظم غیظ و فرونشاندن این آتش مشتعل، همان کنترل اعصاب به هم ریخته و روحيات نامتعادل است و این اعضا و جوارح آماده انتقام است. کنترل و بازگشت به اعتدال روحی فواید بی شماری دارد:

۱. جلوگیری از وقوع حوادث جبران ناپذیر و فرو رفتن در مهلکه‌های احتمالی یا قریب‌الوقوع و مصون ماندن از مشکلاتی که انسان با هیچ قیمتی نتواند خود را از آن برهاند و نجات دهد.

۲. جلب محبت و عواطف طرف مقابل به‌گونه‌ای که او همواره خود را مدیون و سپاسگزار بداند.

۳. فرد از انجام رفتارهای ناپسند و تحریک دیگران به خشم، خودداری می‌کند و در نهایت به انسانی سالم و سازنده تبدیل شود.

اجرای این برنامه سبب بهترین اجر و پاداش نزد خدای متعال خواهد بود. حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «من کظم غیظاً و هو یقدر علی امضائه حشا الله قلبه امناً و ایماناً یوم القيامة»؛^۱ کسی که با توانایی بر انتقام‌گیری، خشم خود را فرو بنشاند، خداوند در روز قیامت قلب او را سرشار از امن و ایمان قرار خواهد داد.

۱. شیخ کلینی، اصول کافی ج ۲، ص ۱۱۰؛ محدث قمی، سفینه البحار، ماده «کظم».

۱. چرایی نام گذاری امام هفتم به کاظم علیه السلام

شایان توجه است که این صفت عالی و مکرم اخلاقی، لقب خاص یکی از امامان معصوم ماست و او حضرت موسی بن جعفر علیه السلام هفتمین پیشوای شیعه است که به لقب «کاظم» اشتهار یافته است. در وجه تسمیه آن بزرگوار به این لقب مبارک و افتخار آفرین آمده است: «وسمی الکاظم لما كظمه من الغيظ وصبر عليه من فعل الظالمين حتى مضى قتيلاً في حبسهم وثاقهم»^۱. ایشان «کاظم» نامیده شد بخاطر جریانات فراوانی که پیش آمد و هر کدام موجب خشم و غضب بود و او در این مواضع و جریانات، خشم خود را فرو می نشاند و اعمال غضب نمی کرد و نسبت به رفتار ستم گران صبر می نمود تا بالاخره در زندان و در بند آن جفا کاران کشته شد و به شهادت رسید.

۲. نمونه ای از کظم غیظ امام کاظم علیه السلام

شیخ مفید رحمه الله نقل کرده که در مدینه مردی بود از اولاد خلیفه دوم که پیوسته حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را اذیت می کرد و هر وقت آن جناب را می دید به وی جسارت می نمود و به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا می گفت تا آن که روزی بعضی از اصحاب امام کاظم علیه السلام عرض کردند: بگذارید تا این فاجر را بکشیم. حضرت آنها را شدیداً از این کار نهی کرد و جداً منع فرمودند و پرسیدند او کجاست؟ عرض کردند: در یکی از

۱. محدث قمی، الانوار البهیة، فصل صفات وسیره آن حضرت، ص ۱۷۱ و ۱۷۲

نواحی مدینه مشغول زراعت است. حضرت سوار شد و از مدینه به سوی او رفت و به همان نحو که سوار بود وارد مزرعه او شد.

آن مرد صدا زد: زراعت ما را پامال مکن و از آن جا نیا! حضرت به همان نحو رفتند تا به او رسیدند و نزد او نشسته و با گشاده رویی و تبسم سخن گفتند و پرسیدند: چه مقدار خرج زراعت خود کرده ای؟ عرض کرد: صد اشرفی فرمود: چه مقدار امید داری که از آن برداشت کنی؟ گفت: غیب نمی دانم حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود گفت: امید دارم دویست اشرفی عایدم شود. پس حضرت کیسه زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود و به او مرحمت کردند و فرمودند: این را بگیر و زراعتت نیز به حال خود باقی است و خداوند روزی می دهد تو را آنچه که امید داری؛ آن شخص برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از حضرت تقاضا کرد که از جسارت ها و تقصیرات وی درگذرد. حضرت تبسم فرمودند و برگشتند. پس از آن حضرت به مسجد رفتند و دیدند که همان شخص در مسجد نشسته و چون نگاهش به آن حضرت افتاد گفت: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۱.

دوستان آن شخص به سوی وی آمده و گفتند: جریان و داستان تو چیست؟ تو پیش از این سخنان دیگر می گفتی؟ او گفت: شنیدید آنچه را الان گفتم! باز بشنوید و شروع کرد به دعا کردن به آن حضرت دوستان او با وی تندی و مخاصمه کردند و این شخص سخت در برابر آنها ایستادگی و مقابله کرد.

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۴ «خداوند داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد».

پس چون حضرت کاظم به خانه آمدند، به اصحاب خود یعنی همان کسانی که درخواست قتل شخص یاد شده را داشتند، فرمودند: کدام یک بهتر بود؛ آنچه شما اراده کرده بودید یا آنچه من اراده کردم؟ همانا من امر او را اصلاح کردم به مقداری از پول و شر او را برطرف نمودم.^۱

درگذشتن از لغزش دیگران به هنگام قدرت بسیار ارزشمند است و این خود نشانه جوان مردی و تسلط بر نفس است و از بزرگواری و منش انسانی حکایت می‌کند.

بردباری به هنگام خشم نظیر کظم غیظ است، ولی در حقیقت چیزی فراتر از آن است، زیرا در کظم غیظ خشم، هیجان می‌کند ولی انسان با فشار آوردن به خود آن ناراحتی درون را تحمل می‌کند، اما حلم و بردباری حالتی است که با وجود آن هیجان تبدیل به خشم و غضب نمی‌شود و اگر بشود تحمل آن، نیاز به فشار آوردن زیاد ندارد، بلکه انسان آن را به آسانی تحمل می‌کند.

امامان معصوم علیهم السلام همگی حلیم و بردبار بودند و در مقابل سیل های حوادث و سخن‌های ناروا و اذیت‌های مردم بردباری نشان می‌دادند.

از جمله امام امیرالمؤمنین علیه السلام در اوج این صفات قرار داشت. اینک به گوشه‌هایی از تاریخ آن پیشوای بزرگ می‌پردازیم.

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۲۳۳ و ۲۳۴

۳. نمونه هایی از عفو و اغماض و بزرگواری حضرت علی علیه

السلام

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ جمل هنگامی که بر مروان حکم پیروز شد، از وی درگذشت؛ با آن که دشمنی و کینه توزی مروان به آن حضرت از همه مردم شدیدتر بود. آری، او متوسل به امام مجتبی علیه السلام شد که وساطت و شفاعت کند و امام حسن علیه السلام پذیرفت و شفاعت او را نمود و پدر والامقامش پذیرفت و مروان پس از آن که اسیر شده بود، آزاد گردید. عبدالله زبیر در همان جنگ جمل در ضمن خطابه ای بدترین جسارت ها را به آن حضرت کرد و زشت ترین دشنام ها را به آن بزرگوار داد، ولی چون امام بر او دست یافت، او را عفو کرد و از این جسارت او درگذشت. پس از جنگ جمل به سعید بن عاص که از دشمنان حضرت بود، دست یافت و بر او پیروز گردید ولی از او اعراض کرد و چیزی به او نگفت.

۴. اوج آقایی و بزرگواری امیرالمؤمنین علیه السلام

در داستان جنگ جمل، عایشه همسر پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وآله، نقطه مرکزی بود و جنگ را او با هم دستی دیگران به راه انداخته بود و نیز جنگ را هدایت می کرد، ولی بالاخره آنان شکست خوردند و سپاه امام پیروز شد و علی رغم آن کارها که همسر پیامبر صلی الله علیه وآله کرده بود حضرت وی را گرامی داشت و وسایل بازگرداندن او را با احترام لازم از بصره به مدینه فراهم ساخت.

حضرت بیست زن از زنان قبیله عبد القیس را آوردند که دستار بر سر آنها بسته و شمشیر بر کمرشان آویخته بود و آنها را مأمور حفاظت از عایشه قرار داد که با کمال امن و امان او را به مدینه برسانند و آن بیست نفر را از زنان انتخاب کرد تا هتک حرمت حرم پیامبر صلی الله علیه و آله نشود و او بخواهد در میان مأموران مرد از سفر ناموفق خود بازگردد و از آن سو دستور داد آنها دستار به سر ببندند و شمشیر بر کمر حمایل کنند تا به صورت مرد باشند. و کسی جرئت نکند با وجود بیست مرد مسلح نزدیک عایشه شود و هتک حرمت او را نموده و متعرض وی شوند.

شگفت انگیز آن که عایشه خود نیز نمی دانست که محافظان او زن هستند و نه مرد و از این رو در انتهای راه، زبان به بدگویی گشود که علی علیه السلام با این نیروی حفاظتی که از مردان خود برای من گذاشته آبروی مرا برده است و آن زنان چون به مدینه رسیدند دستار را از سر خود برگرفتند و عایشه تازه فهمید که این گِلِه اش از امام هم مورد نداشته، زیرا آن نیروها همه زنان بودند که طبق مصلحت، حفاظت عایشه را برعهده داشتند.

از ذکر این گوشه های تاریخی این مطلب هم روشن شد که گروهی که معتقدند در مواقع غضب و در برابر ظلمی که به آنها رفته ایستادگی نمایند و رها کردن قضیه را برای خود نوعی ذلت می پندارند و گاهی کسانی پیدا می شوند که توان عفو و گذشت دارند ولی بر اثر همین اندیشه که نکند دیگران آنها را به ضعف و ذلت نسبت بدهند دست به انتقام جویی می زنند، سخت در اشتباهند.

آری باید بدانیم که این طرز اندیشه، نادرست و این فکر، خام است؛ زیرا رها کردن قضیه در این مواقع فرو خواباندن آتش فتنه است که خود مایه عزت و سرفرازی انسان می شود.

۵. عزت گذشت کننده و ذلت ظالم

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد، میان من و جماعتی درگیری و منازعه‌ای در گرفته و من می‌خواهم جریان را رها کنم؛ ولی به من می‌گویند این رها کردن آنها و بی تفاوتی تو در این جریان، ذلت و خواری است. حضرت فرمود: «إنما الذلیل الظالم»^۱؛ نه، این ذلت نیست، ذلیل و خوار آدم ظالم و ستمکار است؛ یعنی طرف مقابل تو ذلیل و خوار است که ظالم و متجاوز است و حق دیگران را ضایع می‌کند.

باری، آخرین جمله محل بحث، این بود که در عین دولت و سلطه و اقتدار، نادیده بگیر و روی بگردان و از ایستادگی و زورنمایی و اظهار قدرت بپرهیز که عاقبت و سلامت و سعادت از آن تو خواهد بود.

این جمله درسی بزرگ است که به انسان آبرو می‌دهد و او را در جامعه سرفراز می‌سازد.

۶. عزیزترین بندگان نزد خدا

مرحوم فیض کاشانی رحمه الله از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که حضرت موسی علیه السلام گفت: «یا ربّ ای عبادک أعز علیک؟»؛

۱. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر «مجموعه ورام»، ج ۱ ص ۱۲۵.

پروردگارا کدام یک از بندگان نزد تو عزیز ترند؟ پاسخ آمد: «الذی اذا قدر عفی»^۱؛ آن کسی که با داشتن قدرت و توانایی عفو کند.

شیخ کلینی رحمه الله از ابوعایشه نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام غلام خود را پی کاری فرستادند و او دیر کرد و نیامد حضرت از پی او بیرون آمدند و از وی تفحص می کردند، اتفاقاً دیدند که او خوابیده و در خواب است. امام صادق علیه السلام نزد سر او نشست و شروع به باد زدن او کرد تا وقتی که او از خواب بیدار شد، آن گاه به او فرمود: فلانی! به خدا سوگند، برای تو این حق نیست که هم شب بخوابی و هم روز؛ «لک اللیل ولنا منک النهار»^۲. شب برای تو باشد و هر چه می خواهی بخواب، ولی باید روزت از برای ما باشد و در خدمت باشی!

وظایف انسان در قبال نعمت های الهی

«واستصلح کل نعمۃ أنعمها الله علیک و لا تضيّع نعمۃ من نعم الله عندک و لیّر علیک اثر ما أنعم الله به علیک»؛

برای هر نعمتی که خدا به تو داده و بر تو انعام فرموده، صلاح جویی کن و آن را نیک بدار و دیگر این که نعمتی از نعمت های الهی که را در نزد تو است ضایع مکن و تباه نساز و باید اثر آن نعمت هایی که خداوند به تو لطف کرده بر تو ظاهر و مرئی باشد.

۱. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۳۱۹.

۲. شیخ کلینی، اصول کافی ج ۲ ص ۱۱۲.

این سه جمله راجع به برخورد با نعمت هایی است که انسان بدان می رسد، سه رهنمود عالی در این باره داده اند که هر کدام اثر ویژه ای دارد. راجع به جمله اول گفته شده که صلاح جویی و مراعات صلاح در مورد نعمتی که خداوند انعام کرده، پایداری آن و ملاحظه بقای آن است. زیرا بقای آن عین صلاح آن است و آن هم با نگهداری آن و استفاده مطلوب از آن و با شکرگزاری و سپاس از آن نعمت صورت خواهد گرفت.

مقصود از شکر هم تنها گفتن الحمدلله و شکر الله نیست، بلکه مصرف کردن نعمت در مورد شایسته آن است؛ چنان که سعدی می گوید:

زبان آمد از بهر شکر و سپاس به غیبت نگرداندش حق

شناس

مثلا مال برای اصلاح زندگی خود و خانواده و دیگران است، نه برای خود بزرگ بینی و به راه انداختن فرصت گناه، عیش و نوش و فساد و شرارت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جمله دوم از ضایع کردن نعمتی از نعمت های الهی نهی می کنند؛ همان چیزی که در دنیای معاصر پیوسته شاهد آنیم و می بینیم که مال و ثروت خود را در راه باطل و هوس بازی از بین می برند و مصرف می کنند عمر و جوانی که باید صرف پاکی و پرهیزکاری و بندگی خدا شود، در راه عیاشی و فعالیت های شیطانی مصرف می کنند. تشریفات و تجملات را در زندگی رواج می دهند و کار را بر مردم دیگر سخت و تنگ می گردانند.

۱. اسراف کاران برادران شیطان اند

اسراف کاری نمونه روشن ضایع کردن نعمت الهی است؛ از این روقرآن کریم مسرفین را «اخوان شیطاین» نامیده است. این شیوه غربی غذا خوردن و مهمانی گرفتن که همه پسمانده های غذا را سرنگون سطل زباله کنند و فرقی بین تعداد و مقدار قابل استفاده، و ضایعات نمی گذارند، مصداق آشکار اسراف و ضایع کردن نعمت الهی است؛ چنان که ده نمونه و یا بیشتر غذا برای یک مهمانی فراهم کردن از همین قبیل است.

آب، این ماده حیاتی را بی رویه صرف کردن و هر روز استخر خانه را پر و خالی کردن چه مفهومی جز ضایع کردن نعمت خدا دارد و نیز برای یک وضو و یک غسل چندین برابر مقدار لازم آب مصرف کردن جز اسراف کاری و وسوسه بازی چیست؟؛ به ویژه آن که کسانی به کلی از آن محروم باشند!

رهنمود جمله سوم این است که مردم اثر نعمتی را که خدا به تو داده در تو ببینند. این مطلب یک جنبه شخصی دارد و یک جنبه اجتماعی جنبه شخصی آن که بیشتر به آن می پردازند این است که با وجود دارایی و ثروت و امکانات فراوان لباس ژنده پوشان به تن نکنند و خانه و زندگی او یادآور فقر و تنگدستی نباشد.

ولی جنبه مهم تر، بعد اجتماعی آن است که اکنون که مال و ثروتی سرشار و کافی تحت اختیار داری پس نشان بده؛ زندگی را بر همسر و فرزند در حد معقول گشایش ده و آنان را در مضیقه و فشار قرار مده و از آنها دریغ مکن و نیز دیگران را از این نعمت الهی برخوردار کن؛ خلا زندگی دیگران را بر طرف کن؛

زندگی نابسامان طبقه آسیب پذیر را سامانی ده و چه بسا این مطلب مهم تر از بعد اول باشد و بدون مراعات جنبه دوم، مراعات جهت اول دردی را دوا نکند و از رهگذر این مال و ثروت مشکلی حل نشود.

۲. ظهور آثار نعمت های الهی در زندگی انسان

غزالی نقل کرده که مردی با جامه های کثیف و پاره بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد. پیامبر به او فرمود: آیا تو مال و ثروتی داری؟ عرض کرد: آری؛ حضرت فرمود: از کدام قسم مال؟ عرض کرد: از همه قسم، و انواع مال را خدای تعالی به من عطا فرموده است. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «فاذا أتاك الله مالاً فلير أثر نعمة الله عليك وكرامته»^۱؛ وقتی که خداوند مالی را به تو عطا کرد، پس اثر نعمت خداوند و کرامت او بر تو دیده شود؛ اشاره به این که برو این جامه نامناسب را بیرون بیاور و لباس مرتب و منظمی بپوش نیز نقل شده که پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وآله فرمود: «ما على أحدكم لو إشتري ثوبين ليوم الجمعة غير ثوب مهنته؟»^۲ چه ضرری دارد یکی از شما برای روز جمعه دو لباس (جدید) بخرد که غیر از لباس کار او باشد.

برای کامل شدن بحث باید به این نکته توجه داشت افرادی که به اشخاص مستمند توجه می کنند و آنها را از امکانات مالی خود بهره مند می سازند اگر آنها را ببینند که به همان سر و وضع به هم ریخته و نابسامان بیرون می آیند و

۱. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة، ص ۱۷۷.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۶ ص ۲۱۵.

از امکاناتی که در اختیارشان قرار گرفته برای آبرومندی خود استفاده نمی‌کنند از احسان و نیکی به آنها پشیمان خواهند شد.

۳. ملاقات هارون با اصمعی

ابن ابی‌الحدید در همین جا نقل می‌کند که هارون به جعفر گفت: بیا به منزل اصمعی برویم. آنگاه آن دو مخفیانه به خانه او رفتند و غلامی با او بود که هزار دینار را حمل می‌کرد که به اصمعی داده شود. وقتی وارد شدند دیدند حصیری افتاده پاره و از هم در رفته و کوزه‌هایی از خزف و دفت‌هایی افتاده که خاک روی آنها را فرا گرفته تار عنکبوت از در و دیوار تنیده است. هارون متحیر ماند و از مسائلی بسیار پایین و کوچک پرسش کرد که غرض این مسائل نبود بلکه می‌خواست حالت خجالت او را در هم بشکند.

و آن‌گاه هارون به جعفر گفت: این آدم بی ارزش پست را بنگر تاکنون زیاده از پنجاه هزار دینار به او داده ایم و این حال اوست که می‌بینی! آثار نعمت و بخشش ما به کلی از او ظاهر نیست به خدا سوگند من چیزی به او نخواهم داد و از نزد او بیرون آمد و آن پول را هم به او نداد.^۱

قرآن کریم می‌فرماید: {وَأَمَّا نِعْمَةُ رَبِّكَ فَعَدَّتْ}؛^۲ نعمت پروردگارت رابازگو کن.

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸ ص ۴۷.

۲. سوره ضحی آیه ۱۱.

مرحوم طبرسی رحمه الله ذیل این آیه نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام در معنای آن فرمود: « فَحَدَّثُ بِمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ وَفَضَّلَكَ وَرَزَقَكَ وَأَحْسَنَ إِلَيْكَ وَهَذَاكَ »؛^۱ آن چه را که خداوند به تو داده و فضل و رزقی که به تو ارزانی داشته و احسانی که شامل حال تو کرده و تو را به راه حق هدایت فرموده همه را بازگوکن

این شعبه حرانی در بخش مواعظ امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که مردی از آن حضرت از معنای {وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ} پرسش کرد و امام حسین فرمود: «أمره أن يحدث بما انعم الله به عليه في دينه»؛^۲ خداوند آدمی را امر فرموده که آن نعمتی را که در دین به او عطا فرموده، بازگو کند.

این گونه احادیث، نعمت‌های الهی و آثار آنها را بسیار گسترده بیان نموده است و اعلان می‌کنند که این نعمت، تنها در اموال نمود نمی‌یابد، بلکه نعمت در احسان‌های الهی و هدایت او و دین و علم و معنویات نیز ظاهر می‌شود و مومن آثار آن را در وجود خود ظاهر ساخته و دیگران را از آن بهره‌مند می‌نماید.

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار ج ۶۸ ص ۲۹.

۲. برقی، محاسن، ج ۱ ص ۲۱۸؛ ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۲۵۱.

انفاق برترین عمل مؤمن

«و أعلم إنَّ أفضل المومنین أفضلهم تقدمة من نفسه و أهله و ماله فإنك ما تقدم من خير يبق لك ذخره و ما توخره يكن لغيرك خيره»؛

و بدان که بهترین مردمان مؤمن، برترین آنان از جهت پیشکش نمودن خود و خانواده و مالش می باشد؛ پس به یقین آنچه را که تواز مال یا از خوبی ها پیش بفرستی، ذخیره ای است از برای تو و آن چه را که در فرستادنش تأخیر کنی و عقب بیندازی خیر آن از برای دیگران (ارث برندگان) خواهد بود.

راستی بهترین مردم چه کسی است؟ شاید هر کسی خود را بهتر از همه بداند و یا شخص مورد علاقه خود را برترین افراد بشمارد، ولی حقیقت کدام است و چه کسی به جدّ و در حقیقت بهترین مردم است؟ با نظر در کلام امیر کلام علی علیه السلام، آن کسی که از پیشکش کردن جان خود و فرزندان و اهل و خاندانش و نیز از بذل مال و ثروتش دریغ نداشته و پیشگام تر از دیگران باشد، بهترین مردم است.

پیش کش کردن و پیش فرستادن نفس و اهل، به این که خود و آنان در چه شداید و سختی ها جلو بیایند و از حریم اسلام و قرآن دفاع کنند؛ هرچند در معرض خطر باشند؛ نمونه و نشانه برتری انسان ها بر دیگران است.

۱. سخنی بس زیبا و سازنده از امام علی علیه السلام

امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره مسلمانان صدر اسلام می فرماید: «ولقد کنا مع رسول الله ﷺ نقتل آبائنا و أبنائنا و إخواننا و أعمامنا ما یزیدنا ذلك إلاّ

ایماناً و تسليماً و مضياً علی اللقم و صبراً علی مَضَضِ الألم و جداً فی جهاد العدو^۱ و ما در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله مخلصانه نبرد می کردیم؛ حتی حاضر بودیم پدران و فرزندان و برادران و عموهای خویش را در این راه - اگر برخلاف حق بودند - بکشیم و این پیکار بر نفس ما نمی افزود، مگر ایمان و تسلیم و پیشروی بر جاده روشن و صبر و بردباری در برابر ناراحتی ها و جدیت و کوشش در جهاد با دشمن.

از انواع پیش کش در نفس خود این است که خویشان را به رنج عبادت و بندگی خدا بیندازد و دیگر این که از وجاهت و آبرومندی خود استفاده کنند و آن را در راه خدا و اصلاح ذات البین و شفاعت و وساطت برای اصلاح کار دیگران و نجات اشخاص گرفتار و درمانده به کار ببرد.

۲. رفتار امام با شوهر ظالم

ابن شهر آشوب نقل کرده که روزی امام امیرالمؤمنین علیه السلام در شدت گرمای تابستان به خانه باز می گشتند در راه به زنی برخورد کردند که می گفت: شوهرم به من ظلم کرده و مرا ترسانده و بر من تعدی و ستم نموده است و سوگند یاد کرده که مرا بزند.

حضرت فرمود: یا امة الله، صبر کن تا هوا ملایم تر شود که ان شاء الله به همراه تو خواهیم آمد. عرض کرد: خشم او بر من شدت می یابد. حضرت سر خود را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۵ و در بعضی از نسخ ۵۶.

پایین آوردند و بعد بلند کردند و گفتند: لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، نه به خدا سوگند، رها نمی کنم جز این که حق مظلوم گرفته شود. منزلت کجاست؟ و همراه او آمدند تا به در خانه آن شخص رسیدند و فرمودند: السلام علیکم، ناگهان جوانی بیرون آمد امام رو به او کرده و فرمود: «یا عبدالله إتق الله فإنک قد أخفتها وأخرجتها»؛ ای بنده خدا از خدا بترس، زیرا تو همسر خود را ترسانده و از خانه بیرون کرده ای. جوان گفت: تو را با این موضوع چه کار؟ به خدا قسم به خاطر همین کلام تو من او را آتش می زنم!!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أمرک بالمعروف و أنهاک عن المنکر تستقبلنی بالمنکر و تنکر المعروف»؛ من تو را امر به خوبی می کنم و از بدی نهی می نمایم و تو با من با بدی برخورد می کنی و بر کار خوب و شایسته اعتراض می نمایی؟! در این هنگام مردم از راه می رسیدند و عرض می کردند: سلام بر تو یا امیرالمؤمنین علیه السلام، آن جوان متوجه شد که با امیرالمؤمنین علیه السلام بدان گونه روبه رو شده است؛ از این رو پیش روی حضرت به زمین افتاد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین لغزش مرا ببخش و نادیده گیر، به خدا سوگند، برای او زمینی می شوم که با پا بر روی من عبور کند. در این هنگام حضرت رو به آن زن کردند و فرمودند: «یا امة الله ادخلی منزلک و لا تلجئی زوجک إلى مثل هذا و شبهه»^۱

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲ ص ۱۰۶.

ای زن داخل منزلت شو و کاری نکن که شوهرت را به چنین کارهایی ناچار کنی طوری رفتار نکن که ناچار شود تو را بزند و از خانه بیرونت نماید و یا این که با این خشونت با من مواجه شود.

از مصادیق پیش کش کردن فرزندان و اهل خود در راه خدا، تربیت صحیح اسلامی و آشنا کردن آنها با ریاضت و زحمت و تمرین دادن آنها بر چشیدن طعم رنج و ناراحتی در راه عبادت و بندگی خداوند است.

۳. شهادت حسنین علیهما السلامه زهد امیرالمؤمنین علیه

السلام

مردی از خثعم، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را دید که نان و سرکه و سبزی می خوردند. عرض کرد: آیا شما دو نفر این غذا را می خورید در حالی که این همه اموال در تحت اختیار شما است؟!

آنان پاسخ دادند: «ما أغفلک عن امیرالمؤمنین»؛^۱ چه چیز تو را از حال و سیره امیرالمؤمنین علیه السلام غافل کرده؟ اشاره به این که او بیش از این ها مراعات زهد و پارسایی و عدالت می کرد و اگر حالات او را می دیدی، از کار ما تعجب نمی کردی و (یا این که) تو از حسابرسی امیرالمؤمنین علیه السلام غافل و نمی دانی که او روی کارها و خوراک ما به لحاظ مراعات حال مردم بازخواست می کند.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲ ص ۱۰۸.

دوری از مجالست با افرادِ دونِ شأن

«وأحذر صحابة من يقيّل رأيه وينكر عمله فَإِنَّ الصّاحِبَ معتبر بصاحبه»؛

از همنشینی و دوستی کسی که دارای اندیشه سخیف و فکر و رأی ضعیف است و مردم کارهای او را نادرست می‌شمارند، پرهیز کن.

«صحابه» جمع صاحب یعنی رفیق آمده و به معنای مصدر یعنی همنشین شدن نیز می‌باشد و در این جا همان دومی مراد است.

یکی از مسائل بسیار مهم اخلاقی اجتماعی، انتخاب رفیق است و کلام مبارک فوق در این رابطه است.

برای مقدمه می‌گوییم: انسان موجودی است که طبعاً متمایل به زندگی اجتماعی است و جز در موارد اندکی دوست نمی‌دارد که مثل بعضی از حیوانات به کلی از همه جا و هر کس منزوی باشد؛ در طبع انسان این حالت نهفته است که با هم نوعان خود انس می‌گیرد و از زندگی تک نفری پرهیز می‌کند؛ کودک به دنبال کودکان دیگر می‌رود؛ تازه جوان دوستان تازه جوان و جوانان از میان هم قطاران خود انتخاب دوست می‌کنند و سالخوردگان نیز از داشتن دوست و انیس و هم سخن بی‌نیاز نیستند و از نبود آن دلتنگ و افسرده می‌شوند و شکوه و گلایه می‌کنند.

اکنون که داشتن دوست و همنشین یک ضرورت همگانی است این مسئله پیش می‌آید که چه کسی را برای دوستی انتخاب کنیم و با چه کسانی طرح دوستی

نداشته باشیم؟ عبارت فوق در صدد بیان جنبه دوم است یعنی کسانی را که نباید به دوستی انتخاب کرد و امام علی علیه السلام معیار جانب منفی مطلب را یادآوری می کنند، ولی طبعاً بعد مثبت آن روشن خواهد گردید.

کسی که شایسته دوستی نیست و نباید با او مجالست کرد، یک یا دو خصوصیت دارد.

۱. یفیل رأیه

۲. ینکر عمله

«یفیل رأیه» یعنی کسی که فکر و اندیشه ضعیف دارد. کسانی که تفکرات خالی ندارند و رأی و نظرهای شان کوتاه و کودکانه است و نظرهای خردمندانه ندارند شایسته مجالست نیستند.

نمونه فساد رأی و ضعف نظر و بینش: اولاً، کسانی که اعتقادات فاسد دینی و عقیدتی دارند، آرای فاسدی را گرفته و بدان معتقد شده اند و همواره از آن حمایت می کنند؛ خواه از فرق باطل و بدعت گزاران رسمی باشند یا کسانی که همواره با دید مادیت می نگرند و فکرشان تنها راهیابی به مال بیشتر و ثروت افزون تر است و برای شان مهم نیست که از چه راهی باشد.

«ینکر عمله» کسی است که عمل و کارکردش را خردمندان و مردمان فهیم و با شخصیت و انسان های فرهیخته و دین دار و صاحبان اخلاق کریمه و منش های عالی و انسانی نمی پسندند و انکار می کنند؛ کارهایی مانند دروغ، دزدی، خیانت، شرارت، زورگویی، زورگیری، بدزبانی، بی شرمی و قتل و امثال اینها.

کسی که آلوده به این امور است در محفل خردمندان و دین داران و صاحبان فکر و فرهنگ متعالی هرگز جایگاهی ندارد.

حضرت فلسفه این گزینش غلط که باید ترک شود را چنین بیان می کنند: «فإنَّ الصَّاحِبَ مَعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ»، زیرا رفیق را با رفیقش می سنجند و همنشین را با همنشینش معیار می زنند و می شناسند.

کسی که گرایش و بداندیشه دارد، به ناچار ماده فساد در جان اوست و سنخیت با این گونه افراد دارد و کسی که انسان های بدکار و شرور و ناپاک را برای دوستی انتخاب می کند، لا محاله به فسادکاری و شرارت علاقه مند است و اگر زمینه مساعدی یافت از آنجا انجام هر بدی و پلیدی دریغ ندارد.

تو با من بگو با کیان زیستی که تا من بگویم که تو کیستی

۱. نهی از مجالست با بدعت گزاران

امام صادق علیه السلام فرموده اند: «لا تصحبوا أهل البدع و لا تجالسوهم فتصيروا عند الناس كواحد منهم»؛^۱ با بدعت گزاران دوستی و همنشینی نکنید که در نظر مردم مانند یکی از آنان خواهید گردید.

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ محدث قمی، سفینه البحار، ماده «جلس».

۲. رهنمودی از حضرت سلیمان علیه السلام

از کنز الفوائد کراجکی نقل شده است که حضرت سلیمان علیه السلام فرمود: «لا تحكموا علی رجل بشیء حتی تنظروا إلی من یصاحب فإنما یعرف الرجل بأشکاله و أقرانه و ینسب إلی أصحابه و أخذانه»^۱ برکسی حکم به خیر یا شر نکنید تا آنگاه که به همنشینان او بنگرید، زیرا آدمی را با هم فکran می شناسند و او را به دوستان و رفقاییش نسبت می دهند.

۳. قطع رابطه دوستی

امام صادق علیه السلام برای همیشه از دوستش برید که او به غلامش نسبت بد داد. عمرو بن نعمان جعفری می گوید: برای امام صادق علیه السلام رفیقی بود که همیشه ملازم حضرت بود و هر جا می رفتند او از آن حضرت جدا نمی شد. روزی به همراه امام صادق علیه السلام به بازار کفّاش ها رفت و غلام سندی او هم با او بود و آن غلام پشت سر ایشان حرکت می کرد؛ آن شخص در وسط بازار به پشت سرش نگاه کرد و غلام را ندید، بعد از چند قدم دیگر دوباره سر را به عقب برگرداند و غلام را ندید؛ بعد از چند گام دیگر برای سومین بار نگاه کرد و او را ندید (که او سرگرم تماشای اطراف شده بود). برای مرتبه چهارم که سر را به عقب برگرداند، غلام را دید و از روی خشم به او سخنی گفت که توهین زشتی به او و مادرش بود.

۱. کراجکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، ج ۱، ص ۹۸؛ محدث قمی، سفینه البحار، ماده «صدق».

حضرت صادق علیه السلام تا این کلمه را شنید، دست را بلند کرد و محکم به پیشانی مبارک کوبید و فرمود: سبحان الله!! به مادرش نسبت ناروا می دهی، من خیال می کردم تو مردی با تقوا و پرهیزکاری، اکنون می بینم در تو ورع و تقوایی نیست.

او عرض کرد: جان من فدای تو، مادر این غلام سندی و مشرکه بوده است. امام فرمود: مگر تو ندانسته ای که هر قومی نکاحی دارند، طبق سنت خود ازدواج می کنند و کار خود را قانونی می دانند؟

بعد فرمود: تنَحَّ عنی؛ دیگر از من دور شو. و این جریان خاتمه دوستی شد و بعد از آن دیگر کسی ندید که امام صادق علیه السلام با او راه برود تا مرگ میان آن ها جدایی کامل انداخت.^۱

سکونت در شهرهای بزرگ که مجمع مسلمانان است.

«وَأَسْكُنُ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَأَحْذَرُ مَنْزِلَ الْغَفْلَةِ وَالْجَفَاءِ وَقِلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ»

در شهرهای بزرگ ساکن شو که شهرهای بزرگ محل اجتماع و تجمع مسلمانان است و در منازلی که مردم آن غافل از خدا و معنویات اند و جفاکار و ستمگرند سکونت نکن و منازلی که کمتر کسانی یافت می شوند که آدمی را بر طاعت و بندگی خدا یاری کنند، بر حذر باش.

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲ ص ۳۲۴.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام راجع به انتخاب مسکن سخن گفته و ارشاد و راهنمایی می کند. آری، مسکن انسان در رشد شخصیت او اثر بسزا و انکار ناشدنی دارد. انسان ها که در بلاد و شهرهای بزرگ ساکن هستند، نوعاً نظرهای عالی و اندیشه های متعالی دارند، در حالی که پرورش در محیط های کوچک و کم فرهنگ نوعاً انسان را با فکری محدود بار می آورد.

در این کلام دو دستور العمل بیان شده است:

۱. دستور العمل اثباتی آن بزرگوار شامل انتخاب محل زندگی و مسکن، این است که در شهرهای بزرگ سکونت کن و علت آن را چنین بیان می کنند که آن جا محل اجتماع مسلمین است. در روستاها و محیط های کوچک هر چند انسان های پاک پیدا می شوند و چه بسا نوعاً این گونه باشند ولی فکر و اندیشه ها محدود است و در همان چهاردیواری روستا متوقف می باشد، در حالی که محیط های بزرگ که انواع و اقسام هنرها و صنعت ها و علوم جلوه گری می کنند و مراکز علمی و مؤسسات عظیم فرهنگی و دانشکده ها و دانشگاه ها رایج و دایر است، افکار مردم حتی کودکان آنها در افقی رفیع و سطحی گسترده و وسیع در حرکت است و خرد سالان شان هم به امور بزرگ و مطالب عالی و مراتب بلند می اندیشند.

محیط های بزرگ محل تجمع مسلمانان است و اجتماع مسلمانان می تواند کارهای بزرگی انجام دهد. با اجتماع مسلمانان می توان ایادی استعمار و دست کفر و نفاق را قطع کرد و امت اسلامی را آزاد

نمود، در اجتماع مسلمانان هم فکری و تبادل نظر و انتقال آرا و افکار به یکدیگر امکان پذیر می شود و از این رهگذر می توان به صنعت و علم و آزادی رسید. ابن میثم بحرانی رحمه الله در شرح این جمله می گوید: «والغرض الجمعية على دين الله كقوله عليه السلام عليكم بالسواد الأعظم»^۱ شهرهای بزرگ مجمع مسلمین بر دین خداست؛ همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد به محیط های بزرگ و بزرگتر و فراگیر که مسلمانان راوان دست به دست هم داده اند.

آری، اگر شهری مجمع مسلمانان است، به ناچار مجمع عالمان، فقیهان، مفسران، طبیبان، صنعت گران، نواندیشان و انسان های فهیم و فرهیخته خواهد بود و فکر و اندیشه انسان در چنین اجتماعی و کنار چنین بزرگانی شکوفا می شود و به رشد کامل و مطلوب خود می رسد؛ بر خلاف محیط کوچک که استعدادها را کور و اندیشه ها را گم می کند، زیرا نوعاً فکرها و اندیشه ها از محدوده زراعت و پرورش حیوانات و امثال آن تجاوز نمی کند و از طرفی چون منافع محدود است و راه درآمد منحصر، قهراً دشمنی و کینه توزی هم نیرو می گیرد؛ افکار متوقف می ماند و در جا می زند و به مفاهیم عالیه دست نمی یابد.

۱. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغة، ج ۵، ص ۲۲۳

چون فهم درک، علم و اخلاق در محیط‌های کوچک ضعیف و کم رنگ است، صاحبان استعدادها، خردمندان، نوابغ و علما و دانشمندان بزرگ خود را به محیط‌های بزرگ می‌رسانند که زمینه برای رشد از هر جهت فراهم است و از محیط‌های کوچک فرار می‌کنند که قابلیت‌ها و استعدادها در آن جاها به هدر می‌رود.

خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که فرمود: «من لم يتوزع في تعلمه إبتلاه الله بأحد من ثلاثة أشياء أما أن يميته في شبابه أو يوقع في الرساتيق أو يبتليه بخدمة السلطان»^۱

کسی که در تعلم و فراگیری علمش مراعات علم و تقوا نکند، خداوند او را به یکی از سه چیز مبتلا می‌سازد یا او را در جوانی به دست مرگ می‌سپارد یا او را در روستاها فرود می‌آورد، یا اینکه او را مبتلا به خدمت سلاطین و حکام می‌کند.

از مطالب گذشته در این فصل معلوم شد که مقصود از عظمت بلاد تنها وسعت مساحت و جغرافیایی آن نیست، بلکه مقصود کلی، داشتن رجال بزرگ، متفکران، نوابغ اتحاد و انسجام استعدادهای قوی فراوان، و هم بستگی میان افراد و طبقات است.

پیامبر برومند اسلام صلی الله علیه وآله در مکه بودند ولی دیدند استعداد و آمادگی برای پذیرش اسلام در مدینه زیاده‌تر است و

۱. طوسی، خواجه نصیر الدین، آداب المتعلمین، ص ۱۲۷.

فداکاری و ایثار در آن جا بیشتر و یا فراوان است؛ از این رو مکه را رها کردند و به مدینه روی آوردند.

آری، اهل مکه تأیید و همراهی نکردند، ولی اهل مدینه بارقه های امید از خود نشان دادند و چون دعوت آن حضرت در مدینه منتشر شد، دو نفر از محترمین آنها یکی به نام اسعد بن زراره و دیگری ذکوان بن عبد قیس که هر دو خزرچی بودند به مکه آمدند و چون سخنان نافذ پیامبر صلی الله علیه وآله را شنیدند اسلام آوردند و عرض کردند: «یا رسول الله إبعث معنا رجلاً يعلمنا القرآن و يدعو الناس إلى أمرك»؛ یا رسول الله، با ما مردی را بفرست که قرآن را به ما بیاموزد و مردم را به پیامبری تو فرا بخواند و آشنا بسازد.

پیامبر صلی الله علیه وآله به مصعب بن عمیر که نوجوانی بود و بسیاری از آیات قرآنی را فرا گرفته بود امر فرمود که به مدینه برود. او به مدینه رفت و نماز جمعه به پا کرد و شخصیت هایی به دست او اسلام آوردند.^۱

سپس خود پیامبر صلی الله علیه وآله مهاجرت کردند که مدینه مجمع مسلمانان شده بود و ورود آن حضرت همراه با شور و شوق و نشاط بود و زنان و مردان و کودکان به استقبال آمدند و شادی کنان شعر می خواندند و شعار می دادند.

۱. ابن اثیر، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۳۶۹.

طلع البدر علينا من ثبات الوداع وجب الشکر علینا ما
دعا الله داع^۱

بالاخره روستای کوچک یثرب، مدینه و طیبه و مدینه النبی صلی الله علیه وآله و بزرگ ترین دانشگاه اسلامی شد؛ جامعه فرهنگی پدید آمد و اساتید و شاگردان پیدا شدند. حتی بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله این جریان ادامه یافت، مسجد، مرکز دانشگاه اسلامی بود ابن عباس حلقه تدریس داشت امام حسن علیه السلام حلقه دیگر، امام حسین علیه السلام حلقه دیگر، به طوری که بعدها معاویه از حلقه

درسی امام حسین علیه السلام تعریف می کرد و سخن می گفت.

۲. دستورالعمل دوم دوری کردن از منازلی که سه خصوصیت دارد

• جایگاه غفلت است؛ مردم آن، از خدا و یاد الهی غافل اند و

سرگرم عیش و نوش و خوشی و عیاشی هستند.

• منازل و مکان هایی که مردمی جفاکار و بی وفا و ستمکار

دارد، محل آسایش نیست و انسان در این مکان ها با خوهای

زشت بار می آید.

۱. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمه)، ص ۶۵؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۰۵؛ ماه از ثنیه الوداع «منام حلی است که در مسیر پیامبر بوده» طلوع کرد تا روزی که روی زمین یک نفر خدا را می خواند و بندگی می کند شکر این نعمت بر ما لازم است.

- منازلی که اعوان انسان بر طاعت الهی کم است، اگر بخواهی به راه خدا درآیی، نه مشوق داری نه کمک رسانی برای توست و نه همفکر داری.

۱. آن جا که حمران بن اعین مجلس را ترک کرد

حمران بن اعین هرگاه با اصحاب و یاران می نشست پیوسته با آنان از آل محمد علیهم السلام روایت می کرد و هرگاه آنان از غیر این مقوله سخن می گفتند، نظر آنان را به حدیثی از اهل بیت علیهم السلام مجلب می کرد تا سه مرتبه اگر باز به همان حال می ماندند، بر می خاست و می رفت.^۱

۲. سید حمیری از مجلس دوستان برخاست و رفت

از بعضی از اهل فضل نقل شده که گفت: در نزد ابو عمرو علا نشسته و مشغول مذاکره بودیم. سید حمیری وارد شد و نشست و ما به ذکر زراعت و نخل مشغول شدیم و ساعتی بدین مطالب گذشت. ناگهان او برخاست. ما گفتیم:

ای ابوهاشم برای چه برخاستی؟ او در پاسخ این اشعار را خواند:

إني لا كُره أن أطيّل بمجلس لا ذكر فيه لآل محمد
لا ذكر فيه لأحمد و وصيّه وبنیه ذلك مجلس قصف رد
ان الذی ینسأهم فی مجلس حتی یفارقة لغير مسدد^۲

۱. محدث قمی، منتهی الآمال، ج ۲ ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۲. محدث قمی، منتهی الآمال، ج ۲ ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

من خوش ندارم زیاد در مجلسی باشم که در آن ذکری از آل محمد علیهم السلام نباشد. مجلسی که در آن ذکر پیامبر صلی الله علیه وآله و وصی او و فرزندان او در آن نشود مجلسی در هم شکسته پوسیده و مردود و فاسد است. راستی کسی که آنان را در مجلس و نشستی فراموش کند تا به پایان برسد. هر آینه آدمی ناموزون است و نا استوار، و مورد عنایت و تأیید نخواهد بود. بالاخره از محل هایی که که غفلت از یاد خدا از در و دیوارش نمودار است و یا منزلی که همسایگانی غفلت زده دارد بپرهیزید. انسان ارزشمند است که دین و ایمان و عقاید او در آن جا محفوظ بماند و روبرو به افزایش باشد.

۳. بانویی که مکه را ترک کرد و به حبشه مهاجرت نمود

محمد عبد الرحمن الجدیلی می گوید: در هجرت حبشه دیدند زنی سوار شتر شده و راه حبشه را پیش گرفته است. مردی از مشرکان به او گفت: ای أم عبد الله کجا می روی؟ او پاسخ داد: «ولقد أذیتمونا فی دیننا فسنذهب فی أرض الله حیث لا نودی»؛ تحقیقاً شما ما را در دین مان اذیت و آزار کردید پس در زمین خدا به جایی می رویم که اذیت و آزار نشویم.

این نویسنده عرب می نویسد: چقدر پاسخ جالب و زیبایی داده و اوست که معنا و مفهوم سامی قرآنی را خوب فهمیده که می فرماید: {فَانِ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَالِبِينَ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ

تکن أرض الله واسعة فتهاجروا فيها^۱. پس آن زن رضایت نداد که در مکانی با ذلت و استضعاف زندگی کند.^۲

به کار انداختن فکر و اندیشه تنها در امور مهم و نافع

«وَأَقْصِرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَعْنِيكَ»

رأی و فکر فکر خود را به چیزی که به کارت می آید منحصر ساز. یکی از موانع رشد و ترقی انسان، روی آوردن به کارهایی است که به کار انسان نمی آید و درسیر کمالی او اثری ندارد. فکر، وقت، ظرفیت و توان آدمی محدود است و اگر این فکر، اندیشه، ظرفیت، وقت و توان آدمی صرف کار بیهوده شود، قهراً از کار پرنتیجه و برنامه لازم و رشدآور باز می ماند و عمل اصلی و برنامه لازم و کار مفید و سود بخش از دست انسان خواهد رفت.

۱. بحثی در باب سخنان بی ارزش

در علم اخلاق بحثی است درباره سخنان بی ارزش و غیر مربوط به انسان و در آن جا تأکید می شود که انسانی که سالک راه خداست زبان را به هر سختی باز نکنند؛ مطلبی که مربوط به انسان نیست و در زندگی آدمی تاثیری ندارد مطرح

۱. سوره نساء آیه ۹۷. همانا کسانی که فرشتگان آن ها را در حالی که ستمکار به نفس خویش اند قبض روح می کنند به آنها می گویند: در چه حالی (از نظر دین) بودید؟ گویند: ما در زمین مستضعف بودیم.

فرشتگان گویند: آیا زمین خداوند وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنند؟

۲. جدیلی، محمد بن عبدالرحمن، أمالی رمضان، ص ۵۹.

نکند و از آن سخن نگوید که موجب قساوت قلب و دور افتادن از ساحت قدس الهی است. شیخ مفید رحمه الله نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من حسن اسلام المرء ترکہ الکلام فیما لا یعنیه»؛^۱ از نیکویی و خوبی اسلام آدمی این است که سخن گفتن در موضوعی که برای او مفید و منشأ اثر نیست را ترک بنماید.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام و مردی که سخنان بیهوده می گفت

شیخ صدوق رحمه الله از حضرت حسین بن علی علیه السلام نقل می کنند: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام عبورشان به مردی افتاد که به فضول کلام و حرف های بیهوده تکلم می کرد. حضرت کنار او ایستادند، سپس فرمودند: «یا هذا! إنک تملی علی حافظیک کتاباً إلی ربک فتکلم بما یعنیک ودع ما لا یعنیک».^۲

ای فلانی! تو داری بر دو ملک محافظ خود کتابی و نامه ای را به سوی پروردگارت املا می کنی. پس به آنچه مربوط به تو است و به درد می خورد تکلم کن، ولی هرچه که به کار تو نمی خورد آن را ترک بنما و رها کن.

۱. شیخ مفید، الأمالی، ص ۳۴.

۲. شیخ مفید، الأمالی، ص ۲۱.

پرهیز از نشستن در مراکز عمومی مثل بازار

«و إياک و مقاعد الأسواق فإنها محاضر الشيطان و معاریض الفتن»؛

بپرهیزید و دوری کن از نشستن در مواضعی از بازار که (افراد بیکاره و فاسد) در آن جاها می‌نشینند که به راستی آن مکان‌ها، جای حضور شیطان و محل پیش آمدن فتنه‌ها و فسادهاست.

کسانی که در بازار می‌نشینند دو گروهند.

۱. گروهی که مغازه و فروشگاه‌های دارند و در مکان و جایگاه عرضه جنس و متاع خود نشسته‌اند و مشغول قول کار و کسب خود می‌باشند.

۲. گروهی که در جایگاه‌های خاص از محل‌های عمومی در بازار نشسته و به گفتگو می‌پردازند و یا احياناً در بازار دوستی دارند که جایگاه کسب و کار او در محدوده مغازه اوست و اوقات خود را در آن جا سپری می‌کند.

ظاهر ابتدایی آن است که کلام نورانی امام امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به گروه دوم است و آنها را تحذیر می‌کند از این که بخواهند در بازار بنشینند. حضرت دو مطلب را به مثابه علت این تحذیر ذکر می‌کنند.

۱. این مکان ها جایگاه حضور شیطان است.

۲. معرض فتنه ها و فسادهاست.

در عین حال خود بازار مورد توجه شیطان است و امکان بالایی برای گناه دارد و بازاریان در معرض گناهان فراوانند.

یکی از آن گناهان دروغ گفتن درباره بهای جنس و قیمت و ارزش متاع است؛ دوم، سوگند دروغ یاد کردن برای این که متاع خود را به فروش برساند؛ سوم، معاملات فاسد و حرام؛

چهارم، وقوع در ربا که از اعظم گناهان است؛

پنجم، کم فروشی، یعنی جنس را به مشتری کم دادن؛

ششم، گران فروشی یعنی قیمت را بالا بردن تا جایی که احیاناً به چند برابر قیمت به فروش می‌رسد که خود خروج از دایره عدل و انصاف است؛

هفتم، متاع معمولی یا معیوب را زینت کردن و بی عیب جلوه دادن تا بتوان از این رهگذر یک متاع معمولی و جنس ضایع را به فروش رساند؛

هشتم، آلودگی به خصومت‌ها و جدال‌های باطل و غوغا و سرو صدا در بازار به راه انداختن؛

نهم، با زنان سروکار داشتن و به آنها نگاه کردن و با آنان سخن گفتن؛

دهم، آلوده به روابط نامشروع شدن؛

یازدهم، رواج دادن مدهای باطل و بالاخره مردم را اعم از مرد و زن به ویژه جوانان را به غرب متمایل کردن و آنان را به صورت مقلد اجانب در پوشش های مخصوص بار آوردن؛

دوازدهم، مال حرام گرد آوردن و جمع کردن که آن خود مایه گناهان زیاد و سیاه شدن دل و جان است؛

سیزدهم، احتکار کردن؛

چهاردهم، غش و خیانت در معامله؛

پانزدهم، حسد ورزیدن درباره همکاران؛

شانزدهم، فریب دادن و گناهان دیگر.

اما نشستن در مواضع خاص از بازار که کار آدم های مهمل و بیکاره است، گناه مخصوص به خود دارد؛

اولاً، انسان را به حرف های مفت و ناصحیح وا می دارد و محلی برای شایعات و حرف های لغو و زشت و ناپسند و چشم چرانی و داخلات های بی جاست. ثانیاً، جایگاه شوخی های هرزه و کلمات زشت و زننده و خلاصه جایگاه هرزگی و لودگی و مسخره بازی است.

ثالثاً، آن که پایگاهی برای افراد فاسد العقیده می شود که بنشینند و عقاید و ایمان مردم را به باد مسخره و استهزا بگیرند و احياناً ترویج اعتقادات باطل کنند.

از این رو نشستن گروه دوم در بازار به هر صورتی که باشد، مذموم و ناپسند است و باید مرکز توقف و نشستن اینها را تعطیل کرد. برای طبقه اول هم هر چه

در رابطه با کار و کسب آن هاست، آن هم در صورتی که معامله حلال باشد جایز ولی نشستن در مغازه و از محدوده کار خود خارج شدن و دید زدن زنان و دختران و اختلاط با نامحرمان و برقرار کردن روابط نامشروع همگی ناروا و مورد عصبان الهی و موجب غضب پروردگار بزرگ و خدای جل جلاله است. شیخ مفید رحمه الله نقل فرموده است از حسن بصری که ضمن حدیث مفصلی می گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در سفری به بصره، داخل بازار شدند و دیدند که مردم سخت مشغول اند و می خرند و می فروشند. حضرت به شدت گریه کردند، آنگاه فرمودند: «یا عبیدالدنیا و عمال أهلها إذا كنتم بالنهار تحلفون و بالیل فی فراشكم (فرشكم) تنامون و فی خلال ذلك عن الآخره تغفلون فمتی تجهزون (تحرزون) الزاد و تفكرون فی المعاد»؛^۱ ای بندگان دنیا و کارکنان اهل آن هنگامی که شما در روز سرگرم سوگند یاد کردن هستید و در وقت شب در فراش خود می خوابید و در خلال این دو حالت از آخرت غفلت می ورزید؛ پس چه زمانی زاد و توشه سفر آخرت را فراهم نموده و در امر معاد اندیشه می کنید؟

۱. شیخ مفید، الأمالی، ص ۱۱۹؛ محدث قمی، سفینه البحار، ماده «سوق».

بهترین راه برای پیدایش حالت شکر در انسان

« وَأَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ »؛

به کسی که بر او برتری داده شده‌ای بیشتر نگاه کن، چرا که این از درهای شکرگزاری است.

از غرایز انسان حالت زیاده طلبی اوست و گاهی این حالت روحیه انسان را به هم می ریزد و نشاط زندگی را می برد، زیرا هر چه دست و پا می زند به نقطه ای که بدان راضی باشد نمی رسد؛ علاوه بر این که گاهی به وضع مطلوبی هم دست نمی یابد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام برای این حالت، راهکاری را ارائه می کنند و آن این است که آدمی نظر به اشخاص بالاتر از خود نکنند و وضع مرتب و مرفه آنان را مورد نظر و ملاک کار خود قرار ندهد.

اگر همه نظرش به آنان باشد، هرگز روی راحتی را نخواهد دید، بلکه انسان اگر نظر به طبقات پایین تر از خود کند در این صورت می بیند او بر بسیاری از افراد برتری دارد و از نعمت هایی برخوردار است که آنان نیستند. این جاست که به جای نارضایتی و نگاه خشم آلود به مقدرات الهی، خوشحال می شود و

دری از درهای شکر بر او گشوده می گردد. نظر طبقات پایین تر باعث می شود تا انسان نسبت به خودش راضی و خشنود شود و او را وادار به شکر نماید.

۱. سفارش های پیامبر صلی الله علیه وآله به ابوذر

ابوذر غفاری رحمه الله می گوید: خلیل من پیامبر صلی الله علیه وآله مرا به هفت چیز وصیت و سفارش کرد: حُبُّ الْمَسَاكِينِ وَ الدُّنُو مِنْهُمْ وَ هَجْرُ الْأَغْنِيَاءِ وَ أَنْ أَصِلَ رَجَمِي وَ إِنْ جَفَانِي وَ أَنْ لَا أَتَكَلَّمَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ لَا أَخَافُ فِي اللَّهِ لَوَمَةَ لَائِمٍ وَ أَنْ لَا أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقِي وَ أَنْظُرَ إِلَى مَا هُوَ دُونِي وَ أَنْ أَكْثَرَ مِنْ قَوْلٍ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. ۱

دوستی با مستمندان و نزدیک شدن به آنها، دوری از ثروتمندان، پیوند با خویشاوندان حتی اگر آنها با من هرچند جفا کنند، سخن نگفتن جز به حق، نترسیدن از سرزنش هیچ سرزنش گری در راه خدا، نگاه نکردن به کسی که از من بالاتر است و نگاه کردن به کسی که پایین تر از من قرار دارد، و زیاد گفتن «لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم».

۲. سخنی از امام صادق علیه السلام

از کلمات حضرت صادق علیه السلام است که به حرمان بن اعین فرموده اند: يَا حُمْرَانُ أَنْظِرْ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَكَ فِي الْمَقْدَرَةِ وَ لَا تَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ فِي الْمَقْدَرَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْنَعُ لَكَ بِمَا قَسِمَ لَكَ وَ أُخْرَى أَنْ تَسْتَوْجِبَ الزِّيَادَةَ مِنْ رَبِّكَ. ۲

۱. حلی، ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر «مجموعه ورام»، ج ۲ ص ۲۳۱.

۲. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، باب کلمات امام صادق علیه السلام، شماره ۳۳.

ای حمران به زیر دست در توانایی بنگر، نه به بالا دست، زیرا این کنار تو را به سهمی که خدا برایت مقدر فرموده قانع تر می کنند و برای استحقاق فزونی نعمت از پروردگارت شایسته تر خواهد ساخت.

مسافرت در روز جمعه به لحاظ وظایف آن، مطلوب نیست

«ولا تسافر فی یوم جمعه حتی تشهد الصلاة الا فاصلاً فی سبیل الله أو فی أمر تعذر به»؛

در روز جمعه سفر نکن تا این که ابتدا نماز جمعه را بخوانی و (پس سفر را انجام مده) مگر آنکه سفر در راه خدا باشد یا کار مهمی داشته باشی که واقعاً مجبور به سفر باشی.

در ایام هفته روز جمعه امتیاز خاص و برنامه های مخصوص دارد که از آن جمله انجام نماز است و چون این نماز گردهمایی وحدت بخش هفتگی مسلمانان است، مسافرت در آن روز مکروه است که مبادا بر اثر آن برنامه نماز به هم بخورد. مگر کسی که بخواهد برای جهاد از شهر خارج گردد یا عذر خدا پسند و مقبولی داشته باشد.

از جمله «حتی تشهد الصلاة» استفاده می شود که کراهت آن پیش از ظهر و انجام نماز است، ولی بعد از انجام نماز کراهتی ندارد.

آری، سفر در جمعه مورد کراهت است و حتی ممکن است این سفر پیامد سوئی نیز داشته باشد.

مردی به نزد سعید بن مسیب آمد که برای رفتن سفر با او وداع کند. سعید گفت: شتاب مکن تا وقتی که نمازت را بخوانی او گفت می ترسم دوستانم بروند و من از همراه بودن آنان محروم بمانم و بالاخره شتاب کرد و رفت؛ سعید پرسش حال او را از اشخاص می کرد تا آن که گروهی آمدند و خبر آوردند که پای او شکسته سعید گفت: «إني كنت لأظن أنه سيصيبه ذلک»؛^۱ من گمان داشتم که این بلا و ناراحتی به او خواهد رسید. بالاخره برای روز جمعه برنامه های معنوی است که مشهورترین آن ها نماز جمعه است؛ چنان که دعای بسیار شریف و مخصوصی از امام سجاد علیه السلام دارد، «یا من یرحم من لا یرحمه العباد و یا من یقبل من لا تقبله البلاد...»؛^۲ ای آن که بر کسی رحم می کنی که بندگان به او رحم نمی کنند، و ای آن که کسی را می پذیری که سرزمین ها او را نمی پذیرند.

جمعه روز موعظه و خودسازی و جامعه سازی است مواعظ حضرت امام زین العابدین علیه السلام در هر روز جمعه سال که در روایت آمده دیدنی و شنیدنی است.

آنقدر روز جمعه با فضیلت است که یک سوره قرآن راجع به آن نازل شده و به نام آن روز نام گذاری شده است.

۱. محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱ ص ۱۷۵.

۲. صحیفه سجادیة، دعای ۴۵.

برنامه امام باقر علیه السلام در جمعه ها به ویژه جمعه های ماه رمضان جابر می گوید حضرت امام محمد باقر علیه السلام روز جمعه صبح زود هنگامی که آفتاب به اندازه یک نیزه بلند شده بود به مسجد می رفتند، ولی در جمعه های ماه مبارک رمضان زودتر از این وقت مبادرت به رفتن مسجد می کردند و می فرمودند: «ان لجمع شهر رمضان علی جمع سایر الشهور فضلاً کفضل شهر رمضان علی سایر الشهور».^۱ راستی که برای جمعه های ماه رمضان مزیتی است نسبت به جمعه های دیگر ماه هاست همانند برتری ماه رمضان بر سایر ماه ها.

اطاعت و فرمانبرداری خداوند در همه امور

« وَأَطِعِ اللَّهَ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا »

در همه امور خود خدا را اطاعت کن و از خدای فرمان بیر که فرمان برداری از خداوند از هر چیزی بهتر و بالاتر است.

در این جا امر به اطاعت الهی در سطحی بسیار وسیع می کنند و می فرمایند: «فی جمیع أمورک» استثنا ندارد؛ در هر کاری، از امور فردی و اجتماعی باید ملاحظه حقوق الهی را کرد و اطاعت ذات لایزال او را ملاک و محور قرار داد و از آن تخلف نمود، زیرا طاعت الهی مایه سعادت انسان است و خود بزرگ ترین سرمایه او در حیات این جهان و جهان آخرت به شمار می رود؛

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۵ ص ۴۳.

چنان که اهمیت اشیاء به اعتبار اثر و نتایج آن هاست. امام سجاد در دعای ابو حمزه ثمالی می گویند: «وارزقنا عملاً بطاعتك و توفنا علی ملتك و سنة نبيك»؛ بار خدایا، و به ما توفیق عمل به طاعتت را روزی کن و ما را بر دینت و سنت پیامبرت بمیران.

و امام در فراز های پایانی دعا می فرمایند: «اللهم أعطني السعة فی الرزق و الأمن فی الوطن ... والسلامة فی الدین واستعملنی بطاعتك و طاعة رسولك محمد أبدا ما استعمرتني»؛ بار خدایا، گشایش در رزق و امنیت در وطن و سلامت در دین را به من عطا فرما و مرا به اطاعت خودت و اطاعت رسولت محمد صلی الله علیه و آله برای همیشه تا آن گاه که عمر به من داده ای به کار بگیر.

در قرآن کریم فراوان امر به اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله شده است و نیز در برخی از آیات از اطاعت کسی که امر او مزاحم و مانع اطاعت الهی است، نهی شده است؛ مثلاً در مورد والدین می فرماید: (وإن جاهدک لتشرك بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما)^۱ اگر پدر و مادر تو را بر شرک به خدا که آن را حق نمی دانی وادار کنند، در این صورت اطاعت آنها نکن.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز می فرماید: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق»^۲؛ اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست.

۱. سوره لقمان آیه ۱۵.

۲. نهج البلاغه، کلمه ۱۶۵ از کلمات قصار.

به تعبیر دیگر اطاعت مخلوق از آن جا که ملازم با معصیت خدا نباشد، مورد ندارد.

ملاک کلی در تقرب به خدا

حضرت امام محمد باقر علیه السلام ضمن کلام شریفی به جابر فرمودند: «یا جابر فَوَ اللَّهِ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَمَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ وَلَا تُنَالُ وَلَا يُتَنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ»^۱ ای جابر! به خدا سوگند، هیچ راهی برای نزدیک شدن به خداوند تبارک و تعالی جز از طریق اطاعت وجود ندارد. و ما (اهل بیت) ضمانتی برای نجات از آتش نداریم، و هیچ کس بر خدا حجتی ندارد. هر کس مطیع خدا باشد، دوست ماست، و هر کس نافرمانی خدا کند، دشمن ماست. و ولایت ما جز با عمل و پرهیزگاری به دست نمی آید.

چاره جویی ظریفانه در وادار کردن نفس به عبادت

«و خادع نفسك في العبادة»؛

نفس خود را به چاره جویی های ظریفانه به عبادت وادار.
نفس را تلقین کن و با لطایف الحیل و به کار بستن طرق مختلف اخلاقی آن را به آرامش رسان تا تسلیم عبادت شود.

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲ ص ۷۴ و ۷۵.

آری، گاهی عبادت و بندگی خدا برای نفس سنگین جلوه می کند و آن را به زودی تحمل نمی کند و پذیرش ندارد. این جاست که باید با تلقین و وعد و وعید و ساختن نفس و و په پرورش آن و حدیث نفس و ذکر و یاد اهل عبادت و جایگاه رفیع آنان آن را به آرامش رساند و به عبادت خداوند، متمایل و راغب ساخت تا روبه و به عبادت و اطاعت خداوند بیاورد.

مدارا کردن با نفس و حفظ نشاط در عبادت

«وَأُفِقْ بِهَا، وَلَا تَقْهَرَهَا وَخُذْ عَفْوَهَا وَنَشَاطَهَا»؛

و با نفس خود نرمی و مهربانی کن؛ با قهر و خشونت با آن رفتار مکن و با خود مدارا بنما و هنگام فراغت و آمادگی و آرامش و نشاط آن را بگیر و از او مطالبه عبادت و بندگی کن.

این فراز از دستور العمل های بسیار عالی در جهت موفقیت انسان است و در انجام عبادت موفق اثر بسزایی دارد. باید عبادت را با نشاط انجام داد و طوری نشود که انسان احساس خستگی و عدم آمادگی کند. اگر انسان خویشتن را مجبور به عبادت کند و با ملال و خستگی عبادت کند، حلاوت عبادت را از دست خواهد داد.

۱. ریاضت بی رویه

جوانی را می شناسم که به حوزه آمد و مشغول تحصیل شد. در همان آغاز کار و تحصیل مقدمات و ادبیات واژه های عرفان و عارف و معرفة الله به گوشش

خورده بود و کم کم متمایل به اهل عرفان به اصطلاح شده بود. پس از مدتی به منزل آمد. دیدم آن جوان پرانرژی به کلی ساقط و علیل شده و متکا را زیر پا می‌گذارد تا بتواند بنشیند معلوم شد که با یکی از این آقایان آشنا شده است؛ آن آقا او را راهنمایی کرده بود که باید اهل فکر باشی و زیاد فکر کنی و این نوجوان تازه سال می‌گفت: می‌رفتم در حجره مدرسه درب را می‌بستم و شش ساعت پیایی فکر می‌کردم. در نهایت او دچار کسالت خطرناکِ ضعف اعصاب شده بود و دیگر آن برنامه‌ها را رها کرده بود، ولی با گذشت سالیانی هنوز به حال اول برنگشته بود.

۲. ابوذر و استراحت برای عبادت

مردی ابوذر را دید که مکانی را صاف و هموار می‌کند. پرسید: ای ابوذر چه کار می‌کنی؟ ابوذر فرمود: «أطلب مكاناً أنام فيه، نفسی مطیّتی إن لم أرفق بها لم تبلغنی»^۱

می‌خواهم مکان مناسبی پیدا کنم که در آن جا بخوابم و استراحت کنم، زیرا نفس من مرکب من است؛ اگر با آن رفیق و مدارا نکنم، مرا به منزل نمی‌رساند. این کلام یک عارف به تمام معنا و یک کارشناس دینی و دلیل راه خداست. انسان تندرو در عبادت بریده می‌شود و در نهایت وا می‌ماند.

این برنامه در تحصیل علم نیز جریان دارد که جریان دارد؛ کسانی که با خواب لازم خود مبارزه کردند و یا از خوردن غذای لازم و مناسب و مراعات جسم

۱. اصفهانی، ابو نعیم، حلیۃ الأولیاء، ج ۱، ص ۱۴۵

خود غفلت ورزیدند؛ نوعاً یا دچار بیماری شدند که از علم بازماندند یا به کلی از علم زده شدند.

نشاط در عبادت

از رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرمود: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ فَإِنَّ الْمُتَنَبِّتَ يَعْنِي الْمُفْرِطَ لَا ظَهراً أَبْقَى»؛^۱ راستی که این دین متین و استوار است پس داخل شو (سیر کن) در آن با رفق و نرمی و بر نفس خود آنچه که فوق طاقت اوست حمل نکن که ناتوان شود و دین و عمل و عبادت خدا مبعوض و منفور خود مگردان، زیرا که انسان و امانده در سفر که راحله او خسته شده، نه راهی را طی کرده و نه پشت مرکب خود را سالم باقی گذاشته است.

«مُنَبِّتٌ» از بَتَّ، به معنای قطع و آن کسی است که در سفر از راه بازمانده و خلاصه در راه باقی مانده، در حالی که عاجز از مقصد شده و به آن نرسیده و حیوان و مرکب خود را هم از پا در آورده است.^۲

در کلمات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آمده: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ اقْبَالاً وَادْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَوَافِلِ وَ إِذَا أُدْبِرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ»؛^۳

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲ ص ۸۷؛ بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغة، ج ۵ ص ۲۲۴.

۲. ابن اثیر، النهاية، ج ۱، ص ۹۵.

۳. نهج البلاغة، کلمه ۵۸۷ از کلمات قصا.

برای قلوب اقبال و ادباری هست پس هنگامی که اقبال کرد و روی آورد آن را وادار به نوافل و مستحبات کنید و هنگامی که به که پشت کرد و آمادگی نداشت اکثفا به فرایض و واجبات کنید و به سراغ مستحبات نروید.

دقت در انجام واجبات الهی

« فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهِدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا »؛

چرا که انجام دادن و رسیدگی به آن‌ها در وقت مقرر، ضروری است. این جمله استثنای از جمله قبل می‌باشد و خود حاکی از کمال اهمیت واجبات است که آمادگی نفس و عدم آمادگی آن در این مورد اثری ندارد و باید فرایض الهی مانند نماز واجب را دقیق به جا آورد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: « لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ هَائِبًا لِابْنِ آدَمَ ذَعِرًا مِنْهُ مَا صَلَّى الصَّلَاةِ الْخَمْسَ لَوْفَتِهِنَّ فَإِذَا ضَيَعَهُنَّ اجْتَرَأَ عَلَيْهِ فَأَدْخَلَهُ فِي الْعِظَائِمِ »؛^۱ شیطان از پسر آدم ترسان و هراسان است تا نماز پنجگانه را در وقت بخواند پس اگر نمازها را ضایع کرد، شیطان بر او جرئت پیدا کرده و او را داخل گناهان بزرگ خواهد کرد.

امام صادق علیه السلام از آبای گرامی خود نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: « مَا مِنْ صَلَاةٍ يَحْضُرُ وَقْتُهَا إِلَّا نَادَى مَلَكٌ بَيْنَ يَدَيِ النَّاسِ قُومُوا إِلَى نِيرَانِكُمُ الَّتِي أَوْفَدْتُمُوهَا عَلَى ظُهُورِكُمْ فَأَطْفِنُوهَا بِصَلَاتِكُمْ ».^۲

۱. شیخ صدوق الأمالی، ص ۲۹۰.

۲. همان، ص ۲۹۷.

نیست نمازی که وقت آن فرا برسد مگر این که فرشته ای پیش روی مردم ندا می کند؛ برخیزید به سوی آن آتشی که بر پشت خود برافروخته اید و آن را با نماز خود خاموش گردانید.

امام امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه شریف خود می فرماید: «تعاهدوا أمر الصلاة وحافظوا عليها و كانت على المومنین كتاباً موقوتاً».^۱ پیوسته و لحظه به لحظه اهتمام به امر نماز داشته باشید و بر آن محافظت کنید و بسیار به انجام آن پردازید و به وسیله آن به خدا نزدیک شوید و تقرب بجوید، زیرا نماز به عنوان فریضه و واجب الهی در اوقات مختلف شبانه روز بر مؤمنان مقرر شده است.

امام عسکری علیه السلام و فرارسیدن وقت نماز

امام عسکری علیه السلام مشغول نوشتن نامه ای بودند. در وسط نامه وقت نماز فرا رسید و صدای مؤذن به اذان بلند شد. حضرت فوراً قلم و کاغذ را به زمین نهاد و به نماز ایستادند؛ یعنی این قدر تأخیر که فرضاً دو سه دقیقه دیگر به نوشتن نامه ادامه دهند تا تمام شود، به خود نپسندیدند. خدای متعال هم عنایت خود را شامل حال آن بزرگوار کرد؛ چنان که ایشان نماز می خواندند و قلم به إذن الله بر روی صفحه کاغذ به جریان آمده تتمه مطالب آن را ثبت کرد تا نامه به پایان رسید.^۲

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹.

۲. محدث قمی، انوار البهیة حالات امام عسکری علیه السلام

ناگهان مرگ فرا می رسد

«وایاک أن ينزل بك الموت وأنت أبق من ربك فی طلب الدنيا»؛

و بترس و بپرهیز از این که مرگ بر تو فرود آید و تو گریز پا و فراری از پروردگارت در طلب دنیا باشی.

مرگ انسان به ناچار فرا می رسد و هیچ گونه تخلفی ندارد: (کل نفس ذائقة الموت).^۱ هر انسانی چشنده شربت مرگ خواهد بود.

هر آن که زاد بناچار بایدش نوشید ز جام دهر می (کل من علیها فان) مهم این است که مرگ انسان در چه حالی فرا برسد، یکی در عین عبودیت و خالص ترین حالات بندگی و یا در حال احسان به بندگان خدا با مرگ مواجه می گردد و دیگری در منجلا ب فساد و بدی فرو رفته و در همان لحظه ای که مشغول معصیت و گناه است، مرگ او فرا می رسد.

از بدترین مصادفه ها این است که مرگ آدمی فرا برسد و او هم چون بنده گریز پا از مولای حقیقی خود فرار کرده باشد و چقدر شرمندگی دارد که او را می گیرند دست بسته و سر به زیر و به حضور مولا و آقاایش می آورند. فراری بودن انسان از خدا طبق صریح کلام فوق این است که انسان در طلب دنیا باشد.

دنبال دنیا بودن، یعنی وداع با همه فضایل و خوبی ها بنده دنیا طلبی یعنی اظهار آمادگی برای هر فساد و بدی و شرارتی.

ابن ابی الحديد معتزلی مجذوب این جمله واقع شده می گوید: «هذه وصية شريفة جداً» این جمله، وصیت و سفارشی بس والا و شریف است طالب دنیا که پشت به خدا کرده و در این هنگام مرگش فرا می رسد را تشبیه به بنده گریزانی کرده که او را گرفته اند و اسیر و دست بسته او را سر به زیر وارد بر مولایش می کنند.^۱

تحذیر از مصاحبت نا اهلان

«و اياك و مصاحبة الفساق فان الشر بالشر ملحق»؛

زنهار از همنشینی با فاسقان و گناه کاران، زیرا تحقیقاً بدی به بدی ملحق می گردد و بدان می پیوندد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در فراز دیگر این نامه راجع به دوستی و انتخاب دوست ارشاد مهمی فرمودند؛ آن جا که فرمود: «واحذر صحابة من یقیل رأیه و ینکر عمله» در این جا نیز از مصاحبت با فساق و بدکاران و اهل گناه تحذیر می کند. حداقل تفاوتی که میان دو مورد است، این است که در مورد اول از بدنام شدن انسان و از این که حساب بدی رفیق و دوست برای دوستش هم باز می شود سخن گفتند و در این جا از جهت تأثیر صفات بد و طبیعت های زشت دیگران بر نفس آدمی سخن می گویند. آری همنشینی با فاسقان این اثر را دارد که بدی های آنان را منتقل می کند.

۱. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۵۰.

سرّ این که حضرت هر دورا به عنوان شرّ یاد می کند این است که در وجود هر انسانی مقداری از شر و غرایز زشت و صفات بد هست؛ حال اگر این شخص در کنار یک فاسق دریده و بی اعتنائی قرار گرفت، طبعاً به او خواهد پیوست و یک فاسق به تمام معنا خواهد شد، چرا که خواها و طبیعت ها قابل انتقال است و این طبیعت زشت در کنار طبیعت زشت دیگری تقویت می شود؛ همانند آتش که اگر آتش دیگری در جنب آن روشن شود تقویت می شود و دیرتر خاموش می گردد؛ بر خلاف این که فقط یک آتش باشد که ممکن است به زودی خاموش شود؛ شاعر می گوید:

تا توانی می گریز از یار بد	یار بد بدتر بود از مار بد
مار بد تنها تورا بر جان زند	یار بد بران و بر ایمان زند

حفظ وقار و جایگاه خداوند و دوستی دوستان خدا

«و وقرّ الله و أحبّ أحبائه»؛

خدا را بزرگدار و دوستان او را دوست بدار.

حفظ وقار و عظمت الهی شرط اول ایمان انسان است. سید بن طاووس رحمه الله هر کجا که در کتاب های مختلف اسم خدا یعنی لفظ «الله» را می آورد، جمله جل جلاله را ضمیمه آن می ساخت.

۱. یک آزمایش دقیق

درباره دوستی دوستان خدا حضرت امام محمد باقر می فرمایند: « إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا، فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ، فَإِنْ كَانَ يَحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيَبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ، فَفِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يَحِبُّكَ؛ وَإِنْ كَانَ يَبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيَحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ، فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يَبْغِضُكَ، وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ. »^۱ زمانی که خواستی بدانی در تو خبری هست پس به قلب خود بنگر، اگر اهل طاعت خدا را دوست می دارد و اهل عصیان را دشمن می دارد پس در تو خیر است و اگر اهل طاعت خدا را دشمن می دارد به اهل معصیت دوستی می ورزد آن جاست که در تو خیری نیست و خداوند تو را دشمن می دارد.

شایسته ذکر است که بهترین احبّا و دوستان الهی خاندان عصمت و طهارت علی و آل علی علیهم السلام هستند؛ بنابراین باید با دل و جان و تمام وجود، آنان را دوست داشت هر چند مستلزم مشکلات زحمات، مصائب و محرومیت ها باشد.

۲. داستان خواندنی محمد بن ابی حذیفه

محمد ابن ابی حذیفه قریشی از اصحاب و شیعیان خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بود کهن معاویه به جرم دلدادگی به آن حضرت، او را زندانی کرد و از او خواست که به امام علیه السلام جسارت کند و برائت بجوید و او نپذیرفت

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲ ص ۱۲۷ ح ۱۱؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱ ص ۱۹۹.

و سخت ترین شکنجه ها را معاویه در مورد وی اعمال کرد و او به کلی تغییر عقیده نداد تا در زندان از دنیا رفت.

کشی، عالم رجالی نقل کرده که او پسر دایی معاویه بود و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفتند، معاویه او را گرفت و تصمیم قتل او را داشت؛ پس مدتی طولانی او را زندانی کرد. روزی معاویه به اطرافیان خود گفت: آیا نفرستیم از پی این سفیه «نادان» محمد ابن ابی حذیفه و او را از مسیرش برگردانیم و گمراهی او را به وی خبر دهیم و امر کنیم که برخیزد و علی را سب کنند؟ گفتند: آری، معاویه کسی را فرستاد او را از زندان آورد. معاویه به او گفت: ای محمد ابن حذیفه، آیا نمی دانی که عثمان مظلوماً کشته شد و عایشه و طلحه و زبیر برای طلب خون او قیام کردند و علی در قتل او به صورت مرموز دخالت داشت و ما امروز طلب خون عثمان را می کنیم؟

محمد ابن ابی حذیفه در پاسخ گفت: تو خود می دانی که من از جهت رَجَم و قرابت از همه به تو نزدیک ترم و از همه این ها به تو شناساتر می باشم. معاویه گفت: آری، چنین است. او گفت: به خدای یکتا که خدایی جز او نیست سوگند که من احدی را که در خون عثمان شریک باشد و مردم را بر آن تشویق و ترغیب کند جز تو سراغ ندارم، زیرا او بود که تو و امثال تو را به کار گرفت. پس مهاجران و انصار از او خواستند که تو را عزل کند و او نپذیرفت از این رو بر او هجوم آورده و از بین بردند و در قتل او اول و آخر، کسی شرکت نداشت جز طلحه و زبیر و عایشه؛ آنها بودند که علیه او به کارهای بس زننده شهادت دادند و مردم

را ترغیب و تحریک کردند و عبد الرحمن بن عوف و ابن مسعود و عمار و انصار همگی شرکت کردند.

معاویه گفت: این چنین شد. او گفت: به خدا سوگند! من شهادت می‌دهم که تو از آغاز وقتی که تو را شناختم در جاهلیت و اسلام یکنواخت و بر یک طریق از اخلاق بودی، اسلام در تو اثری نداشت؛ نه زیاد و نه کم و علامت این مطلب روشن است، تو مرا بر حب علی ملامت می‌کنی در حالی که کسانی که با علی بیرون آمدند. شب زنده داران روزه دار از مهاجر و انصار بودند، ولی با تو ابناء منافقین و طلقا و عتقا بودند؛ همان‌ها که تو آنها را از دین شان خدعه کرده و منحرف نمودی و آنها تو را از دنیایت خدعه کردند «و بهره گرفتند».

به خدا سوگند، پوشیده نیست بر تو آنچه که انجام دادی و بر آنها پوشیده نیست آنچه را که انجام دادند؛ آن زمان که آنان خود را در راه اطاعت تو وارد سخط و عذاب خدا کردند. والله! من علی را برای خدا و رسولش دوست می‌دارم و تو را در راه خدا و رسولش برای همیشه دشمن خواهم داشت.

معاویه گفت: من هم اکنون تو را بر ضلال و گمراهی می‌بینم بعد گفت او را برگردانید؛ لذا او را به زندان برگرداندند تا در زندان از دنیا رفت.^۱

۱. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ص ۷۰؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳ ص ۵۹.

غضب لشکری عظیم از لشکریان شیطان

« وَ أَخَذَرِ الْغَضَبِ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ وَ السَّلَامِ »؛

و از خشم و غضب دوری کن، زیرا غضب سپاهی عظیم از سپاهیان ابلیس است.

در آغاز این جمله امر به پرهیز از خشم می‌کنند و آنگاه یک جمله در بیان علت امر به احتراز از خشم آورده، و فرموده اند؛ زیرا خشم سپاهی بزرگ از سپاهیان ابلیس است.

راستی کلامی بسیار شگفت انگیز و پرمعنا است. شاید کلمات بسیاری از بزرگان در تحذیر و پرهیز از غضب رسیده که هر کدام هم در جای خود ارزنده و قابل اخذ و احترام است اما این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام ترسیمی بسیار عالی از غضب و خطر عظیم و پیامدهای ناگوار آن را در بردارد که انسان را به وحشت می‌اندازد.

آری، می‌فرماید: غضب لشکر عظیم و بس بزرگی از لشکرهای ابلیس است. به حقیقت که اگر کسی در مقام شناخت صفات زشت و از جمله غضب باشد و بخواهد آن را درست بشناسد و آثار سوء آن را بفهمد تا از آن احتراز کند همین جمله کلام امام بزرگ و ابوالأئمة الطاهرین حضرت علی علیه السلام او را بس است.

انسان در آن لحظاتی که دچار غضب و خشم می‌شود دین و ایمان و عقیده و شخصیت او مورد تهاجم یک لشکر آن هم نه یک لشکر معمولی، بلکه لشکری بس عظیم و بزرگ از سپاه فراوان ابلیس قرار می‌گیرد؛ اگر فوری توانست غضب

خود را در هم بشکنند که خود را راحت ساخته، زیرا از خطر این سپاه عظیم شیطان رها شده است؛ اما اگر نتوانست شدت و حدّت حرارتی که از غضب در درون او پدیدار شده مهار کند، بداند که این لشکر عظیم شیطان چیزی برای او باقی نخواهند گذاشت؛ نه ایمان و یقین او سالم می ماند و نه شخصیت و وجهت اجتماعی و آبرومندی او برای او باقی خواهد ماند و آن سپاه خطرناک بی رحمانه همه این مفاهیم عالیّه را از او خواهند گرفت و می ماند یک انسان ایمان از دست داده و فاقد عقیده پاک و ارتباط با خدا، و کسی که همه آبرو و اعتبار خود را یک جا فروخته، آدمی منحط و ساقط و فاقد ارزش، موقعیت و اعتبار انسانی است.

۱. وصیت و سفارش پیامبر صلی الله علیه وآله

در یک نقل از رسول اکرم صلی الله علیه وآله آمده که شخصی به آن حضرت عرض کرد: مرا وصیت و راهنمایی بفرمایید. پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وآله فرمودند: «لا تغضب»؛ غضب ننما و بر کسی خشم مکن. او عرض کرد: زیادتّر از این بفرمایید و ارشاد مکنید باز فرمود: «لا تغضب»؛ بار دیگر گفت بیش از این توصیه بفرمایید حضرت فرمود: «لا أجد لك مزيداً»؛ من برای تو زیاده بر آنچه گفتم سراغ ندارم.^۱

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۸ ص ۵۱.

۲. شجاع و قهرمان واقعی

هم‌چنین روایت شده است که مردی به پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وآله گفت: مرا وصیت و سفارشی بکنید. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «لا تغضب»؛ سپس اضافه کردند و فرمودند: «لیس الشدید بالصرعه إنّما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب»؛^۱

یعنی پهلوانی و قهرمانی به زمین زدن حریف نیست؛ پهلوان و قهرمان کسی است که به هنگام خشم و غضب خویشتن دار باشد و زمام نفس خود را در دست بگیرد.

چه بسیار غضب‌ها که انسان را به کفر، الحاد، سب لعن، دشنام و هتک حیثیت و آبروی مردم کشانده و چه بسا چنان عقل و خرد و بینش آدمی را گرفته که آلوده به قتل نفس و کشتن یک بی گناه کرده است.

گاهی یک غضب مهار نشده باعث شده که انسان همسر عزیز یا فرزند دلبند و جگر گوشه خود را بی رحمانه کشته و نقش خاک کرده است و چه بسا لحظه‌ای غضب که می‌شد با جوانب بینی برطرف نمود ولی بر اثر نبود تملک نفس انسان را در منجلاب فساد و تباهی انداخته که راه نجات و رهایی را از هر سو بر روی او بسته و آدمی دچار ماجرا و فتنه و فساد شده که او را زمین گیر کرده

۱. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۴۷

است؛ چنان که به دست خود آتشی روشن کرده که هرگز قابل خاموش شدن نیست و نعوذ بالله من ذلك.

والحمد لله أولاً و آخراً و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

قم حوزه علمیه

علی کریمی جهرمی

منابع

قرآن كريم

نهج البلاغة

١. ابن ابى الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، مكتبة آيت الله المرعشى النجفى، قم، ١٤٠٤ق.
٢. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابى طالب، نشر علامه، قم ١٣٧٩ش.
٣. ابن عساكر، على بن حسن، تاريخ مدينه دمشق، نشر مجمع اللغة العربيه، دمشق، سوريه، ١٤٠٤ق.
٤. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، الشعر و الشعراء، دار المعارف، قاهره، مصر، ١٤٠٧ قمرى.
٥. امين عاملى، سيد محسن، المجالس السنيه، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، لبنان، ١٤١٣ قمرى.
٦. بحراني، ابن ميثم ، شرح نهج البلاغة، نشر آستان قدس رضوى، مشهد، ١٣٧٥ شمسى.
٧. بيهقى، محمد بن حسن، ديوان حضرت امير المؤمنين على عليه السلام، انتشارات اسوه، ١٣٨١ شمسى.
٨. حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، دار إحياء التراث

- العربي، بيروت، ١٤١٢ق.
٩. حلي، ورام بن ابي فراس، تنبيه الخواطر «مجموعه ورام»، نشر العتبة الحسينية المقدسة، كربلا معلی، عراق، ١٤٢٤ق.
١٠. خطيب بغدادی، احمد بن علی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، بی تا.
١١. خوانساری، سيد محمداقر، روضات الجنات، الدار الاسلامیة، بيروت، لبنان، ١٤١١ قمری.
١٢. ديلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب، نشر الشريف الرضی، قم، ١٤١٢ قمری.
١٣. شریف اردکانی، محمداقر بن عليرضا، جامع الشواهد، نشر فيروزآبادی، قم ١٣٨٣ش.
١٤. شيخ صدوق، الأمالی، نشر کتابچی، تهران ١٣٧٦ش.
١٥. شيخ صدوق، محمد بن علی، معاني الاخبار، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم ١٤٠٣ ق.
١٦. شيخ طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، نشر دار الثقافة، قم، ١٤١٤ قمری.
١٧. شيخ كلینی، محمد بن يعقوب، اصول کافی، نشر دار الكتب الاسلامیة، تهران، ١٤٠٧ قمری.

١٨. شيخ مفيد، الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، ناشر كنگره

جهانى هزاره شيخ مفيد، قم، ١٤١٣ قمرى.

١٩. صدر، حسن، مرد نامتناهى، نشر امير كبير، تهران ١٣٥٣ ش.

٢٠. صقر، عبدالبديع، الوصايا الخالدة، دار الفكر، بيروت، لبنان، ١٣٩٠

قمرى.

٢١. طبرسى، احمد بن على، الإحتجاج على أهل اللجاج، نشر مرتضى،

مشهد، ١٤٠٣ ق.

٢٢. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، دار العلوم

بيروت، لبنان، ١٤٢٦ قمرى.

٢٣. طبرسى، على بن حسن، مشكات الانوار، كتابخانه حيدريه، نجف

الاشرف، عراق، ١٣٨٥ قمرى.

٢٤. طبرى، عماد الدين، بشاره المصطفى لشيعه المرتضى، المكتبة

الحيدرية، نجف، ١٣٨٣ ق.

٢٥. علامه مجلسى، محمدباقر بن محمدتقى، بحار الأنوار الجامعة لدرر

أخبار الأئمة الأطهار، نشر دار الإحياء التراث العربى، بيروت، لبنان،

١٤٠٣ ق.

٢٦. عياشى، محمد بن مسعود، تفسير عياشى، المطبعة العلمية، تهران

١٣٨٠ ق.

٢٧. فيض كاشاني، ملامحسن، المحجة البيضاء في تهذيب الإحياء، نشر

مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت ١٤٠٣ قمری.

٢٨. كشي، محمد بن عمر، اختيار معرفة الرجال، نشر مؤسسه آل البيت

لإحياء التراث، قم المقدسه، ١٤٠٤ قمری.

٢٩. محدث قمی، شيخ عباس، الكنى و الألقاب، نشر مكتبة الصدر،

تهران، ١٣٦٨ ش.

٣٠. محدث قمی، شيخ عباس، سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار،

انتشارات اسوه، تهران، ١٤١٤ قمری.

٣١. محدث قمی، شيخ عباس، فيض العلام في وقایع الايام، نشر نور

مطاف، قم بی تا.

٣٢. محدث قمی، شيخ عباس، منتهی الامال، جامعه مدرسين حوزة

علمیه قم، قم ١٤٢٢ ق.

٣٣. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، نشر دار الكتب العربی، اسکندریه،

مصر، بی تا.

فهرست آثار علمی چاپ شده آیت الله العظمی کریمی جهرمی مدظله العالی

الف) فقه

- ۱- رساله توضیح المسائل
- ۲- محاضرات فی القضاء دروس و مباحث
- ۳- محاضرات فی الشهادات دروس و مباحث
- ۴- الدر المنضود فی احکام الحدود ۳ جلد (تقریرات دروس آیت الله العظمی گلپایگانی)
- ۵- نتائج الافکار فی نجاسة الکفار (تقریرات دروس آیت الله العظمی گلپایگانی)
- ۶- صلاة الجمعة فی غیبة الحجة
- ۷- دیدگاه شیخ مفید در مسئله حبوه
- ۸- مع محقق الارdebیلی فی مسائل من الفقه
- ۹- حول مسائل هامة من قضاء النراقی
- ۱۰- احکام القرآن
- ۱۱- احکام کاربردی در فقه امامیه
- ۱۲- مناسک حج

۱۳- احکام روزه

۱۴- مصباح هدایت (پرسش و پاسخ های فقهی، اعتقادی، اخلاقی)

(ب) تفسیر و معارف قرآن کریم

۱۵- رازهای آسمانی تفسیر سوره حدید

۱۶- نظام اخلاقی اسلام تفسیر سوره حجرات

۱۷- تجلی انسان در، قرآن تفسیر سوره انسان

۱۸- نمونه هایی از تأثیر و نفوذ قرآن

۱۹- شناخت قرآن از رهگذر قرآن

۲۰- سیمای عباد الرحمن در قرآن

۲۱- چهره های محبوب در قرآن

۲۲- قرآن و هدایت اندیشه ها

۲۳- دختر و پسر نمونه در قرآن

۲۴- مبارزه طاغوتیان با قرآن

۲۵- جاذبه قرآن

۲۶- سیمای قرآن در نهج البلاغه

۲۷- نشانه های او در قرآن

۲۸- یکصد و یک پیام از قرآن

۲۹- اولیاء الله در قرآن و روایات

۳۰- دولت قرآن (درآمدی بر پیام‌های اخلاقی قرآن)

۳۱- تفسیر آیات مشکله قرآن کریم

۳۲- تفسیر سوره صف

۳۳- تفسیر سوره ابراهیم

۳۴- خاطرات قرآنی

۳۵- صراط مستقیم در قرآن

ج) شرح حدیث و دعا

۳۶- سروش رحمت تحلیلی از خطبه شعبانیه پیامبر اکرم

۳۷- جذبات نهج البلاغه

۳۸- سیمای پرهیزکاران (شرح خطبه متقین)

۳۹- هشداری از امیرمؤمنان علیه السلام به فرماندار بصره (شرح نامه امام به عثمان ابن حنیف)

۴۰- به سوی مدینه فاضله شرح نامه حیات بخش امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام

۴۱- اشعه حیات از بستر شهادت (شرح آخرین وصایای حضرت علی علیه السلام)

۴۲- فریاد غربت (ترجمه خطبه فدکیه)

- ۴۳- شرح غربت (شرح خطبه فدکیه)
- ۴۴- در کشتی نجات (شرح صلوات شعبانیه)
- ۴۵- تکرار حماسه علی علیه السلام در خطبه زینب علیها السلام
- ۴۶- شرح خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام
- ۴۷- بحثهایی پیرامون زیارت ناحیه مقدسه
- ۴۸- جرعه ای از چشمه سار غدیر
- ۴۹- صحیفه آفتاب (سخنان گهربار مهدی آل محمد صلوات الله علیهم)
- ۵۰- حدیث آرزومندی (شرح دعای ندبه)
- ۵۱- زمزمه عاشقان (شرح دعای افتتاح)
- ۵۲- بهارجانها (دعاهایی منتخب و ماثور از بزرگان دین)
- ۵۳- شرح مناجات شعبانیه

د) سیره اهل بیت علیهم السلام

- ۵۴- العتره و القرآن
- ۵۵- سیری گذرا در سیره رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۵۶- الامام امیرالمومنین علیه السلام فی وصف الواصفین
- ۵۷- سیمای امام علی علیه السلام در نهج البلاغه
- ۵۸- سیره و سخن فاطمه علیها السلام

۵۹- در ستایش فاطمه علیها السلام (مروری بر ثناگویی از حضرت صدیقه کبری علیها السلام در محفل ملکوت)

۶۰- ریحانه محمد امام حسن مجتبی علیهما السلام

۶۱- سیمای امام حسین علیه السلام

۶۲- در مکتب امام حسین علیه السلام

۶۳- حسین علیه السلام رحمت واسعه خدا

۶۴- امام حسین علیه السلام آینه آیه های قرآن

۶۵- عقلیه بنی هاشم زینب علیها السلام

۶۶- مهر ولایت از آسمان ایران (نگرشی بر زندگانی و ابعاد شخصیتی حضرت رضا علیه السلام)

۶۷- بانوی ملکوت حضرت معصومه علیها السلام

ه) مهدویت

۶۸- عنایات حضرت مهدی موعود به علما و مراجع تقلید

۶۹- مهدی مقتدای مسیح سلام الله علیه

۷۰- حقوق فراموش شده امام زمان عجل الله تعالی فرجه

۷۱- به یاد مهدی زهرا علیهما السلام

۷۲- بررسی مقایسه ای بین حضرت مهدی و امام حسین علیهما السلام

۷۳- موعود آخر الزمان در قرآن

۷۴- شاخصه های مرجعیت و نواب امام زمان علیه السلام در عصر غیبت

۷۵- صحیفه آفتاب (کلمات گوهر بار حضرت ولی عصر ارواحنا فداه)

(و) تراجم و سیره علما

۷۶- المقدس الاردبیلی اضواء علی حیاتہ و شخصیتہ

۷۷- مقدس اردبیلی سرخیل قدسی فقاہت

۷۸- مقتطفات بقیۃ السلف

۷۹- صورۃ موجزۃ من حیاۃ المرجع الکبیر السید گلپایگانی

۸۰- حیاۃ آیۃ الله آیت اللهی الجهرمی

۸۱- آیت الله مؤسس (مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری)

۸۲- یادى از شیخ المراجع (آیت الله العظمی حائری)

۸۳- خورشید آسمان فقاہت (آیت الله العظمی گلپایگانی)

۸۴- مهاجر الی الله در خط جهاد و اجتهاد (مرحوم آیت الله سید عبدالحسین لاری)

۸۵- اسوه صالحان (مرحوم آیت الله سید ابراهیم حق شناس جهرمی)

۸۶- سلاله پاکان (مرحوم آیت الله سید علی اکبر آیۃ اللهی جهرمی)

۸۷- چهار گفتار پیرامون نام آوران بیدار

ز) اخلاق و معارف دین

- ۸۸- آوای رحیل (نگرشی بر حالت احتضار)
- ۸۹- آستان دوست (نگرشی بر آثار و آداب زیارت)
- ۹۰- اسرار لیالی قدر
- ۹۱- ارزشهای اصیل و انسانی
- ۹۲- الصیام و شهر رمضان المبارک
- ۹۳- آیین روزه داری
- ۹۴- پیام رمضان
- ۹۵- جهان اسلام و مسئله تحریف
- ۹۶- سیمای رمضان در صحیفه سجادیه
- ۹۷- خط سرخ شهادت
- ۹۸- لقاء الله در معراج شهادت
- ۹۹- اذان نغمه آسمانی
- ۱۰۰- شهید ربذه ابوذر غفاری
- ۱۰۱- مع معلم الاخلاق فی صفحات المکاسب
- ۱۰۲- دیار دوست (نصایح و نامه هایی به زائران خانه ی خدا).